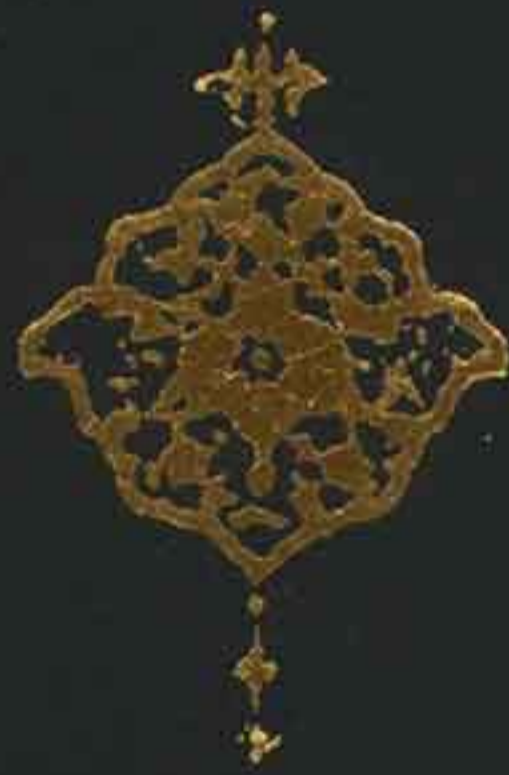


اندوخته حدیث

چهل حدیث در باره عدالت کسری جهان

تألیف:

هادی نجفی



ترجمه و توضیح:

حوا جهانش

اندوخته خداوند

(چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)

تألیف
هادی نجفی

ترجمه و توضیح
جویا جهانبخش

نجفی، هادی. ۱۳۴۲ -

اندوخته خداوند (چهل حدیث در باره عدالت گستر جهان) / تألیف هادی
نجفی؛ ترجمه جویا جهانبخش. تهران: حروفیه، ۱۳۸۲.
۲۷۱ ص.

ISBN 964-7700-29-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: الاربعون حدیثافی من یملاء الارض قسطا و عدلا.
کتابنامه.

۱. اربعینات - قرن ۱۴. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -
احادیث. ۳. مهدویت - انتظار - احادیث. الف. جهانبخش، جویا، ۱۳۵۶. مترجم.
ب. عنوان. ج. عنوان: چهل حدیث در باره عدالت گستر جهان.

۴۰۴۱ الف ۳ ن / ۱۴۳ / ۹ / BP ۲۹۷ / ۲۱۸

۱۳۸۲

۸۲-۱۴۰۱۴ م

کتابخانه ملی ایران

اندوخته خداوند

(چهل حدیث در باره عدالت گستر جهان)

تألیف هادی نجفی

ترجمه و توضیح، جویا جهانبخش

ناشر: انتشارات حروفیه

تهران، صندوق پستی: ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵، تلفن: ۸۸۳۹۹۲۳ - ۳۱۳۶۴۰۴ - ۰۹۱۱۳۳۸۰۲۶۳

شمارگان: ۳۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: ۱۳۸۲ ه. ش. ۱۴۲۴ ق. ه

آماده سازی چاپ: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی یاد سبز

شابک: ۹۶۴-۷۷۰۰-۲۹-۶

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر لیلا

حق چاپ مخصوص ناشر است

اهداء

ای اندوخته خداوند در زمین و ای حجّت خدا بر بندگانش! ای
أبو القاسم محمد بن حسن عسکری! این رساله را که سرمایه اندک من
است به تو پیشکش می‌کنم.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُزَجَّاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
الْمُتَصَدِّقِينَ»

(ای عزیز! ما و کسان ما را سختی رسیده است؛ و
سرمایه‌ای اندک آورده‌ایم؛ پیمانمان را تمام و کمال
بپیما، و به ما دهش کن؛ همانا خداوند دهش‌کنندگان
را پاداش می‌دهد).

به امید آنکه پذیری

مؤلف

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

(سورة انبياء، ۱۰۵ / و در زبور، از پس ذکر [به قولی:

تورات]، نوشته ایم که زمین را بندگان شایسته من میراث برند).

فهرست مطالب

۱۳	تمهیدِ ترجمان
۱۳	I - اسلام ناب: اسلام ثقلین
۱۹	II - مَهْدِيّ الْأُمَمِ و جامعِ الْكَلِمِ عَلَيْهِ السَّلَام
۲۲	III - غیبت و مهدویت در نگرشها و نگارشها
۳۲	IV - چهل حدیث و چهل حدیث‌نگاری
۳۸	V - دربارهٔ این چهل حدیث و ترجمهٔ آن
۵۱	پیشگفتار
۵۲	نخستین کسی که دربارهٔ حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است
۵۲	از خاصه
۵۳	از عامه
۵۹	فصل نخست - گفتارها
۶۱	حضرت مهدی (عج) در باورِ اِمامیه
۷۱	مهدی (عج) نزد اهل سنت و جماعت

- ۸۵ فصل دوم - احادیث
- ۸۷ حدیث نخست - حدیث لوح
- ۱۰۱ حدیث دوم - نص خداوند بر حضرت قائم (عج)
- ۱۰۷ حدیث سوم - نص پیامبر ﷺ بر حضرت قائم (عج)
- ۱۱۳ حدیث چهارم - نص امام علی علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۱۷ حدیث پنجم - نص امام حسن علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۲۳ حدیث ششم - نص امام حسین علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۲۷ حدیث هفتم - نص امام سجاد علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۳۷ حدیث هشتم - نص امام باقر علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۴۳ حدیث نهم - نص امام صادق علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۴۹ حدیث دهم - نص امام کاظم علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۵۳ حدیث یازدهم - نص امام رضا علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۷۱ حدیث دوازدهم - نص امام جواد علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۷۷ حدیث سیزدهم - نص امام هادی علیه السلام بر حضرت قائم (عج)
- ۱۸۱ حدیث چهاردهم - نص امام عسکری علیه السلام بر فرزندش حضرت قائم (عج)
- ۱۸۷ حدیث پانزدهم - نص حضرت قائم (عج) بر خویشانش و رد آن حضرت بر جعفر بن علی
- ۱۹۷ حدیث شانزدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام است
- ۲۰۱ حدیث هفدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان سرور زنان جهان علیه السلام است
- ۲۰۵ حدیث هجدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان سبطین علیه السلام است
- ۲۱۵ حدیث نوزدهم - حضرت قائم (عج) نهمین نسل از فرزندان امام حسین علیه السلام است
- حدیث بیستم - هرکه حضرت قائم (عج) را انکار کند، ائمه پیش از آن حضرت را انکار کرده است
- ۲۱۹ کرده است
- ۲۲۳ حدیث بیست و یکم - هراس جباران از حضرت قائم (عج)
- ۲۲۷ حدیث بیست و دوم - حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد
- ۲۳۱ حدیث بیست و سوم - حضرت قائم (عج) را غیبتی طولانی است

- ۲۴۷ حدیث بیست و چهارم - عَلَتْ غَیْبَت
 حدیث بیست و پنجم - سود بُردن و بهره‌مندی مردمان از حضرت قائم (عج) در
 زمانِ غیبت ۲۵۳
 ۲۶۱ حدیث بیست و ششم - تمسک به دین در زمانِ غیبت
 حدیث بیست و هفتم - عبادت در روزگارِ غیبت، از عبادت در زمانِ ظهور افضل است ... ۲۶۵
 ۲۷۵ حدیث بیست و هشتم - پاداشِ منتظر
 ۲۷۹ حدیث بیست و نهم - کسانی که حضرت قائم (عج) را دیده‌اند
 ۲۸۹ حدیث سی‌ام - شمائلِ حضرت قائم (عج)
 ۲۹۳ حدیث سی و یکم - طولِ عمرِ حضرت قائم (عج)
 ۳۰۳ حدیث سی و دوم - علاماتِ ظهورِ حضرت قائم (عج)
 ۳۰۹ حدیث سی و سوم - دَجَال
 ۳۲۱ حدیث سی و چهارم - زمینه‌چینی برای حضرت قائم (عج)
 ۳۲۵ حدیث سی و پنجم - قُم پیش از ظهورِ حضرت قائم (عج)
 ۳۲۹ حدیث سی و ششم - حضرت قائم (عج) زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند
 ۳۳۳ حدیث سی و هفتم - حضرت قائم (عج) پیشنمازِ حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌شود ...
 ۳۳۷ حدیث سی و هشتم - رَجَعَتِ مؤمنان در ظهورِ حضرت قائم (عج)
 ۳۴۱ حدیث سی و نهم - بیعت با حضرت قائم (عج)
 ۳۴۵ حدیث چهلیم - حضرت مهدی (عج) در نهج‌البلاغه
 ۳۵۱ **نسیایش**
 ۳۵۷ **مهمترین منابعِ تألیف**
 ۳۶۱ **فهرستِ پاره‌ای از مآخذِ ترجمه**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ
الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ
السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا

تمهیدِ ترجمان

I - اسلام ناب: اسلام ثقلین

از بهترین آفریدگان و سرور پیمبران، حضرت مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -،
مروی است که فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى
لِلْغُرَبَاءِ»^۱ (یعنی: اسلام غریب آغاز شد و زودا که - بدان سان که آغاز گردید - غریب
گردد؛ پس خوشا به حالِ غریبان!).

هم لفظ این حدیث با لختی تفاوت باز هم روایت گردیده^۱ و هم به
گونه‌های مختلف تفسیر و تبیین و توجیه شده است. فی الجمله، حدیث مشهور و
پربرکتی است که اندیشه‌گرانِ اسلامی و مُشْفِقَانِ أَقَالِمِ قَبْلِهِ، در ادوارِ مختلف،

میوه‌های رنگین و شیرین از شاخسار آن فراستانده‌اند.

شیخ جلیل دیرین، صدوق (۳۱۱ - ۳۸۱ ه. ق.) - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - ، تقریری دلپسند از معنای مُسْتَفَادِ خَوِيش به دست داده و این حدیث را چونان نگینی بر تارک انگشتی نهاده، که دریغم می‌آید در اینجا باز گفته نیاید. شیخ صدوق بیان می‌کند که حال پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیش از بُبُوتِ به حالِ إِمَامِ زَمَانِ ما - عَلَيْهِ السَّلَام - در این روزگار، می‌مانست؛ زیرا در آن روزگار تنها عُلَمَائِ دین و راهبان و شماری اندک از این دست که اَخْبَارِ کتَابهای آسمانی و سخنانِ پیامبرانِ پیشین - عَلَيْهِمُ السَّلَام - به ایشان رسیده بود، از بشارتِ بُبُوتِ آن حضرت آگاهی داشتند و اسلام در میان آنان غریب بود و اگر کسی از خداوند می‌خواست که زودتر بشارتش را مُحَقَّقْ گرداند و آن حضرت را مبعوث سازد، جاهلان و گمراهان او را موردِ خنده و استهزاء قرار می‌دادند و به او می‌گفتند: این پیامبر که معتقدید پیامبرِ شمشیر است و دعوتش مشرق و مغرب را فرامی‌گیرد و پادشاهان زمین به فرمانش گردن می‌نهند کی می‌آید؟؛ امروز هم جاهلان به ما می‌گویند: این مهدی که معتقدید بی‌گمان ظهور می‌کند، کی می‌آید؟؛ برخی مُنْکِرِ آن حضرت می‌شوند و برخی به حَقَانِیتش اعتراف می‌کنند. باری، پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرموده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»، و اسلام در این روزگار (روزگارِ غیبتِ کُبری) بدانسان که آغاز شده بود، غریب گردیده و دیر نمی‌گذرد که - چنان‌که با بعثتِ رسولِ خدا نیرو گرفت - با ظهورِ ولیّ و حُجَّتِ خداوند نیرومند گردد و - همان‌طور که دیده‌ منتظرانِ رسولِ خدا پس از بعثت روشن شد - چشم منتظران و معتقدانِ آن حضرت روشن شود؛ و خدای متعال وعده‌ای را که به اولیایش داده است، به انجام خواهد رسانید.^۲

آنگونه که شریفِ رضی (۳۵۹ - ۴۰۴ ه. ق.) - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ - ، در

شرح حدیثِ غریبِ اسلام، می‌گوید، پیامبرِ اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اسلام را در آغازِ کارش به مردی غریب ماننده فرموده‌اند که از یار و دیار دور و نابرخوردارست؛ زیرا اسلام در آغازِ ظهورِ خویش بر این صفت بود تا پایه‌هایش استوار و یارانش بسیار شد و قامت راست کرد و گردن افراشت. در عبارت «سَيَعُودُ غَرِيبًا» هم مُرادِ آن حضرت، این است که اسلام از حیثِ قَلْبِ شمارِ کسانی که به شرائعش عمل کنند و هنجارهایش را پاس دارند، به همان حالِ نخستین و غُرَبَتِ پیشین باز می‌گردد.^۳

بطبع در چنین حالی که مدعیانِ مسلمانی بسیار خواهند شد و عاملان و عالمان به شوون و شعائرِ آن اندک، غُرَبَتِ قرینِ غُرابت است و اسلامِ راستین که امامِ غائب - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف - به آن دعوت می‌کند، در دیده مدعیانِ پُرشمار، غریب و بیگانه خواهد نمود و دعوتی نو خواهد بود؛ این همان معنایِ باریکی است که در برخی از مآثورات، همنشینِ یادِ اسلامِ غریب شده است.^۴

آری،

بهر این گفت آن نبیِ مُسْتَجِيب رمزِ اِسلامِ فِي الدُّنْيَا غَرِيب^۵

در چنین حال و هوایی که کسانی چون شیخِ جلیلِ دیرین، صدوق - قُدَّسَ سِرُّهُ -، به آغازِ زمانه غُرَبَت و استقرارِ روزگارِ عُسْرَت گواهی داده‌اند، زیرکیِ مؤمنانه و آدَبِ انتظارِ اقتضا می‌کند آدمی خود را به خیمه و خرگاهِ آن «غریبان» خوش حالِ نیکو خصال دررساند، و اگر از آنان نشد، دستِ کم به ایشان ماندگی یابد؛ کسانی که «يُضْلِحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ»^۶.

✱

در جامعه کنونی ما، گروهها و رَوْندهایِ مختلفی، دانسته و نادانسته، کمتر غَرَضِ وَرْزانه و بیشتر خیرخواهانه، دینِ وَرْزِيِ عاطفی و دینِ گرائیِ احساسی را دامن می‌زنند و در مجالس و محافل و گفتار و نوشتار، پیر و جوان را تشویق و مَدَد می‌کنند

تا از راه عاطفه و احساس و شور و حیرت، آبی به آسیاب دیانت خویش بریزند. این دین‌ورزی عاطفی و احساسی - که بیشتر از آبشخور مفاهیم و وقایع حیرت‌افکن، چون قصص و گرامات و منامات، سیراب می‌شود -، در جای خویش حسناتی دارد و ضرورتی. لیک متأسفانه به آفاتی چند نیز دچار شده است و می‌شود که سبب این آفات را نمی‌توان و نباید دست‌کم گرفت.

نخستین آفت، آن است که چون دین‌ورزی عاطفی و احساسی، به اندازه دین‌ورزی معرفتی و استدلالی، میزان و هنجار و حد و مرز بر نمی‌تابد و باسانی مهار نمی‌شود، هر از چندگاهی در ورطه «غلو» و «تقصیر» فرومی‌غلطد و آبستن فرقه‌سازی و فرقه‌بازی و انشعاب می‌گردد.

دومین آفت، آن است که چون این نحوه دینداری، بیشتر باز بسته به دریافت و احساس خود شخص است و به آسانی قابل انتقال و توصیف و ترجمه نیست، و از همین رهگذر دفاع از آن و همچنین تبلیغ و ترویج و دعوت به آن نیز، با محدودیت روبروست، باسانی مورد هجوم خصوم واقع می‌شود و زود از پا درمی‌آید.

سومین آفت، آن است که شعله دین‌گرائی احساسی و دینداری عاطفی، همان‌طور که با یک بارقه و مشاهده زبانه می‌کشد، بسرعت و زودتر از آنچه انتظار می‌رود هم فرو می‌میزد و به سردی می‌گراید.

تجربه تاریخی به ما آموخته است کسانی که بخاطر شیفتگی به برخی اشخاص و زوندهای منتسب به اسلام، در مسلمانی گرمپوشده‌اند، اگر ذات اسلام و نهاد دیانت را شناسند، با کوچکترین لغزش و ترک اولای آن اشخاص و زوندها، از اسلام و اسلامیّت سرخورده می‌شوند و حساب دین و دینداران را یک کاسه می‌کنند.

در حدیثی تنبّه‌آفرین از امام صادق - علیه السلام - آمده است که آن حضرت

فرمود: «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أَدْخَلُوهُ فِيهِ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ»^۷ (یعنی: هرکه با کسان [/ این و آن] در این دین درآید، کسان [/ این و آن] او را همانگونه که بدین دین درآورده‌اند از آن بیرون می‌برند؛ و هرکه با کتاب و سنت در آن درآید، کوهها پیش از آن که او از جا برود، از جا می‌روند).

این حدیث شریف، آسیب‌شناسانه، برگوشه‌ای از آفات دینداری سطحی کسانی انگشت می‌نهد که بخاطر این و آن، و نه به هدایت کتاب و سنت، به دین روی می‌آورند و از همین روی نیز درخت ایمان و عملشان شکوفا و استوار و ریشه‌دار نمی‌شود.

نکته‌ای که نباید ناگفته گذاشت، این است که دینداری مستفاد از «کتاب» و «سنت»، همانگونه که احساسی و عاطفی صرف نیست، استدلالی و برهانی محض نیز به شمار نمی‌رود؛ و اگر صرفاً استدلالی و برهانی و متکلمانانه و فیلسوفانه بود، از بن به همان جمود و خمود و خشکی و ملالت و بی‌طراوتی دینداری استدلالی صرف، دچار می‌آمد.

کتاب و سنت، هم‌کامه‌های استدلالی و معرفتی و برهانی دینداران را برمی‌آورد، و هم عشق و عاطفه و احساس را گرم می‌دارد و به تکاپو می‌افکند. از یک منظر، سر تعادل اسلام کتاب و سنت، و دوری این گونه دین‌ورزی از افراط و تفریط و غلو و تقصیر، همین است. فقیهان و عارفان و متکلمان و سالکان و متفلسفان نیز، هرچند همه از سرچشمه خورشید مسلمانان آب برگرفته و جان و دل و خرد خود را به فروغ «چراغ مصطفوی (ص)» روشن داشته‌اند، تنها جلوه‌ای از جلوه‌ها و گوشه‌ای از گوشه‌های این حقیقت واجد ابعاد و اضلاع را دیده و ستانده‌اند.

درست از همینجا، سخن آن عزیز راهی به دهی می‌برد، که می‌فرمود: «نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلف؛ بلکه مقلد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سرور؛ از سخنان حیرت‌افزای طوایف اربع ملول و پرکرانه، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت، آنچه بدین دو آشنا نباشد، بیگانه»^۸.

باری «گر بگویم این سخن بیحد شود»^۹. ... درد و دریغ و تألم و تأمل در آن بود که موجی حیرت‌افکن و احساس‌پرور در جامعه ما روان گردیده است؛ اندک‌اندک ثمرات نامبارک این افراط رخ می‌نماید، و آسیب‌پذیری و استعداد انحراف که در این شورانگیزی بی‌محابا هست، دینداری دینداران را به مخاطره می‌افکند.

علی‌الخصوص در مباحث مربوط به مهدویت و حجت منتظر - عجل‌الله تعالی فی ظهوره -، عوام‌زدگان و عامی‌اندیشان گرمپوئی می‌کنند و در سوک و سرور و منبر و ... به فضائی دامن می‌زنند که مدعیان و شیادان و دجال‌کیشان فراوان در دل خود می‌پرورد، و از مکتب، مکسب می‌سازد، و حقیقت قرآنی - حدیثی مهدویت را در پس أهواء و أغراض و بانگ و هیاهوی غوغا، محجوب می‌دارد.

یگانه‌ترین مفید و مجرب و مسلم‌بدرآمدن از این فتنه نقاب‌زده و اصلاح‌وضع موجود و احیاء حقیقت دینی مهدویت، همان یگانه‌راه هر اصلاح و احیاء دینی دیگر، یعنی «بازگشت به کتاب و سنت»، است.

شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نعمانی، تنها سبب حیرانی و ابتلای شماری از اهل روزگار خود را که عاقبت از مذهب حق منحرف شده و به مذاهب اهل باطل گرویده‌اند، «قلت روایت و علم، و عدم درایت و فهم» قلم می‌دهد^{۱۰} و ایشان را سیئه‌روزانی می‌خواند که «در طلب علم نکوشیدند و خود را در فراستدن و روایت آن از معادین صافی‌اش به زحمت نیفکندند؛ چه اگر هم روایت می‌کردند و به درایت نمی‌پرداختند، با روایت نکردنشان یکسان بود!»^{۱۱}.

این بلیه، بلیه خاص روزگار ابن ابی زینب - یعنی: سده چهارم هجری و دمدمه‌های غیبت کبری -، نیست؛ بلیه هر روزگاری است که در آن، شیعه از آموختنیهای راستین در دانش دین بازماند و به پیرامون و پیرایه‌های پیرامونی مشتعل و سرگرم شود.

II - مهدي الأمم و جامع الکلم (عليه السلام)

اندیشه نجات بخشی و اشارت به موعودی که در آخر الزمان خواهد آمد و نظامی منطبق بر قانونهای الهی و آسمانی پدید خواهد آورد، به طور کلی در ادیان الهی - و حتی به نوعی دیگر، در مکاتب و مسلكهای غیر الهی هم - وجود دارد. اما این که ویژگیهای این موعود چیست و چگونه ظهور خواهد کرد، در همه ادیان الهی یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترک و همسان است، این است که موعود آخر الزمان و منجی انسان از خاندان نبوت است و به دانش و پرهیزگاری و دیگر خوبیهای پسندیده آراسته و از کژیها و کاستیها مبرا است.^{۱۲}

در هر روزگار، و در میان هر قوم و امت، و در هر سرزمین که پیامبران الهی - علیه السلام - و حکیمان دین ورز و گستراننده تعالیم دینی از «موعود آخر الزمان» سخن گفته‌اند، به تعبیر و اصطلاح و نام آشنای همان قوم و سرزمین و روزگار، و در حقیقت، از یک موعود، سخن رانده‌اند، و او مهدي منتظر - صلوات الله و سلامه علیه - است.^{۱۳}

از بشارتها و اشارتهای ادیان و پیام‌آوران پیشین گذشته، در حوزه اسلام و مهدویت روشن و ناب اسلامی نیز، باور به امام مهدی - علیه الصلاة والسلام - در سرتاسر آفاق زمانی و مکانی اسلام و در نگرشها و نگارشها و مسجد و مدرسه و خانقاه مطرح و متمدح نظر بوده و چه در میان مفسران و محدثان و چه فقیهان و

متکلمان، از مذاهبِ گوناگون، شناخته و آشنا به شمار می آمده است و می آید^{۱۴}.
 به گفته یکی از دیده‌وران این روزگار، هرچند شیعه به مهدی مُنتظر - علیه السّلام -
 اختصاص دارد، باور به مهدویت و هنجارِ انتظارِ مُختصّ شیعه نیست^{۱۵}.
 تشیع و تسنن در باور به مهدی موعود - علیه الصّلاة و السّلام - به عنوانِ مُصلِحِ
 فاطمی تبارِ آخرالزمان که در احادیثِ نبوی به ظهور و فعالیت‌هایِ مُصلِحانه وی
 بشارت داده شده، همسان و همدستان اند و عالمانِ اهلِ تسنن نیز از تواترِ احادیثِ
 مهدویت و قطعیتِ این موضوع سخن گفته‌اند^{۱۶}. تفاوت اینجاست که بعضی از
 ایشان (برخلافِ بعضی دیگر)، در تعیینِ شخصِ این مُصلِحِ فاطمی تبار، دچارِ
 اشتباه و یا ابهام شده‌اند. نمونه را، بعضی گفته‌اند که مهدی موعود - علیه السّلام -
 هنوز متولد نشده است و البته بر مُدّعی خود دلیلی ارائه نکرده‌اند^{۱۷}. این نه فقط
 مخالفِ عقیده و أدله و اسنادِ شیعه است، که با بسیاری از اسنادِ مهمّ خودِ اهلِ
 تسنن نیز نمی‌سازد^{۱۸}.

به هر روی، شیعهٔ امامیه، به عنوانِ طائفهٔ مختص به آن حضرت، روشن‌ترین
 آگاهیها را دربارهٔ مهدی موعود - علیه الصّلاة و السّلام - فرا روی می‌نهد.
 یکی از عللِ تردیدناپذیرِ روشن‌تر بودنِ آگاهیها و نشانیهایِ شیعه در این باب،
 نسبت به عمومِ اهلِ تسنن، مقولهٔ نهی از نقل و کتابتِ حدیث است که مدتها جامعهٔ
 سُنی را از این رُکنِ عظیمِ معرفتِ اسلامی محروم داشت^{۱۹}.
 علتِ دیگر نیز، آن است که شیعه از صافی‌ترین آبشخور و با بهترین واسطه -
 یعنی: موارثِ علم و معرفت که نزدِ اهلِ بیتِ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بود و
 هست - از معارفِ نبوی بهره‌مند شده است و سالهایِ متمادی از «بابِ مدینهٔ عِلْم»،
 امیرمؤمنان علی - علیه السّلام -، و اوصیایِ پس از آن حضرت، حدیث شنیده و
 دانش آموخته است^{۲۰}.

در درازنای تاریخ، هرچه طوائف دین و رز از معارف و حیانی و انبیائی و اوصیائی دورتر افتادند و بیشتر در ورطه تحریف و انحراف فروغلطیدند، از شناخت «مهدی امم و جامع کلم» - علیه الصلاة والسلام - محروم تر و محجوب تر گردیدند و زمینه ای فراخ از برای پیدائی مدعیان و سوءاستفاده کنندگان پدید آوردند. مدعیان مهدویت در جهان اهل سنن، از ابهامهای عقیدتی عامه بهره بُردند و هر از چندگاهی در گوشه ای از جهان اسلام دست به تحرکات سیاسی و نظامی زدند.

در گزارشهای مسیحیان - بویژه به سبب تحریفهایی که در متون صورت گرفته - ابهام بیشتر و بیشتر می شود و بطبع زمینه سوءاستفاده نیز فراخ می گردد.^{۲۱} از منظر فرهنگ اسلامی، این سردرگمی های موردی در عرصه سیاست و اجتماع و فرهنگ، در بر سردرگمی و راه ناشناسی شامل تر و کلان تری که نفس «ناشناختن امام» باشد، بس خرد است؛ زیرا «شناخت امام» است که به منش و کنش دین و رز معنا می بخشد.

حدیث نبوی مشهور «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۲۲} - که آموزه ای متواتر و مقبول نزد فرقی مختلف اسلامی را افادت می کند^{۲۳} -، سخنی دلپذیرست از برای دلهای سخن پذیر، و هشیارگر همه کسانی که می خواهند از نعمت عظیم و منت جسیم مسلمان زیستن و مسلمان مُردن و بار دیگر مسلمان برانگیخته شدن برخوردار گردند.

در کتاب شریف کافی آمده است - و حدیث شناسان آن را «صحیح» قلم داده اند^{۲۴} - که امام صادق - علیه السلام - فرمود: «اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ: تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ»^{۲۵} (یعنی: امام خود را بشناس، که چون او را شناختی، تو را زیان نرسد که این امر > ظهور دولت حق < پیش افتد یا دیر).

چنان که در این تعالیم نیز ایضاح گردیده است، زیانکار راستین اوست که امامش

را نشناسد، نه آنکه ظهورِ دولتِ حق را درنیافته.

بدرستی نیز شناختنِ امامِ راستین است که آدمی را از خطرِ انکارِ پیشوایِ حق و پیوستن به پیشوایانِ باطل می‌رهاند.

در حدیثنامه‌ها از امامِ صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا»^{۲۶} (یعنی: سه کس اند که خداوند در روز رستاخیز با ایشان سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌دارد و ایشان را عذابی دردناک است: کسی که ادعایِ امامتی از جانبِ خداوند کند که از آن او نباشد، و کسی که امامی را که از جانبِ خداوند منصوب باشد آگاهانه انکار کند، و کسی که معتقد باشد این دو را در اسلام نصیبی هست).

یکی از اسلام‌شناسانِ بزرگ این روزگار، پس از آن که در بابِ اشتراکِ ادیان در باور به مُنْجِيِ آخِرِ الزَّمَانِ سخن می‌راند، و از آموزه‌های آئینهای دیر و دور، تا آئین زردشتی، آئینهای هندوان، آئین بودا، یهودیت و مسیحیت در این باب یاد می‌کند، می‌نویسد:

«به همین دلیل حضور در فرهنگهای گوناگون، و در عقاید و کتابهای اُمّت‌ها و ملت‌هاست، که در یکی از زیارت‌های حضرتِ حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ (ع) چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَّمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ.

سلام بر مهدی، که اُمّت‌ها از او سخن گفته‌اند، همو که همهٔ اقوام و افکار را متحد می‌کند، و زیر یک پرچم گرد می‌آورد.»^{۲۷}

III - غیبت و مهدویت در نگرشها و نگارشها

آن اندازه در احادیثِ نبیِ اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و روایاتِ ائمّهٔ أهل‌البيت

- علیهم السّلام - درباره حضرت مهدی - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي فَرَجِهِ الشَّرِيفِ - سخن رفته است که هیچ جای شک و تردیدی در حق مهدی - علیه السّلام - و مهدویت اسلامی نمی ماند. در یک شمارش، چهارصد حدیث نبوی از طُرُقِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ و بیش از شش هزار روایت از مجموع طُرُقِ شِيعَةِ و سُنَنِ درباره حضرت مهدی - علیه السّلام - إحصا گردیده که رقمی غیر عادی است و در بسیاری از دیگر مسائل اسلامی معروف و قریب به بداهت چنین رقمی دیده نمی شود.^{۲۸}

چنان که شیخ بزرگوار، مفید - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ - ، خاطر نشان فرموده است، روایات گواه بر وجود امام غائب - علیه السّلام - چندان مستحکم است که اگر کسی مُنْكَرِ آنها شود باید همه روایات مربوط به شریعت اسلامی را انکار کند.^{۲۹} بدینسان و به سبب همداستانی مسلمانان بر ظهور و خروج آن حضرت - علیه السّلام - است که این امر را از ضروریات دین مبین اسلام قلم داده اند؛ چنان که از شیخ بهاء الدین عاملی - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - ، مشهور به شیخ بهائی (در گذشته به سال ۱۰۳۰ هـ . ق.)، پرسش شده که آیا خروج مهدی مُنْتَظَرٌ به طور مُطْلَقٍ از ضروریات به شمار می رود و انکارش موجب ارتداد است؟ شیخ - قَدَّسَ سِرُّهُ - نیز پاسخ داده که این امر از ضروریات و انکار آن کُفْرٌ است.^{۳۰}

شماری از عالمانِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ نیز تصریح کرده اند احادیثِ مَهْدَوِيَّتِ در قالبِ روایاتِ متعدّد از صحابه و تابعان و پسینیانشان نقل گردیده و بر سر هم موجبِ «عِلْمِ قَطْعِي» است، بدانسان که ایمان به ظهور مهدی - علیه السّلام - را واجب و از اجزاء عقائد رسمیِ أَهْلِ سُنَّتِ و جماعت ساخته است.^{۳۱}

در پاره ای از منابعِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ از حضرت رسولِ أَكْرَمِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - روایت گردیده است که فرمودند: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» (یعنی: هر کس خروج مهدی را انکار کند کافر شده)؛ و به لفظِ دیگر: «مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ»

(یعنی: هرکس مهدی را دروغ شمرد کافر شده) ^{۳۲}.

شواهد تاریخی متعدد و گزارشهایی که از برخی گفتارهای صدر اسلام بازمانده است، نشان می‌دهد که مقوله مهدویت تا چه اندازه نزد صحابه و تابعان مسلم و تردیدناپذیر بوده ^{۳۳}.

بطبع، با رواج کتابت حدیث میان اهل تسنن، این معنا و احادیث مربوط به آن در جوامع و کتابهای حدیثی نیز ثبت و ضبط گردید.

نمونه را، یکی از حدیثنامه‌های اهل تسنن که حدیث مهدی - علیه السلام - و مهدویت در آن هست ^{۳۴}، حدیثنامه بخاری است و مؤلف این حدیثنامه، یعنی محمد بن اسماعیل بخاری، معاصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری - علیهم السلام - بوده و در زمانی حدیثنامه خود را نوشته که هنوز امام مهدی - علیه السلام - ولادت نیافته بود ^{۳۵}.

رواج احادیث و اندیشه مهدویت در میان شیعه هم که شاید حاجت به یادآوری نداشته باشد. میزان طرح و بحث دائمی این اندیشه و احادیث، از جمیع کتبی که به حدیث و تاریخ و فرق شیعه پرداخته‌اند، هویدا است.

قابل توجه است که این میزان نشر و رواج اخبار مهدوی، در حالی است که ائمه اهل بیت - علیهم السلام - بخاطر پاره‌ای تنگناهای سیاسی و اجتماعی با احتیاط و تحفظ لازم به طرح موضوع مهدویت می‌پرداختند و بناچار می‌بایست حرکتی انجام نگیرد که زمینه تعرض حکومتی یا هرگونه سوء قصد به این جانشین شایسته امام یازدهم - علیه السلام - فراهم آید ^{۳۶}.

پس از وفات هریک از ائمه اهل بیت - علیهم السلام -، اشتباه و یا سوء استفاده از احادیث و مفاهیم مهدویت، شماری از شیعیان را به سوی پنداری نادرست و یا مدعیانی دروغین می‌کشاند و انشعاب و افتراقی کوچک یا بزرگ در بدنه جامعه

شیعی پدید می‌آورد. این امر خود بر خطورت موضوع مه‌دویت می‌افزود و طبیعی بود که ائمه - علیهم‌السلام - و یاران دانا و دانشوران در راه تبیین هرچه بیشتر شخصیت حضرت مهدی - علیه‌السلام - بیشتر بکوشند و بدین سان بیش از پیش و با حساسیت فراوان از مه‌دویتهای دروغین و ادعائی و پندارهای باطل پرده بگیرند.^{۳۷}

وقوع ناگزیر غیبت، اگر با تمهیدات و زمینه‌چینی فرهنگی و شناختی کافی همراه نمی‌بود، می‌توانست جامعه شیعی خوگر به «حضور» را، بکلی متزلزل و نابود کند. غیبت صغری در درازنای تقریباً هفتاد ساله‌اش، امت را از تجربه پیوند مستمر و نیمه‌مستقیم با امام دوازدهم - علیه‌السلام - برخوردار ساخت و وجود عینی او را برای نسلهائی از امت ملموس گردانید و خبر حضور وی را به نحوی تردیدناپذیر مسجّل کرد؛ وجودی بیرون از ساحت منقولات و ماثورات و حضوری مؤثر و راهگشا که امکان پرسش و پاسخ و داد و ستد با آن حضرت را ممکن می‌ساخت.^{۳۸} اهمیت تبیین پرسمان غیبت و تثبیت عقیده به امام دوازدهم - علیه‌السلام -، باعث آمد که یکی از ارکان اصلی فعالیت نایبان چهارگانه روزگار غیبت صغری، رفع شک و تردید و پاسخ‌گفتن به پرسشها و ابهامها در باب آن حضرت باشد. در همین راستا خود امام - علیه‌السلام - نیز گاه‌ایرشادات و بیاناتی فرموده‌اند؛ چنان که در میان توقیعاتی که هم‌اکنون از آن حضرت در دست هست برخی در پیوند با همین موضوع است.^{۳۹}

گزارشهای مورخان و متکلمان و ملل و نحل نگاران نشان می‌دهد اکثر قریب به اتفاق انشعابات که پس از درگذشت امام عسکری - علیه‌السلام - در میان شیعیان پدید آمد، بزودی نابود و ناپدید شد و تنها مذهب شیعی که توانست حضور خود را در مرکز خلافت مسلمانان حفظ کند و با اکثریت قاطع به حیات دینی و فرهنگی‌اش

إدامه دهد، همین تشیع دوازده‌امامی کنونی بود که به پیشوایی فرزندی امام عسکری - علیه‌السلام -، یعنی: حضرت حجة بن الحسن - علیهما‌السلام -، قائل بوده و هست. این نشانگر آن است که اقدامات صورت‌گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین تحوّل عظیمی ترتیب داده شده بود، کامیاب بوده و از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی تفرقه و انشعابهای مُخَرَّب جلوگیری کرده است.^{۴۰} با اینهمه، پی‌گرفتن این راه و تحکیم و تبیین عقائد شیعه در این باب همچنان خطیر و ضرور بود.

عالمان شیعه از همان آغاز روزگار غیبت به تبیین مکتوب این حقیقت دینی اهتمام کردند و کوشیدند در نوشتارهای خویش شبهه‌ها و حیرت‌های زاده در پیرامون غیبت را پاسخ بگویند و بزدایند. در این راستا، در سده‌های نخستین غالباً از سه «أسلوب نگارشی - نگارشی»ی ویژه بهره بُردند:

۱. أسلوب محدّثانه متکی بر اخبار و آثار:

در این شیوه تُصوص و مرویات وارد شده در باب غیبت و باور به آن، گردآوری می‌شد و تواتر این معنا - به نحوی که هیچ‌انکاری را برنتابد و طُرُقِ روایی آن از شیعه و سنی فرا دید آید - خاطر نشان می‌گردید.

شیوخ بزرگوار، کلینی و نعمانی و صدوق، «غیبت‌نامه»های خود را در همین قالب به قلم آوردند. عالمان سنی هم بدین روش کتابها و رساله‌هایی درباره مَهْدوئیت نگاشتند.

۲. أسلوب متکلمانانه متکی بر اندیشه و استدلال:

در این شیوه با أدله عقلی و استدلال درباره روایی غیبت و عدم منافات آن با اصول پذیرفته و قُرُوع ثابت دینی گفتگو می‌شود و شبهات و تشکیکات را از این طریق پاسخ می‌گویند.

صدها متکلم بزرگ شیعه، کسانی چون ابن‌قِبّه رازی و أبوسهل نوبختی و شیخ

مفید و سیّد مرتضی و دیگران و...، از این منظر درباره غیبتِ امامِ زمان - علیه السلام - قلمفرسائی کرده‌اند.

۳. أسلوبِ جمع بین حدیث و کلام:

در این شیوه بین دو روش پیشگفته جمع می‌کنند؛ هم أدله و مناقشاتِ عقلی را یاد می‌کنند و هم آثار و اخبار را.

شیخ علی بن بابویه قمی، پدرِ صدوق، در کتابِ الإمامة و التبصرة من الحيرة، و شیخ طوسی در الغیبة، در این مسلک سلوک نموده‌اند.

البته باید دانست سلوک در هر یک از دو مسلک پیشگفته نیز به معنای بیگانگی و بی‌بهرگی از مسلکِ دیگر نبوده و نیست. نظر، به صبغه غالبِ نگرش و نگارش است؛ ورنه، هم مُحَدِّثان در نگارشهای خویش استدلالاتِ متکلمانانه آورده‌اند، و هم متکلمان به احادیث و اخبار استناد کرده‌اند.^{۴۱}

✱

احادیثِ مَهدوئیت که در حدیثنامه‌های شیعی و سُنی نقل گردیده است - مانند احادیثِ بسیاری از دیگر مباحثِ اسلامی - (به اعتبارِ متن و سَنَد) شاملِ انواعِ مختلفِ حدیث می‌شود. در میانِ آنها هم حدیثِ صحیحِ مُتَّفَقٌ علیه هست، و هم حَسَن و هم ضعیف.^{۴۲}

پس جُزئیّاتِ همه این احادیث به یک اندازه قابلِ استناد نیست. به عنوانِ مثال، در پاره‌ای از جُزئیّاتِ احوالِ پس از ظهور، ای بسا احادیثِ مختلف باشند و لزومًا نتوان در بابِ برخی از کیفیّاتِ با قطع و یقین نظر داد. ولی کُلّیّاتِ بحثِ مَهدوئیت و غیبت و ظهور، مُسَلَّم و تردیدناپذیر است. این کُلّیّات از احادیثِ صحیحِ قطعی، و نیز «قدرِ مشترکِ احادیث» که موردِ تواترِ معنوی است^{۴۳}، مُسْتَفاد می‌گردد.

در بسیاری از دیگر معانی دینی نیز - خواه اعتقادی و خواه عملی -، بدین حال

باز می‌خوریم که اصل معنا مورد قطع و یقین و اتفاق آراء است ولی در باب جزئیات آن آراء و وجوه مختلفی مطرح شده و باب داوری و اجتهاد مفتوح مانده. نمونه را، «معاد» از شالوده‌های عقیدتی اسلامی است و مراتب و لوازم آن - مانند «حساب» و «میزان» و «صراط» و «بهشت» و «دوزخ» - همه قطعی و مستدل به آیات و احادیث متواتر می‌باشند؛ لیک در تفصیل کیفیات و جزئیات آن اختلاف هست و بعضی جزئیاتی هم که در پاره‌ای از روایات آمده است، از حیث وضوح و ثبوت و قاطعیت چون کلیات پیشگفته نیست. ازین رو، انسان مسلمان با قطع و یقین به مواردی چون کلیات پیشگفته ایمان می‌آورد و آنها را از ضروریات قلمداد می‌کند، لیک در پاره‌ای جزئیات و کیفیات باب اختلاف و أحياناً مناقشه را مفتوح می‌داند و این اختلاف نیز، به خودی خود، لطمه‌ای به ایمان مسلمان نمی‌زند.^{۴۴}

در مسأله مهدی منتظر - علیه الصلاة والسلام - نیز چنین است. کلیت و اصل آن مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان است و حتی کثیری از جزئیات آن مورد اتفاق مذهب شیعه امامی - اعلی الله کلمته العالیة - است؛ لیک در پاره‌ای از کیفیات مربوط به خصوصیات ظهور و حکومت و مدت بقاء، جای اختلاف هست که چاره آن دقت نقادانه‌تر در متن و سند اخبار و احادیث مربوط به این جزئیات است و ای بسا مکشوف شدن برخی از آنها نیز به پس از ظهور امام - عجل الله تعالی فی ظهوره الشریف - موکول شود. پیدا است که مکتوم یا مورد اختلاف ماندن این جزئیات، به اصل موضوع و نفس عقیده و ایمان مسلمان گزند نمی‌رساند.^{۴۵}

علائمی از برای ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در روایات متعدد یاد شده. روایتهای برخی از علائم از حیث سند قوی‌تر و بطبع قابل اعتمادترند و روایتهای برخی از علائم بدان قوت نیستند، و از این روی، هم‌چند دسته نخست نمی‌توان بر آنها تکیه کرد.^{۴۶}

نکته مهمی که باید به یاد داشت، این است که پاره‌ای از اخبار مربوط به رخدادهای عظیم آینده بشر، خالی از نکات و مضامینی شگفت‌انگیز نیست. برخی ظاهربینان که میان «عقل» و «عادت» خلط می‌کنند، به محض برخورد به آنچه «عادی» نباشد، آن را غیر معقول و خردناپذیر می‌شمرند و نام این سهل‌انگاری و بی‌دقتی خود را نیز «نقد عقلی» یا «نقد عقلی» می‌گذارند. این در حالی است که آنچه ایشان مخالف عقل خوانده‌اند، معمولاً نه با «مُسَلِّمَاتِ عَقْلِيَّة» ناسازگارست و نه به «مُحَالَاتِ عَقْلِيَّة» می‌انجامد، بلکه تنها با عُرف و عادت اختلاف دارد؛ عقل این امور را در بُقْعَةُ «إِمْكَان» می‌نهد و مادام که بر امتناع وقوعشان «بُرْهَان» اقامه نشود، از ممکن بودن آنها شانه تهی نمی‌کند. اگر هم صِحَّتِ صِدُورِ خَبَرِ از «مُخْبِرِ صَادِق» ثابت گردد، چون صِدْقِ قَوْلِ مُخْبِرِ صَادِقِ را عقل در علم کلام، با أدلَةُ عَقْلِيَّة - تأیید کرده است، به وقوع این مُمَكِّنَاتِ یَقِینِ می‌کند. پس اگر غرائبِ مذکور در پیشگوئیا، با «مُسَلِّمَاتِ عَقْلِيَّة» منافات نداشته باشد و به «مُحَالَاتِ عَقْلِيَّة» نینجامد، همچنان در بُقْعَةُ «إِمْكَان» است، و اگر معلوم گردد که آن پیشگوئی از «مُخْبِرِ صَادِق» است، عقل نیز بالتَّبَعِ بر آن صِحَّة می‌گذارد.^{۴۷}

«ایمان به غیب» هم که دین از انسانها مُطالبه می‌کند، درست در همین ساحت است؛ نه خستو شدن به «مُحَالَاتِ عَقْلِيَّة» و ستیز با «مُسَلِّمَاتِ عَقْلِيَّة» - که «دین» خود برای نفی آن مُحَالَاتِ و تثبیت این مُسَلِّمَاتِ آمده و حافظِ «عقل» و تهذیبگرِ مَنَاهِجِ و مَسَالِكِ آن است.

در عینِ آگاهی از این نکات که: اَوَّلًا، غرابتِ محتوای حدیث به معنایِ مُخَالَفَتِ آن با عقل نیست؛ و ثانیًا، ضعفِ سَنَدِ یک حدیث نیز لزومًا به معنایِ مردود و سُست و غیر قابلِ اعتنا بودنِ محتوایِ آن نمی‌شود، باید بدین معنایِ مهم نیز مُتَقَطَّنِ بود که: در معارفِ اعتقادی، چون به عِلْمِ و قَطْعِ نیاز هست، خبرِ مُتَوَاتِرِ و یا خبری

که شواهد قطعی بر صحّت آن هست، ملاک قرار می‌گیرد، و خبر واحدی که فاقد این خصوصیات است، در معارف اعتقادی حُجّت نیست^{۴۸}.

البته قبول پاره‌ای از آنچه در بعضی روایات مربوط به امام زمان - علیه السلام - و قیام آن حضرت آمده است، برای اذهان مردمان روزگاران پیش دشوارتر بود تا امروز. در روایات از توانائیهای خارق‌العاده شخص امام زمان - علیه السلام - و گروهی از یارانشان در زمینه‌های اطلاع‌رسانی و نظامی سخن رفته است، که ذهن امروزی آشنا به پیشرفت روزافزون فن‌آوریهای صوتی و تصویری و ...، آنها را باسانی می‌تواند پذیرفت. انسان امروزی که با پوست و گوشت و استخوانش، اطلاع‌رسانی دقیق و سریع را در اقصای نقاط جهان لمس کرده است، در باب اینگونه اخبار کمتر به انکار و استبعاد می‌گراید^{۴۹}.

به هر روی، در نظر داشتن آن مبانی و معانی، از یکسو، و توجه به حدود و ثغور «قطعی» و «تردیدپذیر» در قلمرو نقلیات، از سوی دیگر، ما را در مواجهه با عموم احادیث، بویژه احادیث مشتمل بر پیشگوئیهای شگفت‌انگیز، از افراط و تفریط مصون می‌سازد.

نمونه این مباحث، کیفیات مذکور در باب «دَجَال» است که در باب جزئیات و اوصاف آن، جای بحث و گفت‌وگو هست.

موضوع آمدن دَجَال در آخر الزمان و اوصاف و نشانه‌های او و درازگوش او، خاص منقولات و مآثورات شیعه نیست؛ بلکه بیش از آنچه در روایات شیعه هست، از طُرُق اهل تسنن نقل گردیده؛ البته باید در فرصت مناسب اسناد و مدلولات این روایات بدقت مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و درباره صحّت و سُقم آنها داوری شود تا بتوان آنچه صحیح و معتبرست برگرفت و الباقی را به کناری نهاد^{۵۰}.

برخی کسان، از مفاهیم رمزی و کنائی در اخبار دَجَال سخن گفته‌اند^{۵۱} که بطبع

پای تأویل را به عرصه فهم این اخبار می‌گشاید. لیک باید در تأویل این اخبار - بسان دیگر عرصه‌های تأویل نصوص - بغایت محتاط بود.

تطبیق دجال و اوصاف و نشانه‌های او و درازگوشش، با برخی از اختراعات کنونی و آینده، یا رئیس دولتی که مادی و واجد دستگاه تبلیغاتی نیرومند باشد، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد^{۵۲}.

توجه به این نکات علی‌الخصوص از برای وُعاظ و مُبَلِّغان و اهل منبر ضرورت دارد؛ زیرا در این ابواب حتی اگر صحیح متن و سند و تفسیر حدیث نیز مُحَرَّر باشد، ای بسا نفس تردید آفرینی و استبعادزائی آن در ذهن مخاطب، و عدم آمادگی مُسْتَمِع برای توجه به امکان عقلی مُفَادِ آن، مانع متینی برای نقل آن به شمار رُود. پیشوایان دین به ما آموخته‌اند که در تحدیث، حدود فهم و توانائی‌های ذهنی و معرفتی مخاطب را ملحوظ کنیم؛ حتی اگر سخنی حق است ولی ذهن و خرد مخاطب، استعداد یا گنجائی پذیرش آن را ندارد و از سرِ جهل به تکذیب خدا و پیامبرش - صلی الله علیه و آله - می‌پردازد، از بیان این سخن و نشر این حقیقت دم فرو بندیم^{۵۳}.

متأسفانه در این روزگار، نه فقط در باب این ظرافت‌های فوق‌العاده، که درباره پاره‌ای از آداب و هنجارهای کلی‌تر و حتی پیش‌پاافتاده نقل حدیث نیز، اینجا و آنجا، شاهد غفلت و إهمال هستیم.

به قول یکی از معاصران: پیشینیان برای اخذ یک حدیث، رنج سفرهای مصر و شام و دیگر بلاد را بر خود هموار می‌کردند، و برای آن که حدیثی را غلط نخوانند و یا روایات ضعیف را نقل نکنند، می‌بایست راههای هششگانه ثَحْمَل و تَلْقَى حدیث^{۵۴} را طی کنند؛ چه بسا همه کتاب را به طور سَمَاع و قِرَاءت با استاد بخوانند و بشنوند... و اگر کسانی این اصول و ضوابط را رعایت نمی‌کردند... دست کم نقل و

سخنشان در نظر اربابِ قلم و اندیشه و قبیلۀ کلمه - که فنونِ این علم را می‌شناختند - وزنی نداشت. در مقابل، امروز، این مسأله پُراهمیتِ موردِ کم‌اعتنائی و فراموشی قرار گرفته و ای بسا حدیث، بدونِ توجه به صحّت و سُقم و مأخذِ آن نوشته و خوانده می‌شود و معنا و مضمونش موردِ بحث و بررسی قرار می‌گیرد و گاه از این راه ابزارِ درازدستیِ فرهنگیِ دشمنانِ اسلام و مسلمین فراهم می‌شود.^{۵۵}

بعضی معاصران گمان کرده‌اند که در بابِ احادیثِ مَهدویّت دقّت و حسّاسیّتِ حدیثِ پژوهانه لازم نیست زیرا هیچ «فعل» یا «ترک» - و به تعبیر دیگر: ثمره محسوسِ عمَلی - بر آنها مترتب نیست! این گمان، خیالی خام و فاقدِ دقّتِ محدثانه و متکلیمانه است^{۵۶} که از جانبی، اثرِ عظیمِ «اندیشه» و «اعتقاد» را در «عمَل» و رفتارهایِ کلی و جزئی و برنامه‌ریزیهایِ حیاتیِ آدمی، مغفول نهاده، و از جانبِ دیگر، نفسِ مُسَاهَمَتِ «باورها» را در سعادت و شقاوتِ نهائیِ انسان ملحوظ نساخته.

التزام به «انتظار» - به عنوانِ یک برنامه پویا و پویائی‌آفرین در حیاتِ دینیِ آحادِ مسلمانان -، خود ناگزیر از دریافت و تصوّری روشن و معقول از مَهدویّت و غیبت و ظهورِ حضرتِ مَهدی - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف - است.

IV - چهل حدیث و چهل حدیث‌نگاری

در احادیثِ اسلامی «حفظِ چهل حدیث» بسیار موردِ ترغیب و ستایش قرار گرفته است.

از نبیِّ اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ دِينِهَا بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا وَكُنْتُ لَهُ شَافِعًا وَشَهِيدًا»^{۵۷} (یعنی: هر که از برایِ اُمّتِ من^{۵۸}، چهل حدیث از امورِ دینِ اُمّت را حفظ

کند، خداوند در روز رستاخیز او را فقیه [= دین‌شناس] برانگیزد و من او را شفاعتگر و گواه باشم).

از امام صادق - علیه السلام - نیز روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا»^{۵۹} (یعنی: هر که از احادیث ما چهل حدیث حفظ کند، خداوند در روز رستاخیز او را دانشور و فقیه [= دین‌شناس] برانگیزد).

این مضمون میان خاصه و عامه، مشهور مستفیض، و به قولی: متواتر، است.^{۶۰} در این باره که «حفظ» در اینجا به چه معناست، نظرهای مختلفی ابراز گردیده. به قولی، مراد، همان از بر کردن و به خاطر سپردن است که در میان محدثان روزگار قدیم معهود و متعارف بوده، و به نقیض در خواطر، بیش از رسم در دفاتر، اهتمام می‌کرده‌اند. به قول دیگر، مراد، خراست از اندراس و جلوگیری از نابودی است که طُرُقِ مختلفِ حفظ را - اعم از به خاطر سپردن و نوشتن و نقل میان مردم ولو آنکه از روی مکتوب باشد - در بر می‌گیرد. به قول دیگر، مراد نقل حدیث به یکی از وجوه مقرر آن (یعنی: طُرُقِ هشتگانه مورد اعتنای اهل درایه در باب روایت حدیث) است.^{۶۱}

خبیر فن حدیث، مولانا علامه محمد باقر مجلسی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيف -، می‌فرماید: حق آن است که حفظ را مراتبی است. ثواب حفظ نیز به حسب مراتب آن متفاوت است. یکی از مراتب حفظ، همانا حفظ لفظ است - خواه در خواطر باشد و خواه در دفاتر - و تصحیح لفظ و استجازه و اجازه و روایت لفظ حدیث. مرتبت دوم، حفظ معانی حدیث و اندیشیدن در دقائق آن و استنباط حکم و معارف از احادیث است. مرتبت سوم، حفظ و پاسداشت حدیث از راه عمل بدان و مورد توجه و تنبّه قرار دادن آن است.^{۶۲}

علامه مجلسی - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ - خاطر نشان می فرماید که ظاهرِ بیشترین اخبار، نشانگرِ تخصیص این احادیثِ چهلگانه به امورِ دین از اصولِ عقائد و عباداتِ قلبی و بدنی است، و نه اعمّ از این معانی و دیگر مسائلِ معاملات و احکام؛ بلکه از بعضِ اخبار برمی آید که احادیثِ چهلگانه مزبور باید جامعِ اُمّهاتِ عقائد و عبادات و خِصالِ ارجمند و کردارهای نیکو باشد.^{۶۳}

علامه مجلسی - نَوَّرَ اللَّهُ مَرَقَدَهُ الشَّرِيف - مراد از «فقیه» و دانشور برانگیخته شدنِ حافظِ چهل حدیث را نیز، این می داند که خداوند او را مَوْفَّق می دارد تا از فقیهانِ عالمِ عامل شود؛ احتمالِ دیگر آنکه خداوند هرچند که حافظِ چهل حدیث از فقیهان نباشد، او را به سببِ تَشَبُّه به ایشان، در زمره فقیهان برمی انگیزد. «فقیه» نیز در اخبار غالباً بر عالمِ عاملی اطلاق می شود که به عیوب و آفاتِ نفسِ بصیر، در بابِ دنیا تارک و زاهد، و در بابِ نَعِيمِ اُخْرَوٰی و قُرْب و وصالِ خداوند راغب و مشتاق است.^{۶۴} بلکه مراد از «فقه» در قرآن و حدیث، غالباً بصیرت در علمِ دین است.^{۶۵} و علمِ دین - به قراری که گفته اند - علمِ اُخْرَوٰی کمالی است، یعنی دانشی که آدمی در نشأه اُخْرَوٰی از رهگذر آن به کمالات می رسد و در دنیا با عقیده و عمل به آن راهِ سعادتِ اُخْرَوٰی را می پوید.^{۶۶}

بعضی خاطر نشان کرده اند حدیثِ مشهورِ «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (یعنی: هر که به کسانی ماندگی جست، از ایشان است)، مؤیّد و مُصَدِّقِ حدیثِ موردِ بحثِ ماست؛ چرا که حفظِ احادیث، پیشه فقیهان و دین شناسانِ اُمّت است که در استدلال بر مسائل و ادایِ مواعظ و نصایح از آن بهره می برند، و کسی که به حفظِ احادیث مبادرت می کند بدیشان ماندگی جست است و به مقتضای حدیثِ مذکور از ایشان خواهد بود (و در زمره ایشان محشور خواهد گردید).^{۶۷}

از شافعی و احمد بن حنبل نقل شده که مقصودِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آله - از چهل حدیث در روایت «مَنْ حَفِظَ...»، چهل حدیث در فضائلِ امیرمؤمنان علی - علیه السلام - است؛ همچنین نقل گردیده است که بعضی عالمانِ اهلِ تسنن در خواب به شرفِ زیارتِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رسیدند و آن بزرگوار سخنِ شافعی را تأیید فرمود^{۶۸}.

یکی از عالمانِ معاصر احتمال داده است این قولِ بعضی اهلِ سنت که حدیثِ موردِ بحث را، به رَغمِ کثرتِ نقلها و منابع و تواترِ مضمونش، ضعیف - و حتی در یک قول: موضوع - دانسته‌اند، ناشی از گرایش به خودداری از نقلِ فضائلِ امیرمؤمنان - علیه السلام - باشد^{۶۹}.

این احتمال بسیار بعید است. بویژه از آن‌رویی که در میانِ عالمانِ شیعه نیز اصراری بر صحّتِ طریقِ حدیثِ مذکور نیست؛ محققِ بزرگواری چون ملا اسماعیلِ خواجه‌نوی - قُدّس سرّه - از ضعفِ سندِ این حدیث سخن رانده و شهرتِ آن را میانِ عامّه و خاصّه سببِ جبرانِ ضعفِ شمرده^{۷۰}.

آری، این در حالی است که بعضی علمای شیعه نیز از صحّتِ آن سخن گفته‌اند^{۷۱}؛ و الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

به هر روئی، حدیثِ مشهورِ «حَفِظِ چهل حدیث»، سنتِ نگارشی و ویژه‌ای پدید آورد و عالمانِ بزرگی از شیعه و سنی به نگارشِ کتابهایی مشتمل بر چهل حدیث روی آوردند که گاه فقط بر نصوصِ احادیثِ چهلگانه اشتهال داشت و گاه شرح و توضیح و حتی ترجمهٔ احادیث را نیز در بر می‌گرفت. این کتابها را در زبانِ عربی غالباً «کتاب الأربعین» یا «الأربعون حَدِيثًا» خوانده‌اند و در فارسی «چهل حدیث» و «أربعین».

قدیمترین چهل حدیث‌هایی که می‌شناسیم علی‌الظاهر در نیمهٔ نخستِ سدهٔ سومِ هجری (همزمان با تدوینِ حدیثنامه‌های ششگانهٔ اهلِ سنتِ موسوم به «صحاح

سینه»^{۷۲}) پدید آمده‌اند: یکی به تدوین احمد بن حرب نیشابوری (درگذشته به ۲۳۴ هـ. ق.)؛ دیگری به تدوین ابوالحسن طوسی (محمد بن اسلم کندی / درگذشته به ۲۴۲ هـ. ق.) که از ثقات محدثان خراسان به شمار می‌رفته؛ و...^{۷۳}.

پس آن‌ها تر چهل حدیث نویسی متداول تر شد و چهل حدیث‌هایی در موضوعات گوناگون به قلم آمد، تا جائی که شمار چهل حدیث‌ها در سده ششم از چهل کتاب می‌گذرد. در تألیفات احمد بن عبدوس بن کامل سلمی سراج بغدادی (درگذشته به ۲۹۳ هـ. ق.) کتابی به نام کتاب الأربعین من مسانید المشایخ العشرين عن أصحاب الأربعین آمده است که می‌نماید چهل حدیث نویسی در همان سده سوم شکوفا شده بوده و شگفت نیست اگر در تألیفات عبدالله بن جعفر قشیری (درگذشته به ۵۳۳ هـ. ق.) به کتاب الأربعین من مسانید المشایخ العشرين من أصحاب الأربعین من العوالی باز خوریم.^{۷۴}

در نگارش‌های دانشور بزرگ شیعی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه (درگذشته به سال ۵۸۵ هـ. ق.)، کتابی به نام الأربعون حدیثاً من الأربعین عن فضائل أمير المؤمنين (علیه السلام) هست که نشان می‌دهد چهل حدیث نویسی وارد مراحل فنی شده و چهل حدیث در موضوع خاص (در اینجا: فضائل أمير المؤمنين علی علیه السلام) به نقل از چهل تن از مشایخ حدیث در یک کتاب گرد آمده.^{۷۵}

در میان چهل حدیث‌هایی که عالمان بزرگ شیعه نوشته‌اند، چهل حدیث‌های شهید اول و علامه مجلسی و شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی و ابن زهره حلبی - رضوان الله علیهم اجمعین - اشتهار و تداول بیشتری داشته است.

شمار کتاب‌های چهل حدیث تألیف شده در تمدن اسلامی را تا «هزار» گفته‌اند و این با توجه به روای سنت چهل حدیث‌نگاری و کثرت کتاب‌های سفقود و یا همچنان ناشناخته مسلمانان قابل استبعاد نیست. آنچه از چهل حدیث‌ها در کتابخانه‌ها هست و در فهرس و مؤلفات یاد شده، شاید به سیصد برسد. تنها حدود صد چهل حدیث در

کشف الظنون و ذیل آن و صد چهل حدیث در الذریعه یاد شده است.^{۷۶}
 بسیاری از چهل حدیث نگاران مسلمان، موضوع خاصی را برای گرد آوردن
 احادیث چهلگانه مد نظر قرار داده‌اند؛ موضوعاتی چون فضائل و مناقب اهل بیت
 پیامبر - علیه و علیهم السلام - (به طور عام)، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی
 - علیه السلام - (به طور خاص)، اصول دین، جهاد، زهد، پاره‌ای از فروع عبادات و
 معاملات، و...^{۷۷} مهدویت نیز یکی از موضوعهائی بود که چهل حدیث نگاران، از
 شیعه و سنی، بدان پرداختند.

پاره‌ای از چهل حدیث‌های کهن که درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و موضوع
 مهدویت و غیبت و ظهور آن دادگستر زمین و زمان فراهم آمده است، از این قرار
 می‌باشد.^{۷۸}

۱. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ ابونعیم أحمد بن عبدالله اصفهانی (درگذشته
 به سال ۴۳۰ ه. ق.).
۲. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ ابوالعلاء همدانی (درگذشته به سال ۵۶۹
 ه. ق.).
۳. الأربعون حدیثاً فی المهدی / سراج الدین بغدادی قزوینی (سده ششم).
۴. کفایة المهدی فی معرفة المهدی / سید محمد میرلوحی (درگذشته پس از ۱۰۸۵
 ه. ق.).
۵. کشف الحق / میرمحمدصادق خاتون آبادی (درگذشته به سال ۱۲۷۲ ه. ق.).
 شماری از متأخران و همروزگاران ما نیز به تدوین و تألیف چهل حدیث‌هایی در
 همین راستا اقدام کرده‌اند؛^{۷۹} که الأربعون حدیثاً فی من یملا الأرض قسطاً و عدلاً^{۸۰} از این
 شمارست.

۷ - درباره این چهل حدیث و ترجمه آن

زمانی که نویسنده دانشور اربعون حدیثاً فی من یملا الأرض قسطاً و عدلاً، حجّة الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادی نجفی - وَفَّقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى -، ترجمه این کتاب را از صاحب این قلم درخواستند، از سر اشتیاقی که به عتبه بوسی معارف اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - داشته و دارم، پذیرفتم؛ بویژه که دوست داشتم بدین بهانه عرض خاکساری خود را به پیشگاه رفیع حضرت بقیة الله، حجّة بن الحسن - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظَهْرِهِ -، عرضه بدارم. کار را نیز آسان می شمردم، و چون برخی از این احادیث و منابع آن، پیشتر نیز به فارسی ترجمه شده بود، می پنداشتم که مرا به پالوده خوردن می فرستند! ^{۸۱}

هرچه در کار پیشتر رفتم، از یکسو، شور و اشتیاقم افزون شد، و از سوی دیگر، دانستم ترجمه این احادیث بسیار دشوارتر و تأمل خواه تر از آنست که در آغاز می پنداشتم، و در این میانه، نه فقط به ترجمه، که گاه باید به شرح و تدقیق ضبط حدیث نیز دست یازم. نادرستیهای که در ضبط برخی منابع حدیثی مطبوع مشاهده کردم و افتادگیها و بدخوانیها و سهل انگاریهای که در پاره ای ترجمه ها دیدم، همه و همه، حکایتگر همان مظلومیّت و مهجوریّت ثراث حدیثی شیعه بود که بارها و بارها گفته و نوشته و خوانده ایم.

القصة، نه منابعی که در اختیار داشتم - و داریم - به آن صحّت و دقّت و کارآمدی و کارگشائی بود که گمان می رفت، و نه راه به آن همواری و زودانجامی؛ و اگر نبود لطف خداوند کارساز بنده نواز و عنایت خاصان درگهش، خاصّه امام غائب - روحی و ارواح العالمین لثراب مقدّمه الفداء -، این مختصر هرگز سامان نمی پذیرفت.

با اینهمه، ناگزیر باید به قصور و تقصیر خویش معترف شوم و خاطر نشان کنم: این کاری است که توانسته ام، نه آنچه خواسته ام. تنگی وقت و پافشاری مؤلف

ارجمند بر شتابِ قلم نیز، در زودتر فرو بستنِ پروندهٔ این ترجمه و چشم پوشیدن از بازپیرائی بیشتر دخیل بود. اینک باید امید بَنَدَم که اگر نکته‌هایی اصلاحی و تکمیلی فرادست آمد، در چاپِ دیگر - بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى - اِعمال و اِلْحاق گردد. همچنین امیدوار باشم که تا آن زمان از ی یادآوری‌ها و پیشنهادهای صاحب‌نظرانِ صائِبِ نَظَر بی بهره نمانم و در بهسازیِ ترجمه و توضیحاتِ رهینِ مَنّتِ عِبارُ سَنجَانِ سُخُنِ شِناسِ شوم.

یکی از پرسمانهائی که نظر و تحقیقِ محدّثان و متکلمان و فقیهانِ امامی را به خود معطوف داشته، و نگرشها و نگارشهای چند، از رهگذر این عَطْفِ تَوْجُّه و تَأَمُّل و تَوَعُّل، پدید آورده است، پرسمانِ «حُرْمَتِ تَسْمِیَةِ اِمَامِ دَوَاذِمِ - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ -» است.

گفت‌وگو بر سر این است که آیا بصراحت ذکر کردنِ نامِ حضرتِ مَهْدی - عَلَیهِ السَّلَام - (که همانا نامِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است و بارها در مآثورات بدین معنا تصریح شده)، رواست یا نه؟؛ و منشأ گفت‌وگو، روایتها و احادیثِ مهمّی است که از این کار نهی می‌کنند.

بسیاری از عالمانِ امامیه در این باب قائل به تحریم شده‌اند و حتّی میرداماد (ره) در شرعة التسمیة مدّعی اجماع بر تحریم گردیده و محدّثِ جزائری (ره) در شرحی که بر عیون الأخبارِ صدوق (قدّه) نگاشته است تحریم را قولِ بیشترینِ عالمانِ امامی دانسته^{۸۲}.

در مقابل این اکثریت که تحریم را به طورِ مطلق و تا زمانِ ظهور برقرار می‌دانند، برخی تحریم را مشروط به تقیّه و خوف دانسته و بعضی مُسْتَبِطان هم محدود به دورانِ غِیْبَتِ صُغْرَى پنداشته‌اند^{۸۳}.

نگارندهٔ این سطور، به هر روی، در ترجمهٔ چهل حدیثِ حاضر با این معنا سر و کار

داشته و - به رغم میلِ باطنی و برخلافِ احتیاطِ پسندیده در امثالِ این مواضع - آنجا که مؤلفِ محترم تصریح به نامِ مبارک کرده است، تصرّفی نکرده و عینِ نوشتهٔ مؤلف را - که خود دانش‌آموختهٔ فقه و اصول، و حدیث‌پژوه است - ترجمه نموده؛^{۸۴} خاصه که برخی هم در این باب به تفاوتِ حکمِ مکتوب و ملفوظ تصریح کرده‌اند.^{۸۵} و اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ أَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ أَتْمَّ وَ أَحْكَمُ.

در این ترجمه، اولاً، به اِعراب‌گذاری و مَشکول‌سازیِ متونِ احادیث دست یازیده‌ام؛ ثانیاً، ترجمهٔ متنِ حدیث را در پیِ نصِّ عربی قرار داده‌ام؛ و ثالثاً، توضیحات و بازتردها و مطالبی در متن و حاشیه برافزوده‌ام. برای آنکه افزوده‌های ترجمان قابل تمییز باشد، اینجا و آنجا آنها را در میانهٔ دو قلاب شکسته (< >) نهاده‌ام. پس خوانندهٔ محترم هر جا - در متن و پینوشتها - به < > بازخورد، عباراتِ درونِ آن را از افزوده‌های ترجمان بداند.

نام کوتاه «اندوخته خداوند» را نیز - که اقتباسی است از تعبیرِ قرآنی «بَقِيَّةُ اللَّهِ» -، با موافقتِ مؤلف - از برای این ترجمه انتخاب کردم.

گمان می‌کنم ترجمهٔ این چهل حدیث، خواندنِ مُنتَخَبی از میراثِ حدیثی مسلمانان را در موضوعِ مَهْدوئیت برای خوانندگانِ فارسی‌زبان تسهیل کرده باشد. ترجمانِ مُدْعائی بیش از این ندارد و رَجامندست کسانی که این مُنتَخَباتِ حدیثی را مطالعه می‌کنند، خود با شوق و اهتمامِ بیشتر به مطالعهٔ حَدِيثُنَامه‌های کَلان‌تر و کتابهایِ مُفَصَّل‌تر بپردازند. باز تأکید می‌کنم این چهل حدیثِ مُنتَخَبی است از میراثِ حدیثی ما که مؤلفِ آن، با ترتیبِ موضوعی و توالیِ منطقی، خُطوطِ برجستهٔ باور و اندیشهٔ اِمامیه را در این باب ملاک قرار داده، و به بهانهٔ هریک، حدیثی از میانِ احادیثِ گوناگونِ این ابواب برگزیده و آورده است. همین و بس.

ترجمان، در ترجمهٔ نصوصِ حدیثی، نه مُحَرِّرانه و آزاد قلم گردانی کرده است، و

نه به شیوه تَحْتِ اللَّفْظِ. کوشیده‌ام آمین و درست ترجمه کنم و حَتَّى الْمَقْدُورِ نه بر مُفَادِ نَصِّ بِنَفْسِی و نه از آن بکاهم، اگر افزونه‌ای یا توضیحی را نیز برای خواننده لازم دیده‌ام معمولاً میانِ قَلَابِ نِهَادِهِ تا ممتاز باشد.

امیدوارم در پیراستنِ کاستیهایِ مُسَلَّم و لغزشهایِ احتمالیِ این ترجمه، از نقدِ باریک‌بینانهٔ سخنِ سنجان محروم نمائیم و آن‌مایه به فراخ‌سینگان و دریاوشان تشبیه کنم که صادقانه بگویم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ، مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»^{۸۶}.

خدای را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم تا با ظهورِ امامِ عصر - علیه الصَّلَاة و السَّلَام - دیدهٔ ما را روشن، جانمان را تابناک، دلمان را خشنود، و باور و خردمان را بارور و برخوردار فرماید و کامِ همهٔ آزادگان و دادخواهان را برآرد - بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ.

برف باریده‌ست بر باغِ جهان	آفتابِ تا به کی باشد نهان؟
آفتابِ رویِ آن شنه زیرِ میغ	سرزند از کوه مهر و مه، دروغ!
لوحِ دوران شد تهی از نقشِ حق	ای تو دفتردارا برگردان و رِق ^{۸۷}

ایدون بادا

بندهٔ خدا: جویا جهانبخش

اصفهان، بهار ۱۳۸۲ هـ. ش.

پینوشتها

۱. نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۳۸۳/۱ (و نگر: کمره‌ای، ۳۰۷/۱)؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۳۳۷؛ و: النوادر، الرّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصص مثنوی بدیع الزّمان فروزانفر، به کوشش حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.
 ۲. نقل به مضمون و تلخیص از: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ و: پهلوان، ۳۸۳/۱ و ۳۸۲/۱؛ و: کمره‌ای، ۳۰۷/۱ و ۳۰۸.
 ۳. نقل به مضمون و تلخیص و تصرف از: المجازات النبویة، ط. دارالحدیث، ص ۴۶ و ۴۷.
 ۴. نگر: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، صص ۳۳۶ - ۳۳۸.
 ۵. مثنوی، ط. استعلامی، دفتر ۵، بیت ۹۲۶.
 ۶. (یعنی: آنگاه که مردمان تباه گردند، اینان صلاح ورزند)؛ النوادر، الرّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲.
- از برای تمیم آگاهی افزودنی است:
- مرحوم سید هبه‌الدین شهرستانی - رضوان الله علیه - مراد از غریب بودن اسلام را آن دانسته است که خردها را حیران و در شگفت می‌سازد. یعنی همانطور که اسلام در آغاز بخاطر غرابتش موجب حیرت عقول شد، شکوه ریشه‌دارش را به طرزی حیرت‌انگیز و محیرالعقول باز خواهد یافت. تفصیل را، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۳۸/۳ (هامش).
- گفتنی است که صاحب کشف الخفاء و مزیل الإلباس درباره حدیث «بدأ الإسلام غریبا و

- سيعود كما بدا غريبا فطوبى للغرباء»، گُفتاوردی آورده است و از آن جمله: «فهو مشهور أو متواتر» (كشف الخفاء، العجلونى، ۲۸۲/۱).
۷. الغيهي نُعماني، ط. فارس حَسُونِ كَرِيم، ص ۲۹؛ و: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۱۰۵/۲.
۸. ده رساله، فیض کاشانی (ره)، تحقیقِ رسولِ جعفریان، ص ۱۹۶.
۹. نیمِ بيتی است از مثنوی.
۱۰. نگر: الغيهي نُعماني، ط. فارس حَسُونِ كَرِيم، ص ۲۹.
۱۱. نگر: همان، همان ص.
۱۲. سنج: نجات بخشی در آدیان، راشد مُخَصِّل، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و پانزده و شانزده.
۱۳. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۵۳ و صص ۹۰ - ۱۰۱.
۱۴. سنج: خورشیدِ مغرب، ص ۹۰.
۱۵. نگر: خورشیدِ مغرب، ص ۹۱.
- این سخن که ما آن را به لفظِ خودِ بازنوشتیم، سزاوارِ اندیشه و تدبیر است. دربارهٔ عدمِ اختصاصِ این باور و هنجار، همچنین نگر: نجات بخشی در آدیان، ص ۲۴۳ - ۲۴۶.
۱۶. نگر: خورشیدِ مغرب، صص ۶۰ - ۸۷.
۱۷. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، قرشی، ص ۲۹ و ۳۰.
۱۸. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، صص ۲۹ - ۹۴.
۱۹. سنج: گُفتمانِ مَهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ اوّل و دوم، ص ۸۳ - ۸۶؛ و: گُفتمانِ مَهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ سوم، ص ۲۳.
- (همینجا شایسته است خاطر نشان کنم که متأسفانه برخی از معاصران واژهٔ «گُفتمان» را بنا درست و بدونِ توجه به «وَضْعِ نَخْسْتین» آن به کار می‌برند؛ از جمله در تعبیری چون: گُفتمانِ اوّل، گُفتمانِ دوم، و ...).
- دربارهٔ تاریخِ تدوینِ حدیث، نگر: تدوین السُّنَّة الشَّرِیْفَة، السَّیِّد مُحَمَّد رِضَا الحُسَیْنی الجَلالی.
۲۰. سنج: گُفتمانِ مَهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ اوّل و دوم، ص ۹۴ و ۹۵.
۲۱. در این باره، نگر: گُفتمانِ مَهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ اوّل و دوم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۶۰؛ و: گُفتمانِ مَهدوئیت: سخنرانیهای گُفتمانِ سوم، ص ۲۲.
۲۲. دربارهٔ این حدیث، نگر:

- اللّوابع الإلهیة، ط. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۵۶۸؛ و: در انتظار ققنوس، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و: نظرات فی تراث الشیخ المفید، صص ۱۴۸-۱۵۳؛ و: شناخت امام، راه‌رهائی از مرگی جاهلی، چ ۱ (ویراست دوم)، صص ۲۵-۴۴ و صص ۷۳-۷۸ و ۸۷-۹۱؛ گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، صص ۵۳-۵۶؛ و: آنیس الموحّدين، تصحیح و تدوین نشر پیام مهدی (عج)، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۲۳. یکی از اشتباهات «مارتین مکدرموت» نصرانی در کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، آن است که این حدیث را «روایتی از امامیه» (ص ۱۷۲) شمرده و از مقبولیت آن نزد عموم فرقی مسلمان خبر نداشته است؛ مقبولیتی که در بعضی مآخذ مذکور در پینوشت پیشین بتفصیل مورد بحث قرار گرفته.
۲۴. نگر: مرآة العقول، ۱۸۶/۴؛ و: گزیده کافی بهبودی، ۹۴/۱.
۲۵. افزون بر دو مآخذ پیشگفته، نگر: أصول کافی، ترجمه و شرح شادروان استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۱۹۷/۲؛ نیز آمده است در: الغیبه نعمانی، ط: فارس حسون کریم، ص ۳۵۰.
- در متن اصول کافی طبع شادروان مصطفوی و در الغیبه نعمانی (ط: فارس حسون کریم)، - چنان که ما نیز آوردیم - «عرفته» است، ولی در مرآة العقول و گزیده کافی «عرفت» آمده.
۲۶. اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۲۰۰/۲؛ و: الغیبه نعمانی، ط: فارس حسون کریم، ص ۱۱۲، ح ۳ (با تفاوت جزئی).
- از برای شرح این حدیث، نگر: مرآة العقول، ۱۹۳/۴ و ۱۹۴.
- نیز نگر: اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد مصطفوی، ۲۰۳/۲، ح ۱۲؛ و: الغیبه نعمانی، ط: فارس حسون کریم، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۲؛ و: مرآة العقول، ۲۱۳/۴.
- این حدیث را از صحاح کافی قلم داده‌اند. نگر: گزیده کافی، بهبودی، ۹۵/۱.
۲۷. خورشید مغرب، ص ۵۸.
۲۸. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۳ (رسالة آية الله شهید سید محمدباقر صدر - قدس سره -).
۲۹. نگر: اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۱۷۵.
۳۰. نگر: اللوابع الإلهیة، ط. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ (هامش).

۳۱. نگر: تراثا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۲۵ - ۲۹ و ۳۲ - ۳۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی)؛ و: إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۱۵/۲.

۳۲. با اندکی تلخیص و تحریر از: إمامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۱۵/۲.
۳۳. از برای بعض این شواهد و گزارشها، نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۵ - ۱۰۸.

۳۴. در باب احادیث مربوط به مهدویت در حدیثنامه های بخاری و مسلم، نگر: تراثا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۱۴ و ۱۵ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی).

۳۵. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۵ (رسالة آیه الله شهید سیدمحمدباقر صدر - قدس سره -).

۳۶. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۴ (رسالة شهید صدر - قدس سره -).

۳۷. سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.
۳۸. تفصیل راه، درباره این رویه مهم و سازنده غیبت صغری، نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، صص ۳۵ - ۳۸ (رسالة شهید آیه الله سیدمحمدباقر صدر - قدس سره -).

۳۹. نگر: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.
۴۰. نگر: همان، صص ۵۷۱ - ۵۷۴.

۴۱. درباره این سه مسلک بهره برده ام از: نظرات فی تراث الشیخ المفید، الحسینی الجلالی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

بیتین کتابهایی چون کتاب الحجّة فی إبطاء القائم علیه السلام محمد بن بحر زهنی (نگر: معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ط. نجف، ص ۹۶) - که در همان روزگاران تألیف شده ولی متأسفانه به دست ما نرسیده است - ، اگر امروز در دست می بود، تصویر جامع تری از این نهضت علمی دانشوران شیعه می توانستیم ترسیم کرد و ای بسا مسالک و مباحث متنوع تری را پیش چشم داشتیم.

۴۲. نگر: تراثا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۸ و صص ۲۲ - ۲۴ و ص ۲۶ - ۳۵. (از مقاله نقد الحدیث بین

الاجتهاد و التقلید از علامه سید محمد رضا حسینی جلالی).

البته باید توجه داشت خوشبختانه «در بین این احادیث، احادیث عالیة الاسناد و احادیثی که روایت آن موثق و ممدوح باشند، زیاد است» (امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۰۶/۲).

۴۴. نگر: تراثا، همان شماره، صص ۲۵ - ۳۵ و ۳۸؛ و: امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۰۷/۲.

۴۴. سنج: تراثا، همان شماره، صص ۳۶ و ۳۷.

۴۵. نگر: همان، همان شماره، صص ۳۷.

۴۶. سنج: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۴۷. سنج: تراثا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۴۵ - ۴۷ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سید محمد رضا حسینی جلالی).

از برای آگاهی بیشتر در باب نقد محتوایی حدیث با معیار عقلی (و حیطة و جوانب آن)، نگر: مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی قدس سره، صص ۶۱۶ - ۶۲۶؛ و: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۰۳ - ۲۰۷.

۴۸. سنج: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴۹. سنج: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۷۶ و ۷۷.

۵۰. مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصریف).

درباره دجال و نحوه مواجهه با اخبار مربوط به او و تحلیل و تفسیر آنها، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲۷۳/۳ - ۳۰۴؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.

۵۱. نگر: پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.

۵۲. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹.

۵۳. شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نعمانی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، در الغیبه (ط. فارس حسن کریم، صص ۴۲) از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت می کند که فرمود: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» (یعنی: مردمان را از آنچه نمی شناسند، حدیث مگوئید؛ آیا دوست دارید که خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟!). همو در همان کتاب (صص ۴۱) از امیر مؤمنان - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «أُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ».

رَسُولُهُ؟ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يُنْكِرُونَ» (یعنی: آیا دوست دارید خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟ مردمان را از آنچه می‌شناسند حدیث بگوئید و از آنچه نمی‌شناسند (/) انکار می‌کنند) دست باز دارید).

در این باره همچنین، نگر:

درایة فارسی (هدیة المحصلین)، حاج‌شیخ علی‌اکبر مروج‌الاسلام (ره)، ۱۳۳۸ هـ. ش، صص ۱۹۷ - ۲۰۱.

۵۴. مُراد از راههای هشتگانه فراگرفتن و نقل حدیث، سماع و قرائت و... است که در کُتبِ دانتش حدیث مورد بحث و تعریف قرار گرفته.

نمونه را، نگر:

علم حدیث و نقیص آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین‌العابدین قُربانی، صص ۲۲۳ - ۲۲۷؛ و: درایة فارسی (هدیة المحصلین)، علی‌اکبر مروج‌الاسلام، صص ۱۴۹ - ۱۶۲.

۵۵. نقل به تصرّف و تغییر از: علم حدیث و نقیص آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین‌العابدین قُربانی، ص ۱۵.

۵۶. سنج: ثرائنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۲۰ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سید محمد رضا حسینی جلالی)

۵۷. مئیة المرید، تحقیق المختاری، ص ۳۷۱.

۵۸. درباره حرف «عَلَى» در عبارت «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي...» آراء مختلفی طرح گردیده (نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۶). ترجمه ما بنا بر آنست که «عَلَى» به معنای لامِ جَرِّ باشد «أَي: حَفِظَ لِأَجْلِهِمْ».

۵۹. مرآة العقول، ۱/۱۶۵.

۶۰. نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۵.

۶۱. نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۵ و ۱۶۶.

۶۲. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶ و ۱۷۶ - ۱۷۸.

۶۳. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶.

۶۴. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶.

۶۵. نگر: الوافی، ط. مکتبة الإمام أميرالمؤمنین علیه السلام، ۱/۱۲۸.

۶۶. نگر: الوافی، همان طبع، ۱/۱۲۵ و ۱۲۸.

۶۷. نگر: شرح أربعین شیخ بهائی، افست از روی چاپ سنگی، ص ۳۶ و ۳۷.
۶۸. نگر: بیست مقاله، رضا استادی، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.، ص ۸۷ و ۹۲.
۶۹. نگر: همان، ص ۸۷.
۷۰. محقق خواجه‌جوئی - قدس الله روحه العزیز - را در باب روایت حفظ چهل حدیث، و طُرُق و رجال و دلالت آن، گفتاری درازدامن است. نگر: الأربعون حدیثاً، الخواجه‌جوئی، تحقیق السید مهدی الرجائی، منشورات مکتبه المرحوم آية الله الصدر الخادمی (قدس سره) ط. ۱، ۱۴۱۲ ه. ق.، صص ۴ - ۹.
۷۱. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ط. دارالأضواء، ۴۰۹/۱.
۷۲. این که گفتیم: «موسوم به صحاح سته»، از آنجاست که شیعیان - و حتی بسیاری از عالمان اهل تسنن - به «صحیح» بودن جمیع احادیث شش کتاب مذکور قائل نیستند؛ لذا اطلاق لفظ «صحیح» را بر این کتابها روانمی دانیم؛ مبادا که مایه اشتباه شود و نوعی خستوئی تلقی گردد!
۷۳. نگر: تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه‌چی، ص ۱۸۷.
- درباره این دو محدث خراسانی، نگر: شذرات الذهب ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیة، ۸۰/۲ و ۱۰۰.
۷۴. نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه‌چی، ۱۸۷ و ۱۸۸.
۷۵. نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه‌چی، ص ۱۸۸.
۷۶. نگر: بیست مقاله، استادی، ص ۸۹.
۷۷. نگر: مجله علوم حدیث، ش ۱۸، ص ۱۵۹ (از مقاله أربعینات در فضایل امیرمؤمنان علیه السلام به قلم غ. باقری بیدهندی).
۷۸. نام و نشان این چهل حدیث‌ها برگرفته است از: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ۱۳۷۵ ه. ش. / ۱۴۱۷ ه. ق.؛ و: الذریعة إلى تصانیف الشیعة.
۷۹. از برای چهل حدیث‌هایی که متأخران و همروزگاران ما نوشته‌اند رجوع بفرمائید به: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی اکبر مهدی پور.
۸۰. این کتاب تاکنون در کتابشناسیها و نوشتارهای مختلفی مورد یاد کرد قرار گرفته است؛ از جمله: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام (علی اکبر مهدی پور، ۷۴/۱)؛ معجم ما کتب...، عبدالجبار رفاعی؛ معجم التراث الکلامی (۲۱۱/۱ و ۲۱۲)؛ چهل حدیث پیرامون یوسف زهراء (س)؛ بیست مقاله (استادی)؛ تراثنا (۲۲۱/۲۲).

- نام مؤلف در بیست مقاله‌ی آیه‌اللّه استادی (چ ۱، ص ۱۱۸) «حاج شیخ موسی نجفی» ذکر شده که نادرست است و درست آن «حاج شیخ هادی نجفی» است.
۸۱. تعبیر را از بیهقی ادیب و مورّخ وام کرده‌ام؛ آنجا که می‌نویسد: «... چنان که گفتم او را به پالوده خوردن می‌فرستند...» (تاریخ بیهقی، چ خطیب رهبر، ۲۳۸/۱).
۸۲. نگر: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۲۸۸/۱۲.
۸۳. نگر: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۸۴. از برای تفصیل مباحث مربوط به حرمت تسمیه، نگر: مرآة العقول، ۱۶/۴ - ۱۸؛ و بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدي مؤسسه الوفاء بیروت)، ۳۱/۵۱ - ۳۴؛ و: کشف الغمّه، ط. مکتبه بنی‌هاشمی، ۵۱۹/۲ و ۵۲۰؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۲۷۹/۱۲ - ۲۸۹؛ و: نجم الثاقب، ط. انتشارات مسجد جمکران، صص ۹۵ - ۱۰۵؛ و: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، صص ۲۰۳ - ۲۲۶ (مقاله «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر (عج)» از شیخ نجم‌الدین طبسی - دامّ فضلّه -)؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه‌اللّه صافی گلپایگانی، ص ۷۴؛ و: مهدي موعود [علیه‌السلام]، علی دوانی، ص ۲۳۶ و ۳۶۹ و ۳۷۰؛ و: موسوعة المصطفی و العتره (علیه و علیهم‌السلام) ۱۶۰/۱۲ - ۲۲؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام، جعفریان، صص ۵۹۰ - ۵۹۲؛ و: رسائل و مسائل، ملا احمد نراقی (ره)، ۸۹/۳ - ۹۸؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۶۴ - ۶۶؛ بامداد بشریت، محمدجواد مروّجی طبسی، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.، صص ۸۷ - ۹۱.
۸۵. نگر: یکصد پرسش و پاسخ...، رجالی تهرانی، ص ۶۵.
۸۶. یعنی: محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند.
- این سخن در تُحْفُ الْعُقُول (تحقیق استاد غفّاری، ط. جامعه مدرسین، ص ۳۶۶) از امام صادق - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - نقل شده است.
۸۷. مثنوی طاقدیس، ص ۸۶.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سپاس و ستایش خدائی راست، پروردگارِ جهانیان؛ و درود و سلام بر مُحَمَّد و خاندانِ پاکیزه‌منشِ پاکِ او باد، بویژه بر مهدی مُنتَظَر که زمین را - همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می‌سازد؛ و تفرینِ هَماره بر همگی دشمنانشان باد!

أَحَادِيثِ مَهْدِي (عج) نَزْدِ قَرِيْبَيْنِ مُتَوَاتِرِ است: شِيعَةُ إِمَامِيَّةِ او را با سِيمَايِ روشنش می‌شناسند و بدینسان به او باور دارند؛ أَهْلِ سُنَّتِ نِيز به طَوْرِ مُجْمَلِ به او معتقدند > هرچند أحيانًا در تعيينِ شَخْصِ او إِبْهَامِ و اِخْتِلَافِ دارند <. اگر هم کسانی، استثنائًا او را مُنْكَرِ شوند، از سِرِّ لِجَاجِ و عِنَادِ است و بَس.

حَتَّى می‌توان گفت اعتقاد به مهدی (عج) از فطریات به شمار می‌رود؛ زیرا مردمان، همه، مُصْلِحِي جَهَانِي را انتظار می‌کشند که زمین را از قِسط و عدل پُر سازد. و هیچیک از علمای >نگارشِ پیشه و اَثْرآفرینِ < اسلام، از خِصَّصَه و غامّه، نیست

که رساله یا کتابی <یا سُخْنی> دربارهٔ حضرت مهدی - عَجَّلَ اللهُ فَرَجَه - نداشته باشد. پاره‌ای از آنها را در فصلِ نخست از این رساله یاد کرده‌ام و خواننده می‌تواند بدان رجوع فرماید.

نخستین کسی که دربارهٔ حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است

ناگفته پیداست که مجامع حدیث ما و مجامع حدیث عامه، از احادیث مهدی (عج) آکنده است، لیک مقصود ما در اینجا از نخستین کسی که تألیف کرده است، همانا نخستین کسی است که کتاب یا رساله مستقلی در این موضوع نگاشته، و بنا بر این نخستین مؤلف دربارهٔ حضرت مهدی (عج) باید از روایتگران احادیث باشد که چنین هم هست؛ ولی هم‌اکنون حیطة اطلاع و فرصت، این مجال را به من نمی‌دهد تا نام یک تن را <به‌طور خاص و معین> به قلم بیاورم؛ زین‌رو، به گروهی از پیشینگان که در این موضوع قلم زده‌اند، اشارت می‌کنم، وای بسا که نخستین کسی که در این باب تألیف کرده، در میان ایشان یا غیر ایشان باشد؛ خدا می‌داند!

از خاصه

جمعی از روایتگران شیعه دربارهٔ مهدی (عج) یا غیبت یا قیام او دست به تألیف برده‌اند. از جمله:

۱ - فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری (درگذشته به سال ۲۶۰ ه. ق.) که - چنان که نجاشی گفته است^(۱) - کتاب القائم علیه السلام دارد.

۲ - علی بن مهزیار اهوازی که - بنا بر گفتهٔ نجاشی^(۲) - از امام رضا و امام ابو جعفر <یعنی: امام جواد> - علیهما السلام - روایت می‌کند و از جانب امام ابو جعفر دوم <یعنی: امام جواد> و ابوالحسن سوم <یعنی: امام هادی> - علیهما السلام -،

وکیل بوده، و در روایت ثقه است و مورد طعن نیست و درست باور بوده، و او هم کتاب القائم علیه السلام دارد.

۳ - محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری که از امام رضا - علیه السلام - روایت می‌کند و کتاب صاحب الزمان علیه السلام و کتاب وقت خروج القائم علیه السلام دارد. شیخ او را در فهرست اش یاد کرده است.^(۳)

۴ - عباس بن هشام أبو الفضل ناشری آسندی، - به قول نجاشی^(۴) - مردی عرب تبار و ثقه و جلیل در میان اصحاب ما، و بسیار روایت، که او راست کتاب الغیبه، و به سال دویست و بیست یا یکسال پیش از آن درگذشته است.

۵ - علی بن حسن طائی جزمی - معروف به طاظری - : وی که فقیه و در حدیث ثقه بوده و از بزرگان و شیوخ واقفه به شمار می‌رفته است، کتاب الغیبه تألیف کرده.^(۵)

۶ - حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی: او راست کتاب الفتن - که همان کتاب ملاحم باشد - و کتاب القائم صغیر و کتاب الغیبه. از بزرگان واقفه در روزگار امام رضا - علیه السلام - بود. نجاشی درباره او گفته: «شیوخمان را - که خدایشان رحمت کند - دیدم که می‌گفتند او از بزرگان واقفه بوده است»^(۶).

از عامه

شاید نخستین کس از عامه که در این باب تألیف کرده، همانا، عبّاد بن یعقوب رواجنی باشد. شیخ در فهرست گفته که او را که کتاب أخبار المهدی علیه السلام است و تصریح کرده که وی عامی مذهب است.^(۷)

او به سال ۲۵۰ ه. ق. درگذشته، چنان که ابن حجر در تقریب این تاریخ را یاد کرده و گفته است: مردی صدوق بود که به سال ۲۵۰ وفات کرد، و ذهبی گفته: در حدیث صادق بود^(۸). صاحب الذریعه نیز او را در کتاب خویش یاد کرده است.^(۹)

قاضی أبو العنّیب محمد بن إسحاق بن إبراهيم کوفی، قاضی صیمره، نیز کتاب صاحب الزّمان تألیف کرده است. ابن ندیم در فهرست خود این کتاب و مؤلف را یاد کرده و تصریح نموده است که وی: «أدیب و آگاه از ستاره‌شناسی بوده و تا به روزگار معتمد زیسته و در جمله ندیمان وی درآمده»^(۱۰). یاقوت هم سرگذشت او را در معجم الأدباء آورده و خاطر نشان کرده است که وی معتمد را که به سال ۲۷۹ بمرد، دریافته^(۱۱). علامه خراسان در مقدمه‌اش بر کتاب البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السّلام> از او سخن گفته است^(۱۲).

به هر روی، دلخواه من آن بود که از احادیثی که از پیشوایان هدایتگر و معصومان <علیهم السّلام> درباره سرورمان صاحب الزّمان - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ رُوحِی وَ أرواحِ الْعَالَمِینَ لِثَرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِداء - رسیده است، رساله‌ای گردآورم. زین رو، این اوراق را فراهم ساختم و الأربعون حدیثاً فی مَنْ یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا نامیدم.

و می‌دانم که این رساله نه تحقیق است و نه تدقیق و نه تألیف و نه تصنیف؛ بلکه تنها حُبّ و ولای صاحب آن است، زیرا تا در کار تألیف آن بودم، یاد و نام آن حضرت (عج) در ذهن و زبان من بود.

بر کسی که با حدیث آشنا باشد، پوشیده نیست که جمیع احادیث یادشده در این رساله، از طریق مشایخ بزرگوار نگارنده^(۱۳) به صاحبان حدیثنامه‌ها مُسْنَد و مُعْتَن و مُتَّصِل است و سند آنها از راوی تا مروی عنه - علیه السّلام - نیز در کتابهاشان موجود است. نگارنده این سندها را بر سبیل اختصار حذف کرده و هر که بخواهد از این اسناد اطلاع یابد، باید به منابع یاد شده در ذیل احادیث مراجعه نماید.

در پایان این مقدمه، از پژوهنده بسیارکوش و محقق، جناب
 حجة الإسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری - مَدَّ ظِلُّهُ -، بخاطر
 راهنماییها و اصلاحاتی که در حق این رساله و تدوین آن روا داشتند، سپاسگزاری
 می‌کنم.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

عید قربان ۱۴۰۸ هـ. ق.

هادی نجفی

بینوشتها

- (۱) رجال النجاشی / ۳۰۶.
- (۲) رجال النجاشی / ۲۵۳.
- (۳) الفهرست / ۱۴۶.
- (۴) رجال النجاشی / ۲۸۰.
- (۵) رجال النجاشی / ۲۵۴.
- (۶) رجال النجاشی / ۳۶.
- (۷) الفهرست / ۱۱۹.
- (۸) میزان الاعتدال ۲ / ۱۶.
- (۹) الذریعة ۱ / ۳۵۲.
- (۱۰) الفهرست / ۱۶۸.
- (۱۱) معجم الأدباء ۱۸ / ۸.
- (۱۲) مقدّمة البیان فی أخبار صاحب الزّمان < علیه السّلام > / ۷۰.
- (۱۳) ایشان را در رساله‌ای که به نام طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول عليهم السّلام نوشته‌ام، یاد کرده‌ام.

فصلِ نخست:

گفتارها

در این فصل برخی رساله‌ها و کتابها را یاد می‌کنم و نصوص پاره‌ای از سخنانی را که درباره حضرت مهدی (عج) گفته شده است می‌آورم تا آموری چند بر خواننده ارجمند آشکار گردد. نخست به اصحاب خودمان <= امامیه > و آنگاه به اعلام اهل سنت و جماعت می‌پردازم، و می‌سنزد خواننده در سخنان ایشان تدبیر نماید.

حضرت مهدی (عج) در باور امامیه

در اعتقاد شیعه امامیه در باب آن حضرت (عج) تردیدی نیست؛ بلکه امامیه بدین اعتقاد بازشناخته می‌شوند. چون ما احادیث فراوانی از پیامبر و خاندان او - علیه و علیهم السلام - روایت می‌کنیم که نشان می‌دهد آن حضرت <یعنی: امام دوازدهم - علیه السلام - > امام حقی غائب از انظار است. هیچیک از عالمان <نگارشگر و اثرآفرین > ما نیست که رساله یا کتابی <یا گفتاری > درباره حضرت «مهدی» - علیه السلام - نداشته باشد و البته بر شمردن نام این نوشتارها و مصنفان‌شان از صدر نخست تا این زمان، مستلزم تدوین مجلداتی ستبر است که بیرون از مقصود ماست؛ لیک ما از راه تئمن و تبرک پاره‌ای از سخنان عالمانمان و برخی تصانیفشان را - به ترتیب زمانی - یاد می‌کنیم:

۱ - أبو محمد حسن بن موسی نوبختی از اعلام سده سوم در فرق الشیعه گفته است: «أصحابِ او (یعنی أصحابِ امامِ عسکری - علیه السلام -) پس از وی چهارده فرقه شدند^(۱)... و فرقه دوازدهم که «إمامیه» اند گفته اند: سخن چنان نیست که این جماعت، هریک، گفته اند؛ بلکه خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - را در زمین حُجَّتی هست که فرزندِ حسن بن علی > یعنی فرزندِ امامِ حَسَنِ عَسْكَرِي فرزندِ امامِ عَلِيِّ النَّقِيِّ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - است، و سررشته کار به دستِ خداست و او > = آن حُجَّتِ پیشگفته < به شیوه پیشین و همان روش سابق وصی پدر خویش است...^(۲)».

۲ - أبو خلف سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَشْعَرِي قُمِي از اعلام سده سوم در کتاب المقالات و الفرقاش گفته است:

«پس فرقه ای از ایشان - که به امامیه معروف اند - گفته اند: خدای را پس از درگذشت حسن بن علی > یعنی: امام حَسَنِ عَسْكَرِي - عَلَيْهِ السَّلَام - < بر بندگانش حُجَّتی و در بلادش خَلِيفَتی است که امرِ الهی را به پادارد؛ او فرزندِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرَّضَا > عَلَيْهِمُ السَّلَام < است؛ امری ناهی که در بابِ علومِ خدا و کتب و احکام و فرائض و سُنَنِ او، و دیعه دارِ پیشینیانِ خویش است و > پیامِ الهی و تعالیمِ راستینِ دین را < از جانبِ پدرانش می رساند و می گزارد؛ بدانچه خلق را در کارِ دین و مصالحِ دنیاشان به آن حاجت افتد دانا است؛ جانشین و وصیِ پدرِ خویش است که پس از او به کارِ امامت قیام می کند و رهنمایِ اُمَّتِ و رهیافته ایست که به راهِ پیشین و همان روش سابقِ پیشوایان می رود که گذشتگانِ شان داشتند و در میانِ بازماندگانِ شان تا به رستخیز برقرارست و نسل اندر نسل و پی در پی بوده، جابجا و دیگرگون نمی شود^(۳)... این چیزی است که از پیشوایانِ راستگو رسیده، و در میانِ این جماعتِ شیعیِ امامی، به هیچ روی، مردود یا مشکوک و موردِ تردید نبوده، و بخاطرِ صحَّتِ طریق و قوَّتِ اسباب و نیکوئیِ اسانید و وثاقتِ ناقلانِ این اخبار

همواره بر آن إجماع داشته‌اند...»^(۴).

۳ - حافظ^(۵) ثِقَّة دیرینه، ابوبکر محمد بن أحمد بن عبدالله بن إسماعیل بن ابی الثلج کاتب بغدادی (زاده به سال ۲۳۷ هـ. ق. و درگذشته به سال ۳۲۵ یا ۳۲۳ یا ۳۲۲ هـ. ق.) در تاریخ الأئمة <عليهم السلام> گفته است:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - <مؤلف> گوید: این جانشین^(۶) به سال ۲۵۸ (دویست و پنجاه و هشت) زاده شد و دو سال و چهار ماهه بود که ابومحمد <یعنی: امام عسکری> درگذشت - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^(۷).

درباره زاد و رود آن حضرت گفته:

«درباره زاد و رود «م ح م د» بن حسن - علیهما السلام - خداوند آگاه است»^(۸).

درباره مام آن حضرت گفته:

«مام قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ - صغیره است؛ و گویند: حکیمه؛ و گویند: نرجس؛ و گویند: سوسن.

ابن همام گفته: حکیمه، همانا، عمه ابومحمد <یعنی: امام عسکری - علیه السلام> است و او را درباره ولادت صاحب الزمان - علیه السلام - حدیثی است و روایت کرده که نام مام این جانشین^(۶) نرجس است»^(۹).

درباره القاب آن حضرت گفته:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ -، الهادی و المهدی است»^(۱۰).

در باب کُنیة آن حضرت گفته:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -، أبو القاسم است»^(۱۱).

درباره قبر آن حضرت <یعنی: مجلی که آن حضرت پس از وفات در آن مدفون خواهد شد>، گفته:

«قائم مُنْتَظَر - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - : قبر او چیزی است که جز خدای

تعالی کسی از آن خبر ندارد.» (۱۲).

درباره ابواب آن حضرت گفته است:

«... باب او عثمان بن سعید بود و چون وفاتش در رسید، بنا بر سفارشی که ابو محمد حسن بن علی > یعنی: امام عسگری - علیه السلام - > فرموده بود، کار را به پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان سپرد. ثقات شیعه از آن حضرت > یعنی: امام عسگری - علیه السلام - > روایت کرده اند که فرمود: هَذَا وَكَيْلِي وَابْنُهُ وَكَيْلُ ابْنِي (یعنی: این مرد وکیل من و پسرش وکیل پسر من است)، که مراد > از پسرش > ابو جعفر محمد بن عثمان عمری بود. و چون او را وفات در رسید، کار را به ابوالقاسم حسین بن روح نمیری سپرد، و آنگاه ابوالقاسم بن روح فرمان داده شد که کار را به ابوالحسن سمری مَحْوَل کند. سپس باب نهان و پوشیده شد > و طریق نیابت خاصه منقطع گردید > (۱۳)؛ و خداوند داناترست.» (۱۴).

۴ - ثقة الإسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی - که علی التحقیق به سال ۳۲۹ هـ. ق. در گذشته است - بابی را به «ولادت صاحب الزمان علیه السلام» (/ مولد الصاحب علیه السلام) اختصاص داده و گفته است:

«آن حضرت - علیه السلام - در نیمه شعبان سال دویست پنجاه و پنج ولادت یافت» (۱۵).

۵ - شیخ جلیل، محمد بن ابراهیم نعمانی - معروف به: ابن ابی زینب -، شاگرد و کاتب کلینی، کتاب الغیبه اش را درباره غیبت سرورمان امام مهدی (عج) تألیف کرده که شایسته مراجعه است. (۱۶)

۶ - شیخ جلیل، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، صدوق اُمّت (در گذشته به سال ۳۸۱ هـ. ق.)، در اعتقادات اش گفته است:

«... و ما معتقدیم که حجّت خداوند در زمین و جانشین او در میان بندگان، در

زمان ما، همانا، قائم مُنتَظَر، مُحَمَّد بن حسن بن علی بن مُحَمَّد بن علی بن موسی بن جعفر بن مُحَمَّد بن علی بن الحُسَین بن علی بن اَبی طالب - علیهم السَّلام -، است، و اوست که پیامبر (ص) به نقل از خدائی - عَزَّوَجَلَّ -، به نام و نَسَب از وی خبر داده است، و اوست که زمین را همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد؛ او همان کسی است که خداوند - هرچند مشرکان خوش ندارند - دینِ خود را به دستِ او آشکار می سازد تا بر همهٔ دینها پیروز گرداندش؛ و همان کسی است که خداوند خاوران و باختران زمین را بر دستش می گشاید تا در زمین جائی نماند که در آن بانگِ نماز در داده نشود و دین یکسره خدائی را باشد؛ او همان مهدی است که پیامبر (ص) از او خبر داده و همان کسی که چون برون آید عیسی بن مریم فرود آید و پشتِ سرِ او نماز بگزارد و نمازگزار آنگاه که پشتِ سرِ او نماز بگزارد چون کسی است که پشتِ سرِ رسولِ خدا (ص) نماز بگزارد، زیرا که آن حضرت خلیفهٔ رسولِ خدا (ص) است.

و ما معتقدیم روا نیست قائم جز او باشد، هرچند که در غیبت بماند، و اگر غیبتِ او به درازای عمرِ دنیا نیز بیاید، باز قائم جز او نیست، زیرا پیامبر (ص) و ائمه (ع) او را به نام و نَسَب نشان داده و بدان تنصیص کرده و بشارتش را داده اند - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (۱۷)

۷ - صدوقِ اُمَّت، همچنین، کتابِ ارزشمندِ کمال الدین و تمام النعمه اش را در احوالاتِ سرورمان قائم (عج) تألیف کرده است. (۱۸)

۸ - شیخ ابو عبدالله مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن نُعمانِ عَکَبَریِ بَغدادی، مُفید (در گذشته به سال ۴۱۳ ه. ق.)، در کتابِ الإرشادش بابی را به حضرتِ قائم و تاریخ ولادت و دلائلِ امامتِ آن حضرت و یادکردِ پاره‌ای از اخبار و غیبت و سیرهٔ قائم (عج) به هنگام قیام و برپائی دولتش اختصاص داده است. (۱۹)

شیخ مفید رساله الفصول العشرة را هم درباره غیبت نگاشته که رساله دلاویزی است و می‌سزد مورد مراجعه قرار گیرد. (۲۰)

۹ - أبو الحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی، شریف رَضی (درگذشته به سال ۴۰۶ ه. ق.) - از شاگردان شیخ ما، ابن المُعلِّم مفید اُمت و معلّم آن -، در کتاب جاودانه اش، نهج البلاغه، خطبه هائی را از امام علی - علیه السلام - درباره فرزندش مهدی (عج) نقل کرده است. (۲۱)

۱۰ - برادرش، أبو القاسم علی بن حسین بن موسی الموسوی، علّم الهدی شریف مرتضی (درگذشته به سال ۴۳۶ ه. ق.)، المقنع فی الغیبة را نوشته (۲۲) و در کتاب الشافی اش هم از این موضوع گفت و گو کرده (۲۳) و همچنین رساله فی غیبة الحجّة (۲۴) را نوشته است و در آن گفته:

«... کسانی که در اعتقاد مخالف مایند، می‌پندارند در سخن گفتن در باب غیبت، کار ما دشوار و کار ایشان آسان است؛ و این نخستین باور نادرستی نیست که بدان اعتقاد یافته‌اند، و چون در آن تأمل رَوَد، و ارونه چیزی است که پنداشته‌اند...» (۲۵).

۱۱ - شیخ تقی الدین أبو الصّلاح حَلَبی (درگذشته به سال ۴۴۷ ه. ق.) در کتاب کلامی اش، تقریب المعارف، فصلی را به امامت حجّة بن الحسن - علیهما السلام - اختصاص داده است (۲۶).

۱۲ - أبو جعفر محمد بن حسن طوسی (درگذشته به سال ۴۶۰ ه.)، شیخ طائفة مُحِقّه، کتاب الغیبه اش را درباره سرورمان صاحب الزّمان - علیه السلام - تألیف کرده است، و در رساله مسائل کلامیه اش گفته:

«محمد بن الحسن المهدی - علیه السلام - زنده است و از زمان پدرش، امام حَسَنِ عسکری <علیه السلام> تا به روزگار ما وجود داشته و دارد، بدین دلیل که - چون امامت لطف است، و لطف در هر روزگاری بر خدای تعالی واجب است - در

هر زمانی باید امام معصومی باشد» (۲۷).

۱۳ - شیخ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (درگذشته به سال ۵۴۸ هـ. ق.)، صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تاج الموالید بابی را درباره امام دوازدهم (عج) نوشته است (۲۸).

۱۴ - حافظ شیخ ابو محمد عبدالله بن أحمد بن أحمد بن عبدالله بن نصر بن خثاب بغدادی (درگذشته به سال ۵۶۷ هـ. ق.) در تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم گفته است:

«یادکرد آن جانشین شایسته - علیه السلام - : صدقه بن موسی از پدرش و او از امام رضا - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود:

الخَلْفَ الصَّالِحِ مِنْ وُلْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ هُوَ الْمَهْدِيُّ (یعنی: آن جانشین شایسته از فرزندان ابومحمد حسن بن علی است و او صاحب الزمان است و او مهدی است...)» (۲۹).

۱۵ - رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاوس (درگذشته به سال ۶۶۴ هـ. ق.) در الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف گفته است:

«همچنین بدان که ما و بیشترین اهل اسلام روایت کرده ایم که پیامبرمان، حضرت محمد (ص)، فرمود: لَا بُدَّ مِنْ مَّهْدِيٍّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ (ابنته - علیها السلام -) يَظْهَرُ قَيْمًا لَأَرْضِ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (یعنی: بی گمان مهدی از فرزندان فاطمه خواهد بود و ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از عدل و قسط پُر می سازد).

و همچنین جماعتی از رجال مذاهب چهارگانه در کتابهایشان <این معنا را> روایت کرده و اهل اسلام بر آن اجماع نموده اند» (۳۰).

۱۶ - علامه، آیه الله علی الإطلاق، شیخ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی

(در گذشته به سال ۷۲۶ ه. ق.) در کتابِ المُسْتَجَادِ مِنَ الْإِرْشَادِ بَابِي را به یاد کرد حضرت قائم - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - اختصاص داده است که می‌سنزد به آن مراجعه فرمائید. (۳۱)

۱۷ - علامه شیخ حُسَيْن بن عبد الصَّمَدِ عامِلِي (در گذشته به سال ۹۸۴ ه. ق.)، پدر شیخ بهائی، در کتابِ وُصُولِ الْأَخْيَارِ إِلَى أَصُولِ الْأَخْبَارِ گفته است: «إمام مهدي صاحب الزمان که بر اینروزگاریان حجت است، أبو القاسم محمد بن حَسَنِ عَسْكَرِي - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ -، روزِ آدینه، پانزدهم شعبان سالِ دوست و پنجاه و پنج، شبِ هنگام، در سُرِّ مَنْ رَأَى زَادَهُ شِدَّةً؛ و امام او تَرَجَسَ است، و به قولی: مَرِيَمِ عَلَوِي دُخْتُ زَيْدٍ؛ و ظهور و فرمانروائی آن حضرت - از طریقِ آگاهی که پیامبر (ص) در این باب به دست داده است - یقینی است» (۳۲).
و همچنین گفته:

«و از ایشان (یعنی از کسانی که أحادیثمان را و معالمِ دینمان را از ایشان نقل کرده‌ایم) است، محمد بن حَسَنِ مَهْدِي <عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام> که حق را بر پا می‌دازد و - بدانسان که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) خبر داده است - زمین را، همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می‌سازد.

این معنا در الْجَمْعِ بَيْنَ الصِّحَاحِ السِّتِّ، به شش طریق، با اختلاف در ألفاظِ متن، روایت گردیده، و در کتابِ الْمَصَابِيحِ هم به چهار طریق آن را روایت کرده است؛ و فی الجمله، از چیزهایی است که أَحَدِي در آن شک نکنند» (۳۳).

۱۸ - فرزندِ او، شیخ بهاء الدِّينِ مُحَمَّدِ بنِ حُسَيْنِ بنِ عَبْدِ الصَّمَدِ حَارِثِي عامِلِي جَبْعِي (در گذشته به سال ۱۰۳۱ ه. ق.) (۳۴)، در توضیح المقاصد گفته است:

«پانزدهم (از ماهِ گرامیِ شعبان): امام أبو القاسمِ مُحَمَّدِ المَهْدِيِّ صاحبِ الزَّمانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ - در این روز ولادت یافته، و این رخداد، در

- سُرَّ مَنْ رَأَى بِهِ سَالٍ دُوَيْسَتْ وَ پَنْجَاهِ وَ پَنْجِ (۲۵۵ هـ. ق.) بوده است» (۳۵).
- ۱۹ - علامه مصنف، محمد بن مرتضی، مدعو به: مولیٰ مُحَسِّنِ فِیضِ کاشانی (درگذشته به سال ۱۰۹۱ هـ. ق.)، در کتابِ کلامی اش، عین الیقین، بابی را درباره غیبتِ اِمَامِ زَمَانِ ما و علائمِ ظهورِ آن حضرت و نشانه‌های رستخیز نگاشته است. (۳۶)
- ۲۰ - علامه سید هاشم بحرانی (درگذشته به سال ۱۱۰۷ هـ. ق.)، صاحبِ تفسیرِ البرهان، کتابِ الْمَحْجَّةِ فِيمَا نَزَلَ فِي الْقَائِمِ الْحُجَّةِ (عج) را تألیف کرده است.
- ۲۱ - شیخ الإسلام روزگارِ خویش، غَوَاصِ بِحَارِ عِلْمِ آلِ مُحَمَّدِ (ص)، شیخ محمدباقر مجلسی (درگذشته به سال ۱۱۱۰ هـ. ق.)، مُجَلِّدِ سِزْدَهَمِ از کتابِ بحارالأنوار را به احوالِ اِمَامِ دَوَازْدَهَمِ، صاحبِ الزَّمانِ (عج)، اختصاص داده است. (۳۷)
- ۲۲ - علامه میرمحمدصادقِ خاتون‌آبادی (درگذشته به سال ۱۲۷۲ هـ. ق.)، از شاگردانِ نیایِ نگارنده - علامه شیخ محمدتقی صاحبِ هدایه - قُدِّسَ سِرُّهُ -، چهل حدیثِ اش را درباره اِمَامِ زَمَانِ (عج) تألیف کرده و کشف الحق نامیده که به اربعینِ خاتون‌آبادی نامبردارست. (۳۸)
- ۲۳ - شیخ المحدثین و ثالث المجلسین، حاج میرزا حسین نوری (درگذشته به سال ۱۳۲۰ هـ. ق.)، کتابِ نَجْمِ الثَّقَابِ اش را در احوالاتِ سَرورِمان، حضرتِ قائمِ (عج)، تألیف کرده است. (۳۹)
- ۲۴ - علامه سید محمدتقی موسوی اصفهانی (درگذشته به سال ۱۳۴۸ هـ. ق.) کتابِ مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم < علیه الصلاة والسلام > را تألیف کرده است. (۴۰)
- ۲۵ - علامه شیخ علی اکبر نهاوندی (درگذشته به سال ۱۳۶۹ هـ. ق.) العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام را در دو مجلدِ بزرگ تألیف کرده است.
- ۲۶ - علامه سید محسنِ امین (درگذشته به سال ۱۳۷۱ هـ. ق.) در اعیان الشیعه اش

بخشی را به «حضرت محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه السلام» اختصاص داده و در آن به بحثی درازدامن پرداخته است. (۴۱)

۲۷ - علامه سید صدرالدین صدر (درگذشته به ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، المهدی <علیه السلام>، احادیث حضرت مهدی (عج) را از طریق اهل سنت گرد آورده است و می سزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که اثری دلاویز است.

۲۸ - علامه اکبر و مصلح اعظم، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (درگذشته به ۱۸ ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، أصل الشیعة و أصولها، گفته است:

«... إمامیّه معتقدند که خدائی - سبحانه - زمین را از کسی که بر بندگان حجّت باشد، خواه نبی و خواه وصی، خواه پدیدار و شناسا و خواه نهان و ناپیدا، تهی نمی گذارد و پیامبر (ص) تنصیص فرموده و کار را به فرزندش امام حسن محول کرده و امام حسن کار را به برادرش امام حسین محول ساخته است و روند به همین ترتیب بوده است تا به امام دوازدهم مهدی منتظر رسیده...» (۴۲)

۲۹ - علامه شیخ محمدرضا مظفر (درگذشته به سال ۱۳۸۳ ه. ق.) در کتاب عقائد الإمامیه اش گفته:

«بشارت به ظهور مهدی که از فرزندان فاطمه است و در آخر الزمان ظهور می کند، تا زمین را، پس از آنکه از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر سازد، از قول پیامبر - صلی الله علیه و آله - به تواتر نقل گردیده و به ثبوت رسیده است و مسلمانان همه و به رغم اختلاف مشربهاشان، در شمار احادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند، این بشارت را ثبت نموده اند. بنا بر این، بشارت مذکور، اندیشه ای نوپدید نیست که در میان شیعیان به وجود آمده باشد...» (۴۳)

۳۰ - علامه معاصر، <آیه الله آقای حاج > شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - مُدَّ ظِلُّهُ - در کتابِ ارزنده اش، مُتَخَبُ الْأَثَرِ فِي الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ <علیه السلام>، - که بارها طبع گردیده است -، احادیثِ حضرتِ مهدی (عج) را از <منابع > فریقینِ گردآوری کرده.

۳۱ - علامه معاصر، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی، دیدگاههای اعلامِ اهلِ سنّت را در موسوعه خویشت، الإمام المهدی <علیه السلام> عند أهل السنة، گردآورده است که اثری خواندنی است و می سزَد خواننده ارجمند به آن مراجعه فرماید.

۳۲ - علامه معاصر، شیخ ابوظالب تجلیل تبریزی، رساله من هو المهدی؟ را تألیف کرده و در آن احادیثِ این موضوع را از <منابع > فریقینِ گردآورده است که دوبار در قم مُشَرَّفَه به طبع رسیده.

۳۳ - علامه معاصر، سیّد محمود موسوی دهرسخی اصفهانی، در کتابِ یاتی علی الناس زمان من سئل عاشر و من سکت مات، احادیثِ آخر الزمان را گردآورده و به فارسی ترجمه کرده و بنا بر حروفِ الفبا مرتب گردانیده است. طبعِ نخستِ این کتاب به سال ۱۴۰۸ هـ. ق. در قم منتشر گردید. <همچنین اخیراً کتابِ معجم الملاحم و الفتن از نامبرده به طبع رسیده است >.

مهدی (عج) نزد اهل سنّت و جماعت (۴۴)

روایتگرانِ اهلِ سنّت و جماعت، احادیثِ مهدی (عج) را روایت کرده و مُصَنِّفانِشان این احادیث را در جوامعِ حدیثشان ضبط کرده اند؛ کسانی چون أحمد (۴۵) و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی و بخاری و مسلم و نسائی و بیهقی و ماوردی و طبرانی و سمعانی و رویانی و عبّدری و حافظ عبدالعزیز عکبری - در تفسیرش - و ابنِ قتیبه - در غریب الحدیث - و ابنِ سری و ابن عساکر و دارقطنی - در مسند سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء <علیها السلام> - و کسائی - در المبتدا - و بَعَوی و ابن اثیر و

ابن دبیح شیبانی و حاکم - در مستدرک - و ابن عبدالبر - در الاستیعاب - و حافظ ابن مطبق و فرغانی و نمیری و مناوی و ابن شیرویه دیلمی و سبط بن جوزی و شارح معتزلی^(۴۶) و ابن صباغ مالکی و حموی و ابن مغازلی شافعی و موفق بن احمد خوارزمی و محب الدین طبری و شبلینجی و صبان و شیخ منصور علی ناصف و ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم و حسن بن سفیان و ابن منده و حماد زواجنی و ابوالحسن سحری و حربی و ابوبکر مقری و خطیب و ابو عمرو دانی و ابن خلیکان و قرطبی و ابن کثیر و نعیم بن حماد و ابن اعثم کوفی و ابوالحسن آبری و ابن حجر عسقلانی و محیی الدین ابن عربی و ابن طلحه شافعی و سمهودی و شعرانی و ابن العربی مالکی و ابویعلی و ابن حجر هبتمی^(۴۷) و ابن حیان و ابوالشیخ و ثعلبی و ابن الأزرق و ابن منظور أنصاری و عبدالکری یمانی و صدرالدین قونوی و زینی دحلان و برزنجی و مرتضی زبیدی و ملاعلی متقی و خواجه پارسا و اسماعیل حقّی و آلوسی و قندوزی بلخی و گنجی شافعی و جزایشان.^(۴۸)

شماری از ایشان رساله‌ها و کتابهایی در این باب نوشته‌اند که از آن جمله‌اند:

حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب کتاب نعت المهدی و مناقب المهدی، و گنجی شافعی، صاحب بیان فی اخبار صاحب الزمان، و ملاعلی متقی، صاحب تلخیص بیان فی اخبار مهدی آخر الزمان، و عبّاد بن یعقوب زواجنی، صاحب کتاب اخبار المهدی، و سیوطی، صاحب العرف الوردی فی اخبار المهدی و علامات المهدی، و ابن حجر، صاحب القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، و شیخ جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی، صاحب عقد الدرر فی اخبار الإمام المنتظر، و ابن کمال پاشا، صاحب تلخیص بیان فی علامات مهدی آخر الزمان، و ابن قیّم جوزیه که او را المهدی است، و ملاعلی قاری هندی که او را المشرّب الوردی فی اخبار المهدی است، و شیخ مرعی بن یوسف کرمی مقدسی <حنبلی>، صاحب فوائد الفکر فی الإمام المنتظر، و محمد بن عبدالعزیز بن مانع - از علمای نجد در سده چهاردهم -، صاحب تحدیق النظر فی اخبار الإمام المنتظر، و دیگران

و نوشتارهای دیگر.

در ادامه پاره‌ای از سخنانِ اعلامِ ایشان را می‌آوریم و خواننده را می‌سزَد تا در این سخنان باریک بنگرد و بیندیشد:

۱ - ابنِ اَبی‌الحَدیدِ مُعْتَزَلی در شرح نهج البلاغه گفته است:

«فرقه‌های مسلمان، همه همداستانند که دُنیا و تکلیفِ جُز پس از ظهورِ او <مهدی - علیه السّلام -> سپری نمی‌گردد» (۴۹).

۲ - از شیخ عبدالحق منقول است که در اللّمعات گفته:

«أحادیثی که به حدِّ تواتر رسیده‌اند هم‌سُخن‌اند که مهدی از اهلِ بیت و از اولادِ فاطمه است» (۵۰).

۳ - صَبَّان در إسعاف الرّاغین گفته است: «در بارهٔ خروجِ او و این که او از اهلِ بیتِ

پیامبر (ص) است و این که او زمین را از عدل پُر می‌سازد، اخبارِ روایت شده از پیامبر (ص) به تواتر رسیده است» (۵۱).

۴ - شِبْلَنجی در نورالابصار گفته است: «اخبارِ روایت شده از پیامبر (ص)، در

این باره که او از اهلِ بیتِ آن حضرت است و زمین را از عدل پُر می‌سازد، به تواتر رسیده است» (۵۲).

۵ - ابنِ حَجَر در صواعق گفته است: «أبوالحسین ابری گفته: «در بارهٔ خروجِ او و این

که از اهلِ بیتِ پیامبر (ص) است و این که هفت سال فرمانروائی می‌کند و این که زمین را از عدل پُر می‌سازد و این که با عیسی خروج می‌کند و عیسی او را در باب لد در خاکِ فلسطین بر کشتنِ دَجّال یاری می‌رساند و این که امامتِ این اُمّت می‌کند و عیسی پشتِ سرِ او نماز می‌گزارد، اخبار به سببِ کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کردند به تواتر رسیده و مُستَفیض گشته است» (۵۳).

۶ - سیّد أحمد فرزندِ سیّد زینبی دَحْلان، مُفتی شافعیان، در الفتوحات الإسلامیه گفته

است:

«أحادیثی که در آنها از ظهور مهدی سخن در میان است، بسیارند و متواتر؛ در آنها هم حدیث صحیح هست و هم حسن و هم ضعیف، و ضعیف بیشتر است، ولی به سبب کثرت این احادیث و کثرت مخرجانشان یکدیگر را تقویت می‌کنند چنان که از آنها قطع حاصل می‌شود؛ أمّا آنچه مورد قطع و یقین است، این است که او بی‌گمان ظهور می‌کند و از فرزندان فاطمه است و زمین را از عدل پُر می‌سازد. علامه سید محمد بن رسول برزنجی در آخر الإشاعه بدین نکته توجه داده است. و أمّا تعیین ظهور وی در سال مشخص صحیح نیست، زیرا غیبی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست و از شارع نصی در تعیین آن نرسیده است.» (۵۴)

۷ - سَویدی در سَبَائِكِ الذَّهَبِ گفته است: «آنچه علماء بر آن اتفاق دارند، آن است که مهدی همان کسی است که در آخر زمان قیام می‌کند و زمین را از عدل پُر می‌کند؛ و احادیث درباره او و ظهورش بسیارست» (۵۵).

۸ - گنجی شافعی در البیان فی أخبار صاحب الزمان گفته است:

«درباره مهدی - علیه السلام - ، اخبار، به سبب کثرت کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کرده‌اند، متواتر و مستفیض گردیده است» (۵۶).

۹ - ملا علی متقی در البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، فتاوی چهارتن از علمای مذاهب چهارگانه را درباره مهدی - علیه السلام - یاد کرده است. این چهارتن عبارت‌اند از: شیخ ابن حجر شافعی، مؤلف القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، و ابوالسُرور أحمد بن ضیاء حنفی، و محمد بن محمد مالکی، و یحیی بن محمد حنبلی. فتاوی این چهارتن متضمن صحیح قائل شدن به ظهور مهدی > علیه الصلاة والسلام < است و این که درباره او و ویژگیهایش و ویژگیهای خروجش و فتنه‌هایی که پیش از آن ظاهر می‌گردد - مانند خروج سفیانی و خسف و جز آن - اخبار صحیح وارد شده است. همچنین ابن حجر به تواتر این احادیث تصریح کرده و نیز تصریح

نموده است که آن حضرت از اهل بیت است و فرمانروای خاور و باختر زمین می‌گردد و آن را از عدل پُر می‌سازد، و عیسی پشتِ سرِ مهدی <علیهما السلام> نماز می‌گزارد، و مهدی سُفیانِ را گلو می‌بُرد، و سپاهی که سُفیانِ به سویِ مهدی می‌فرستد در بیداء، میانِ مکه و مدینه، در زمین فرو بُرده می‌شود. (۵۷)

۱۰ - مسعود بن عمرِ تفتازانی در مقاصد الطالبین گوید: «در باره ظهورِ امامی از فرزندانِ فاطمه زهراء - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از قسط و عدل پُر می‌کند، احادیثِ صحیح رسیده است» (۵۸).

۱۱ - شیخ محمد <بن محمد> جَزْرِي دمشقی شافعی در اَسْمَى الْمُتَأَقِبِ فِي تَهْدِيْبِ اَسْمَى الْمُطَالِبِ (۵۹) گوید:

«از علی بن ابی طالب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - منقول است که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ - : الْمَهْدِيُّ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ يَصْلُحُهُ اللهُ فِي لَيْلَةِ (۶۰) (یعنی: مهدی از ما اهل بیت است، خداوند یکشبه او را مهتیا دارد).

... احادیثِ مهدی و این که در آخر الزمان می‌آید و این که از اهل بیت و از زاد و رود فاطمه - رضوانُ اللهُ عليها - است و این که نام او نام پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ <آله وَ سَلَّمَ - می‌باشد و نام پدرش نام پدر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ <آله وَ سَلَّمَ - (۶۱)، نزد ما صحیح است؛ و صحیح‌تر [و دقیق‌تر] آن است که او از زاد و رود حُسن بن علی است؛ چه، امیر مؤمنان علی بدین نکته تصریح فرموده؛ در آن سخن که... علی - علیه السلام - به فرزندش حُسن نگرست و فرمود که: **إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ فِي الْخُلُقِ وَ لَا يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ** (یعنی: این پسر من، چنان که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ - او را نامید، سیدی (۶۲) است و زودا که از صُلْبِ او مردی بیرون آید که به نام پیامبرتان خوانده می‌شود، در خُلُقِ به او می‌ماند و در خَلْقِ به او

نمی‌ماند^(۶۳)؛ آنگاه حکایت این را که زمین را پُر از عدل می‌سازد بازگفت.
 ابوداود این حدیث را بدینسان در سنن خویش روایت کرده و درباره آن خاموش
 نشسته.^(۶۴)

۱۲ - عبدالرحمن ابن خلدون در مُقَدِّمَه‌ی بلندآوازه‌اش می‌گوید: «بدان که در گذر
 روزگاران میان همه مسلمانان مشهور بوده است که بی‌گمان در آخرالزمان مردی از
 اهل بیت ظهور می‌کند که دین را نیرو می‌دهد و عدل را آشکار می‌سازد و مسلمانان
 از او پیروی می‌کنند و بر ممالک اسلامی چیره می‌گردد و مهدی نامیده می‌شود و
 خروج دجال و دیگر نشانه‌هایی که در حدیث صحیح ثبت شده در پی
 اوست...»^(۶۵)

تا بدین جا فصلی نخست را که درباره گفتارها بود به فرجام می‌آوریم و به یاری
 آفریدگار به فصلی دوم می‌آغازیم.

پینوشتها

- (۱) فِرَقِ الشَّيْعَةِ / ۹۶.
- (۲) فِرَقِ الشَّيْعَةِ / ۱۰۸.
- (۳) المَقَالَاتِ وَ الفِرَقِ / ۱۰۲.
- (۴) المَقَالَاتِ وَ الفِرَقِ / ۱۰۳.
- (۵) <«حافظ» لقبی ستایش آمیزست از برای مُخَدِّثِی که أَحَادِیثِ بسیار از بر دارد. به قولی، «حافظ» بر کسی إِطْلَاق می شود که از صدهزار حَدِیث (به متن و سَنَد) آگاه باشد.
نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرایة ص ۵۱ و ۵۲؛ وَ: الكُنَى وَ الألقاب ۲ / ۱۶۵ و ۱۶۶.<
- (۶) <«خَلَف» - که ترجمه فارسی آن (یعنی: جانشین) را آوردیم -، و نیز «خَلَفَ صَالِح»، از ألقابِ إمامِ زمان - ارواحنا فداء - است. مُخَدِّثِ نوری - قُدِّسَ سِرُّهُ - می نویسد: «محمتمل است که چون حضرتِ عسکری - علیه السَّلام - فرزندی نداشت و مردم می گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولدِ آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهتِ اشاره به این مطلب، ایشان، بلکه ائمه <علیهم السَّلام>، او را به این لقب خواندند.» (نجم الثَّاقِب، ج مسجد جمکران، ص ۷۲).
- (۷) تاریخ الأئمة <علیهم السَّلام> / ۱۵.
- <درباره سالِ ولادتِ حضرتِ مهدی - علیه السَّلام - و این که قولِ معتبر همان ۲۵۵ هـ . ق. است که شیخ کلینی و مفید و... یاد کرده اند، نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ امامانِ شیعه علیهم السَّلام، جعفریان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶.<
- (۸) تاریخ الأئمة <علیهم السَّلام> / ۲۲.

(۹) تاریخ الأئمة > عليهم السلام < / ۲۶.

> درباره این نامهای مذکور از برای امام امام - علیهما السلام -، نیز نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۰۸؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، ص ۵۶۷ <.

(۱۰) تاریخ الأئمة > عليهم السلام < / ۲۹.

(۱۱) تاریخ الأئمة > عليهم السلام < / ۳۰.

(۱۲) تاریخ الأئمة > عليهم السلام < / ۳۲.

> معرفی مدفن هریک از امامان - علیهم الصلاة و السلام -، یکی از شؤون نگارش تاریخ ایشان بوده است و از این رو کاتب بغدادی خود را مقید دیده تا از مدفن آینده امام زمان - علیه السلام - نیز سخن بدارد <.

(۱۳) > در متن عربی چهل حدیث و مأخذ آن، «بطی الباب» است، ولی معنای درستی برای

«بطی» به دست نیاوردیم. در طبع محقق استاد علامه سید محمد رضا حسینی جلالی - دام

علاه -، بجای «بطی»، «بطن» آمده که ترجمه ما نیز متکی بر همین ضبط است <.

(۱۴) تاریخ الأئمة > عليهم السلام < / ۳۴.

(۱۵) الکافی / ۱ / ۵۱۴.

(۱۶) > از برای شناخت بیشتر این کتاب مهم، نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، ش ۱، صص ۱۹۱ -

۲۰۵؛ و: ش ۲، صص ۲۴۶ - ۲۵۹؛ و: ش ۳، صص ۱۷۷ - ۲۰۲؛ و: سال دوم، ش ۵،

صص ۳۷۳ - ۳۹۱ <.

(۱۷) الاعتقادات / ۹۸.

(۱۸) > این تألیف سترگ - که علی الظاهر با عنایت و توجه خاص حضرت حجت (عجل الله

تعالی فرجه الشریف) هم صورت پذیرفته است -، از اصلی ترین مصادر و منابع بحث

غیبت و مهدویت به شمار می رود و در درازنای تاریخ همواره محل رجوع و استفاده عالمان

شیعه - بویژه کسانی که در این حوزه قلم زده اند - بوده است نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱،

شماره ۱، ص ۷۸؛ و: کتابشناسی نسخه های خطی آثار شیخ صدوق (ره) در ایران، صص ۲۰۶ -

۲۲۸.

این اثر تا کنون چندبار نیز به فارسی ترجمه شده است. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۵،

ص ۱۴۷.

شایان ذکر است که شماری از محدثان قدیم نام این کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمة گفته اند

ولی استاد علی اکبر غفاری، طابع و محقق کتاب، نام اكمال الدین و تمام النعمة را درست دانسته

و ضبط کرده‌اند. سیدنا الأستاد و شیخنا فی الإجازة، آية الله علامه سید محمد رضا حسیني جلالی - أدام الله إجلاله -، همان کمال‌الدین و تمام النعمة را درست و اصیل می‌دانند (نمونه را، نگر: تدوین السنة الشریفة، ط: ۲، ص ۶۶۷). <

(۱۹) الإرشاد / ۳۱۶ تا به پایان کتاب.

(۲۰) <از برای آشنائی با نگرشها و نگارشهای شیخ مفید - قُدس سرّه الشریف - درباره غیبت، نگر: نظرات فی تراث الشیخ المفید، السید محمد رضا الحسینی الجلالی، صص ۱۳۲ - ۱۶۷. چنان که در همین مأخذ (یعنی: نظرات فی تراث الشیخ المفید، ص ۱۳۲) آمده، الفصول العشرة فی الغیبة جامع‌ترین نگارش شیخ - أعلى الله مقامه - در موضوع غیبت است. خوشبختانه مجموعه آثار شیخ مفید که به طرز بی‌ش و کم قابل قبول، به مناسبت کنگره بزرگداشت او در قم، انتشار یافت، دسترسی به رساله‌های موجود وی را در هر باب - از جمله غیبت و مهدویت - آسان ساخته است.>

(۲۱) به حدیث چهلم <در همین چهل حدیث > مراجعه فرمائید.

(۲۲) یادشده در: الذریعة، ۲۲ / ۱۲۲.

<متن مصحح و محقق این رساله، ضمن شماره ۲۷ از مجله تراثنا از سوی مؤسسه آل‌البیت - علیهم السلام - لایحیاء التراث نشر شده است.

همچنین ترجمه آن به نام امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، از سوی «انتشارات مسجد مقدس جمکران» در قم (ج ۲: ۱۳۷۸ ه. ش.) منتشر گردیده است.

درباره اهمیت المقنع به مقدمه همین ترجمه (صص ۱۵ - ۱۸) می‌توان رجوع کرد.>

(۲۳) یادشده در: الذریعة، ۱۳ / ۸.

<این متن در چهار مجلد به اهتمام سید عبدالزهراء الحسینی الخطیب (۱۳۳۸ - ۱۴۱۵ ه.

ق.) تحقیق و طبع و نشر شده است (بیروت: ۱۴۰۷ ه. ق؛ طهران: ۱۴۱۰ ه. ق.)>

(۲۴) یادشده در: الذریعة ۱۶ / ۸۲؛ چاپ شده در: رسائل الشریف المرتضی، ۲ / ۲۹۱ - ۲۹۸.

(۲۵) رسائل الشریف المرتضی، ۲ / ۲۹۳.

(۲۶) تقریب المعارف / ۱۷۱ - ۲۱۵.

(۲۷) الرسائل العشر / ۹۸.

<در فهم مُراد شیخ طوسی - قُدس سرّه -، باید به مُصطلح کلامی «لُطف» توجه داشت. شیعه امامیه از راه لُطف نصبِ امام را لازم می‌دانند و می‌گویند از همان روی که خداوند حتمًا برای هدایت بندگانش خود پیامبر مبعوث می‌گرداند، پس از وفات پیامبر نیز باید امام و جانشین شایسته‌ای در میان اُمت منصوب شده باشد تا بر تفسیر و اجرای صحیح احکام

دینی نظارت کنند. این لطفی است که خداوند در حق بندگان روا می‌دارد و عقل در حتمیت و لزوم این لطف از جانب خداوند تردید نمی‌کند و آن را اثبات می‌نماید. این تنها اشارتی بود و تفصیل مطالب مربوط به «لطف» را باید در کتابهای کلامی و عقائد استدلالی باز جست. <

(۲۸) تاج الموالید / ۶۰ تا به پایان کتاب.

(۲۹) تاریخ موالید الأئمة <علیهم السلام> و وفیاتهم / ۲۰۰ - ۲۰۲.

(۳۰) الطرائف / ۱۷۵.

(۳۱) المستجداد / ۲۳۱ تا به پایان کتاب.

(۳۲) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

<درباره «مریم علوی دخت زید»، همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، ص ۲۲۶. <

(۳۳) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

(۳۴) <ظاهراً در تاریخ وفات شیخ بهاء الدین - رَوْحَ اللّٰهِ رَوْحَهُ - ، ۱۰۳۰ هـ. ق. معتبر باشد. <

(۳۵) توضیح المقاصد / ۵۷۹.

(۳۶) علم الیقین ۲ / ۷۷۱ - ۸۲۰.

<بجاست یاد کنیم که مرحوم فیض یک دیوان خاص (در حدود یکهزار و پانصد بیت) در اظهار اشتیاق به حضرت حجت - علیه السلام - سروده که غالب آن استقبال یا تضمین غزلهایی از حافظ است. این دیوان را خود او شوق المهدی [علیه السلام] نام نهاده. نیز نگر: فهرست‌های خود نوشت فیض کاشانی...، به اهتمام ناجی نصرآبادی.

دیوان مذکور به اهتمام آقای علی دوانی طبع و نشر گردیده. <

(۳۷) <این بخش از بحار، چندبار تاکنون به فارسی ترجمه شده است. شاید مشهورترین و

متداول‌ترین ترجمه آن، همان باشد که به قلم آقای علی دوانی نگارش یافته و به نام مهدی

موعود [علیه السلام] بارها چاپ و تجدید چاپ گردیده است. <

(۳۸) <این کتاب یکبار به اهتمام حاج سیدابوالفضل مدرس خاتون‌آبادی در چاپخانه محمدی

اصفهان - به شیوه چاپ سربی - به طبع رسیده است و بار دیگر به سال ۱۳۶۱

ه. ش. در تهران به اهتمام سیدداود میرصابری - که مبنا و اساس آن همان چاپ سربی

اصفهان بوده. <

(۳۹) <مع الأسف هنوز جای یک چاپ محققانه جاندار از این اثر خالی است و بمانند بعض

دیگر نگارشهای فارسی محدث نوری - به رغم فراوانی خوانندگان و چاپهای

متفاوت - هنوز حقّ آن ادا نشده. <

(۴۰) <خوشبختانه این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و مورد استفاده ایمانیان است. <

(۴۱) أعيان الشيعة ۴۴/۲ - ۸۴ (طبع جدید).

(۴۲) أصل الشيعة و أصولها / ۱۳۶ (طبع قاهره).

(۴۳) عقائد الإمامية / ۷۷.

(۴۴) عمده آن را از مُتَّخَب الأثر علامة صافی و مقدّمه علامه خیرسان بر البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السلام> برگرفته‌ام.

(۴۵) <مراد أحمد بن حنبل شیبانی (درگذشته به ۲۴۱ هـ. ق.) است. <

(۴۶) <مراد ابن ابی الحدید مدائنی (درگذشته به ۶۵۵ هـ. ق.) شارح نهج البلاغه شریف است. <

(۴۷) <در متن عربی چهل حدیث و متن مطبوع الكُنى و الألقاب، «هیثمی» آمده. به هر روی، مراد ابن حَجَرِ هَيْثَمِي (شهاب الدّین أحمد بن محمد / ۹۰۹ - ۹۷۴)، مفتی حجاز، است که الصّواعق المخرقة را نوشته و هرچند استیزه‌گر و معاند شیعه بوده است، به کثیری از فضائل اهل بیت - علیهم السلام - خستو شده. <

(۴۸) برای آگاهی از شماری افزون‌تر مراجعه بفرمائید به: مَنْ هُوَ الْمَهْدِي <علیه السلام>؟ (صص ۶۲ - ۶۸).

(۴۹) شرح ابن ابی الحدید ۵۳۵/۲ ط. مصر.

(۵۰) حاشیه صحیح ترمذی ۴۶/۲ ط. دهلی.

(۵۱) باب ۲ ص ۱۴۰ ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۲) ص ۱۵۵ ط. مصر ۱۳۱۲.

(۵۳) الصّواعق المخرقة / ۹۹ ط. مطبعة میمنیه مصر.

(۵۴) الفتوحات الإسلامیة ۲/۲۱۱ ط. مصر ۱۳۲۳.

(۵۵) سبائك الذهب / ۷۸.

(۵۶) البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السلام> / ۱۲۴.

(۵۷) رجوع کنید به: البرهان فی علامات مهدي آخر الزّمان، باب ۱۳.

(۵۸) مقاصد الطالین (هامش شرح المقاصد، ۳۰۷/۲).

(۵۹) <در حقیقت شیخ محمد بن محمد بن محمد جَزْرِي دمشقی شافعی - زاده ۷۵۱ و

درگذشته ۸۳۳ هـ. ق. -، این مطلب را در أسنی المطالب گفته و استاد شیخ محمد باقر

محمودی که أسنی المطالب را تلخیص و تهذیب کرده و متن مختار خود را أسنی المناقب فی

تهذیب اَسْنَى الْمَطَالِبِ نامیده است، این سخنِ شیخِ مُحَمَّد بنِ مُحَمَّد جَزَری را نیز نقل کرده.

(۶۰) <نگر: حلیة الأبرار، ۴۴۶/۵ و ۴۴۸.>

(۶۱) <استاد محمودی در تعلیقه بر اَسْنَى الْمَطَالِبِ إظهار کرده‌اند گویا این را که نام پدرِ اِمَام مَهْدی - علیه السَّلَام - نام پدرِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - است، حُقَاطِ خاندانِ اُمّیه و بنی عبّاس جعل و إلحاق کرده باشند. می‌نویسم:

جَز جَعَل و برافزودگی، در نگارشهای سُنی و شیعی، وجوه و احتمالاتِ دیگری هم دربارهٔ عبارتِ «اسم اَبیه اسم اَبی» که در حدیث نقل شده است، طرح گردیده. از جمله این که: الف) عبارت، «اسم اَبیه اسم اَبنی» بوده باشد و راوی دچار اشتباه گردیده و «اَبنی» را به «اَبی» تصحیف کرده باشد. خاصّه آنکه می‌دانیم در اخبارِ فریقین، چه از سوی خودِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - و چه از سوی دیگران، اِمَام حَسَن و اِمَام حُسَین - علیهما السَّلَام - بارها «اَبن» پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - خوانده شده‌اند؛ پس ای بسا آن حضرت فرموده باشند: «اسم اَبیه اسم اَبنی» و مرادشان این باشد که پدرِ او همانمِ پسر، حَسَن بنِ عَلی، است؛ که کاملاً صحیح و وجیه است.

ب) کُنیهٔ اِمَام حَسَن عَسْکَری - علیه السَّلَام - «أبو مُحَمَّد» است و کُنیهٔ حضرتِ عبدِالله بنِ عبدالمطلب، پدرِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله -، نیز، چُنین است؛ پس کُنیه‌ها همسان‌اند و می‌دانیم که کُنیه داخل در اسم است.

ج) از یکسو، در زبانِ عربی، جایز و متداول است که جَدِّ اَعْلَى را «أَب» (/ پدر) بخوانند. از همین رهگذرست که در قرآنِ کریم (سورهٔ حج، ی ۷۸) آمده: «مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرَاهِیْمَ» و همچُنین (سورهٔ یوسف، ی ۳۸): «اَتَّبَعْتُ مِلَّةَ اَبَائِیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ». در حدیثِ اِسْرَاءِ هم - بنا بر تفسیرِ قَتّی - جبرئیل - علیه السَّلَام - می‌گوید: هَذَا اَبُوکَ اِبْرَاهِیْمَ عَلَيْهِ السَّلَام.

از سوی دیگر واژهٔ «اسم» بر کُنیه و صفت هم اِطلاق می‌شود؛ چنان که در حدیث‌نامه‌های بخاری و مُسَلِم - و به نقل از آنها در بحار - آمده: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ سَمَّیْ عَلِیًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ اَبَاتِرَابٍ وَ لَمْ یَکُنْ اسْمٌ اَحَبُّ اِلَیْهِ مِنْهُ» و در اینجا لَفْظُ «اسم» بر کُنیه اِطلاق گردیده است.

پس چون حضرتِ قائم - علیه السَّلَام - از نسلِ اِمَام حُسَین - علیه السَّلَام - اند و کُنیهٔ اِمَام حُسَین - علیه السَّلَام - نیز «أبو عبدالله» است، ای بسا که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - به طریقی جامع و موجَز و با به کارگیری آن دو خصیصهٔ زبانی و اصطلاحی عرب که بر کُنیه

إطلاق «اسم» می توان کرد - و جدّی اعلیٰ را «پدر» می توان خواند - به این نکته اشاره فرموده اند که حضرت قائم - علیه السلام - از نسلِ امام حسین - علیه السلام - اند. (د) از طریق عامّه روایت شده که کنیه حضرت قائم - علیه السلام - «أبو عبدالله» است. بنابراین، به حَسَبِ کُنیه، نام فرزند آن حضرت، «عبدالله» می شود؛ که همانا نام پدر پیامبر - صلی الله علیه و آله - است.

پس ای بسا، عبارت، «اسم ابنه اسم ابي» بوده، و «ابنه» به «أبيه» تصحیف شده باشد.

و....

(تفصیل را، نگر: کتاب الغیبه شیخ طوسی (ره)، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ و کشف الغمّه، تحقیق السید هاشم الرسولی، ط. مکتبه بنی هاشمی، ۴۴۲/۲ و ۴۴۳ و ۴۷۶ و ۴۷۷؛ و: الدرّ المنثور، علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی، تحقیق السید أحمد الحسینی [الإشکوری]، ۵۲/۱ و ۵۳؛ و: موسوعة المصطفی و العترة (علیه و علیهم السلام)، الشاکری، ۳۸۲/۱۶ - ۳۸۵). همچنین از برای تمییم آگاهی ها و ملاحظه پاره ای از اُنظار، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۱۱۰ - ۱۱۵؛ و: مهدي موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۸ و ۳۲۹؛ و: نجم الثاقب، ط. مسجد جمکران، صص ۲۰۸ - ۲۱۴.

درباره احتمال جعل و برافزودگی - که نیرومند هم هست -، خصوصاً باید توجه داشت که گفته اند:

«جملة «اسم پدرش اسم پدر من است»، فقط در حدیث «زائدة بن ابی الرقاد باهلی» است که بزرگان اهل تسنن نوشته اند و بی عادت داشته چیزی بر احادیث می افزوده.» (مهدي موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳؛ نیز نگر: گفتمان مهديت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۴۴).

اگر فرض افزودگی یا تصحیف را بپذیریم، این احتمال هم محلی تأمل قرار می گیرد که برخی گفته اند دستکاری مذکور در راستای هواخواهی از «نفس زکیّه» (محمد بن عبدالله بن حسن) صورت گرفته که برخی او را «مهدي» می خواندند و مدعی مهديتشان بودند. نگر: گفتمان مهديت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۷؛ ضمناً سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، صص ۵۷۶ <.

(۶۲) > ای بسا اشاره امیرمؤمنان - علیه السلام - بدین باشد که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - را «سیدا شباب اهل الجنة» (یعنی: دو سرور جوانان اهل بهشت) خوانده اند.

این ویژگی را شیعه و سنی دربارهٔ حسنین - علیهما السلام - نقل کرده‌اند (از برای پاره‌ای نقلهای سنی، نگر: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، الفیروزآبادی، ط. أعلمی، ۲۵۹/۳ - ۲۶۴) و به قول ابن شهر آشوب - رضی الله عنه - مورد اتفاق اهل قبله است (تفصیل را، نگر: مناقب آل ابی طالب [علیهم السلام]، ط. دارالاضواء، ۴۴۵/۳). <

(۶۳) > این حدیث با تفاوت لفظی بسیار جزئی، آمده است در: ینابیع المودة، ط. أسوة، ۲۵۹/۳. طابع ینابیع هم آن را در مشکاة المصابیح (۱۵۰۳/۳ حدیث ۵۴۶۲) و سنن ابی داود (۳۱۱/۳ حدیث ۴۲۹۰) نشانی داده است.

و أمّا، دربارهٔ این حدیث، نگر: مهديّ منتظر [علیه السلام] در اندیشهٔ اسلامی، صص ۹۲ - ۹۹.

در اعرابگذاری «خلق» نخست به ضمّ خاء و لام و «خلق» دوم به فتح خاء پیروی کرده‌ایم از: سنن ابی داود، به اهتمام کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۹ هـ. ق. (۵۱۱/۲)؛ که در آنجا «الخلق» نخست، به ضمّ خاء و لام، و «الخلق» دوم، بدون حرکت خاء و به سکون لام، طبع شده. و الله أعلم بالصواب. <

(۶۴) أسمى المناقب فی تهذیب أسنی المطالب / ۱۶۳ - ۱۶۸.

(۶۵) مقدّمة ابن خلدون / ۲۶۰.

> باید دانست ابن خلدون، در عین این خستویی، با پاره‌ای تردیدها و انکارهای غیرمتخصصانه در بعضی مآثورات - احتمالاً: نادانسته - زمینهٔ انحراف برخی از پسینانش را فراهم آورد. آوازه‌ای هم که از حیث برخی نگره‌های تاریخی و اجتماعی یافت، باعث شد گروهی از خاورپژوهان باختری و متأخران عامّه بر تردید و انکار غیر فنی وی در باب آن مآثورات اتکا کنند.

از برای تفصیل این چگونگی و نقد و ردّ آن پندارهای انحراف‌آفرین ابن خلدون، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۲۰۶ - ۲۱۲ و ۲۱۹ - ۲۲۱؛ و: مجلهٔ تحقیقات اسلامی سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، صص ۵۵ - ۷۲. (مقالهٔ ابن خلدون و احادیث «مهدی» [علیه السلام]، به قلم غلامحسین تاجری نسب)؛ و: عصر ظهور، علی کورانی، ترجمهٔ عبّاس جلالی، صص ۳۹۳ - ۳۹۵؛ و: موسوعة المصطفی والعترة (علیه و علیهم السلام) ۳۱۴/۱۶ - ۳۲۵؛ و: مجلهٔ تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۷ - ۷۶. (مقالهٔ نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید، به قلم علامه سید محمد رضا حسینی جلالی)؛ و: امامت و مسهّدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۴۲۳/۲ - ۴۲۵. <

فصل دوم:

أَحَادِيث

حدیثِ نخست

حدیثِ لوح

این حدیث را، کُلینتی در الکافی^(۱)، و شاگردش، نُعمانی، در الغیبة^(۲)، و صدوق در کمال الدین و تمام النعمة^(۳) و عیون أخبار الرضا علیه السلام^(۴)، و مفید در الاختصاص^(۵)، و شیخ تقی الدین ابوالصلاح حلبی در تقریب المعارف^(۶) - با اختصار -، و شیخ طوسی در الغیبة^(۷) و أمالی اش^(۸)، و امین الدین طبرسی در إعلام الوری^(۹)، و ابومنصور طبرسی در الاحتجاج - به طور مُرسَل^(۱۰) -، و شیخ حَسَن بن ابی الحَسَن دیلمی در إرشاد القلوب^(۱۱)، و علامة مجلسی در مُجَلِّدُ تُهَم بِحَارِ الْأَنْوَارِ^(۱۲)، و سید مُحَسِّن امین در أعیان الشیعة^(۱۳) به نقل از الکافی، و صافی در مُتَخَبُّ الْأَثَرِ فِي الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامِ^(۱۴)، آورده اند - قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ.

در الکافی به طور مُسَنَد^(۱۵) از ابوبصیر^(۱۶) نقل شده است که وی از ابوعبداللّه > یعنی: إمام صادق < - علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«قَالَ أَبِي لَجَائِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ

أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَّتَهُ.

فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ، شَبَّهَ لَوْنِ الشَّمْسِ؛ فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي! يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ (ص)، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - فَقَرَأْتُهُ وَأَسْتَنْسَخْتُهُ؛ فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ - يَا جَابِرُ! - أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَيْكَ؛ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظَمُ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدُ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ تَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّائِمَةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ، أَوْلُهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَبَهُ جَدَّهُ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي؛ سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنْ مَثَوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرَنَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ؛ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِسْتَنَّةَ عَمِيَاءِ حِنْدِسٍ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَاءِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ يَلُ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَ لَيْسِي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْإِضْطِلَاعِ بِهَا؛ يَقْتُلُهُ عِفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرًا؛ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ

مِنِّي لِأَسْرَنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ
 مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ
 فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيٍّ وَ
 نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ
 الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمِلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ
 مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَ تُتَّهَدَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا
 تُتَّهَدَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ
 وَ جَلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُوا الْوَيْلُ وَ الرِّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءِي
 حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَ
 الْأَغْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ.»
 (یعنی):

پدرم، جابر بن عبدالله انصاری را گفتم: مرا با تو کاری هست؛ کیی برایت سهل تر
 است تا با تو تنها باشم و در آن باره از تو پرسش کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که دلخواه
 شما باشد.

پس روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر! مرا از آن لوح که در دستِ مادرم،
 فاطمه - علیها السلام -، دخترِ رسولِ خدا (ص)، دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد
 که در آن لوح نوشته شده بوده است، خبر ده.

جابر گفت: خدا گواه است که در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا (ص)، به نزدِ مادرت،
 فاطمه - علیها السلام -، آمدم و او را بخاطرِ ولادتِ حُسَینِ تهنیت گفتم و در
 دستانش لوحی سبز دیدم؛ گمان بردم از زُمُرد است و دیدم نوشتاری سپید در آن

هست که به رنگ خورشید می ماند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد! ای دخترِ رسولِ خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش (ص) هدیه کرده است، در آن نام پدرم و نام شوهرم و نام دو پسر و نام آن اوصیاء که از فرزندان من اند، هست، و پدرم آن را به من داده است تا بدان بشارتم دهد. (۱۷)

جابر گفت: آنگاه مادرت، فاطمه - علیها السلام -، آن را به من داد؛ خواندمش و رونویسی کردم.

پدرم به او گفت: ای جابر! می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری.

پدرم با او به منزل جابر رفت؛ آنگاه صحیفه ای از پوستِ تَنک بدر آورد. گفت: ای جابر! در نوشتارت بنگر تا من بر تو بخوانم. جابر در رونویسی خود نگریست و پدرم آن را بر خواند؛ در یک حرف هم اختلاف نداشت.

جابر گفت: خدا گواه است که من همین طور دیدم در لوح نوشته شده بود:

به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان

این نامه ایست از خدای پیروزمندِ فرزانه به محمد، پیامبرش و نور و سفیر و حاجب (۱۸) و دالالتگر او، که روح الامین (۱۹) آن را از نزد پروردگارِ جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! اَسْمَاءِ مَرا بزرگ بدار (۲۰) و نعمتهای مرا سپاس بدار و نواختههای مرا انکار مکن. (۲۱)

منم آن خدائی که جُزْ من خدائی نیست، شکنندهٔ جبّاران و چیرگی بخشِ ستمدیدگان و جزایدهٔ روزِ شمار. منم آن خدائی که جُزْ من خدائی نیست، پس هر که جز فضلِ مرا امید برد یا از جُزْ عدلِ من بیم کند، او را چنان عذابی کنم که هیچکس از جهانیان را آنسان عذاب نکند؛ پس مرا بپرست و بر من توکل کن.

هر پیامبری که برانگیختم و دورانش به تمامت رسید و روزگارش سپری شد، از

برایش وَصِیِّی معین کردم، و من تو را بر پیامبران برتری داده‌ام و وصیِّی تو را بر اوصیاء برتری داده‌ام و تو را به دو شیربچه‌ات^(۲۲) و دو نواده‌ات، یعنی حَسَن و حُسَین، گرامی داشته‌ام؛ حَسَن را پس از سپری شدن روزگار پدرش مَعْدِنِ دانش خود ساختم و حُسَین را گنجور و حی خویشت^(۲۳) و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را سعادت قرار دادم؛ او برترین کسی است که به شهادت رسیده و بلندپایه‌ترین شهیدان است. کلمه تامّه خود را^(۲۴) همراه او و حُجَّتِ بالغه‌ام^(۲۵) را نزد وی قرار دادم. به خاطرِ عترتِ وی^(۲۶) ثوابِ دِهَم و عِقَابِ کُنم.

نخستین ایشان، علی، سرورِ عبادتگران و آرایهٔ اولیایِ پیشینِ من است. و پسرش که به نیایِ ستوده‌اش ماند، محمد است، شکافندهٔ دانشِ من و مَعْدِنِ حکمتم.

زودا که تردیدکنندگان دربارهٔ جعفر هلاک گردند؛ هرکه او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ این سخنِ من راست و استوار گشته^(۲۷) که پایگاهِ جعفر را گرامی می‌دارم و او را در میانِ پیروان و یاران و دوستانش شادمان می‌سازم.^(۲۸)

پس از وی، موسی را فتنه‌ای کور و تیره و تار^(۲۹) فراهم آید زیرا رشتهٔ حُکَمِ من نَگَسَلَد^(۳۰) و حُجَّتِ من پنهان نگردد و اولیایم را پیمانۀ سرشار دهند^(۳۱). هرکه یکی از ایشان را مُنکر شود، نعمتِ مرا منکر شده است؛ و هرکه آیتی از کتابم را دگرگون سازد، بر من دروغ بسته است. وای بر آنان که وقتی روزگار بنده و دوست برگزیده‌ام، موسی، سپری گردد، در حقِّ علی که دوست و یارِ من است و کسی است که بارِ نَبُوَّتِ^(۳۲) را بر دوشش می‌نهم و او را به توانائی در بر دوش کشیدنِ آن می‌آزمایم، دروغ بندند و انکار ورزند. او را سَتَنَبَه‌ای گردنکش^(۳۳) به قتل آرد؛ در شهری که بنده شایسته^(۳۴) ساخته است، و در کنارِ بدترینِ آفریدگانم^(۳۵)، به خاک سپارده شود.

این سخنِ من راست و استوار گشته^(۳۶) که او را به پسرش و جانشینش و وارثِ

علمش، محمد، شادمان سازم که وی معدنِ دانش من و جایگاهِ سیر من و حجّت من بر آفریدگانم است. هر بنده که به او ایمان آرد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعتش را در بابِ هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوارِ دوزخ گشته باشند، بپذیرم.

و کارِ پسرش علی را که دوست و یاورِ من و گواه من در میانِ آفریدگانم و اَمین من بر وَحیم است، ختم به سعادت کنم. آنکس را که به راه من دعوت می‌کند و گنجورِ دانش من است، یعنی حَسَن، از او پدید آورم، و کار را با پسرش «م ح م د»^(۳۷) که رحمتی است از برای جهانیان^(۳۸)، به کمال رسانم. وی کمالِ موسی و شکوه عیسی و شکیبِ ایوب را داراست. در روزگارِ [غیبت] او یارانم خوار گردند و سرهای ایشان را چون سرهای تُرکان و دیلمیان^(۳۹) برای یکدیگر هدیت فرستند. ایشان را به قتل آرند و بسوزانند و بیمناک و هراسانیده و ترسان باشند. زمین از خونهایشان رنگین گردد و وای و فغان از زنانشان برخیزد. اینان اند که برستی دوستان من اند. به ایشان هر فتنه کور تیره و تار را می‌رآئم و به ایشان زلزله‌ها^(۴۰) را می‌زدایم و بارهای گران و زنجیرها را^(۴۱) بردارم. «درودهایی از جانب پروردگارشان و رحمت بر آنان باد، و آنان خود رهیافتگانند» [س ۲ ی ۱۵۷].

عبدالرحمن بن سالم^(۴۲) گفته است که ابوبصیر گفت: اگر در همه عمر تنها این حدیث را شنیده باشی، تو را بسنده است، و آن را جز از اهل آن محفوظ دار. می‌نویسم: علامه سید اسماعیل هاشمی اصفهانی^(۴۳) در شرح این حدیث رساله‌ای به نام شهادة الشهداء به فارسی نگاشته که به سال ۱۴۰۶ ه. ق. در اصفهان طبع شده است. می‌سزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که نوشتاری خواندنی است^(۴۴).

پینوشتها

- (۱) الکافی ۵۲۷/۱ > نیز نگر: مصطفوی ۴۷۰/۲ - ۴۷۴ <.
- (۲) الغیة ۲۹/ > نیز نگر: ط. فارس حسون کریم، صص ۶۹ - ۷۲ <.
- (۳) کمال الدین و تمام النعمة ۳۰۸/ > و: پهلوان [= کمال الدین با ترجمه منصور پهلوان]، ۵۶۹/۱؛ و: کمره ای [= کمال الدین با ترجمه مرحوم آیه الله محمدباقر کمره ای]، ۴۲۵/۱ <.
- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۴۱/۱ >؛ و: همان، ترجمه غفاری - مستفید، ۷۵ - ۷۹ <.
- (۵) الاختصاص ۲۱۰/.
- (۶) تقریب المعارف ۱۷۸/.
- (۷) الغیة ۹۳/.
- (۸) أمالی الطوسی، مجلس یازدهم، ح ۱۳ ص ۲۹۱، شماره پیاپی ۵۶۶، طبع جدید، ۱۴۱۴ ه.ق. > این مأخذ و این یادداشت را مؤلف چهل حدیث در نسخه ملکی خود افزوده و در چاپ نخست متن عربی چهل حدیث نیامده بود. <
- (۹) إعلام الوری ۲۲۵/.
- (۱۰) الاحتجاج ۶۷/۱.
- (۱۱) إرشاد القلوب ۲۹۰/۲.
- (۱۲) بحار الأنوار ۱۲۰/۹ و پسان ترش از طبع > مشهور به < گمپانی >. > و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۱۹۲/۳۶ و پسان ترش <.
- (۱۳) أعیان الشیعة ۵۵/۲.

(۱۴) مُشَخَبُ الْأَثَرِ / ۱۳۳.

ح می افزایم:

روایتهای مختلف «حدیث لوح» در پاره‌ای مأخذ و منابع و حدیثنامه‌های دیگر نیز آمده است. از جمله نگر:

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ط. قم، ۱/ ۲۹۶ - ۲۹۸؛ و: ط. دارالاصواء، ۱/ ۳۵۹ - ۳۶۱؛ و: ألقاب الرسول - صلی الله علیه و آله - و عترته - علیهم السلام - (در: مجموعه نفسه، ط. قم، ص ۱۷۰)؛ و: إثبات الوصیة، المطبعة الحیدریة ی نجف اشرف، ص ۱۴۳ و ۲۲۷ و ۲۳۰ (با دو سند متفاوت)؛ و: جامع الأخبار، تحقیق: علاء آل جعفر، صص ۶۵ - ۶۷؛ و: إثبات الهداة شیخ حرّ عاملی؛ و: عوالم العلوم بحرانی؛ و: الجواهر السنیة، ط. ۱۴۰۲ ه. ق.، صص ۱۵۹ - ۱۶۴؛ و: بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله لشیعة المرتضی علیه السلام؛ و: الخصال، شیخ صدوق، ط. سیّد أحمد فهری زنجانی، ص ۵۶۳؛ و: وسائل الشیعة، ط. مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۶/ ۲۴۴ و ۲۴۵؛ و: کتاب من لا یحضره الفقیه؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ط. منشورات الشریف الرضوی، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ و: حلیة الأبرار، ۵/ ۴۱۵ - ۴۱۷؛ و: فرائد السّمطین، ط. محمودی، ۲/ ۱۳۶ - ۱۴۱.

نیز نگر:

مُسْنَدُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، السَّيِّدُ حُسَيْنِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ، صص ۳۳۵ - ۳۴۲؛ و: جابر بن عبد الله الأنصاری حیات و مُسْنَدُهُ، حُسَيْنِ الْوَاتِقِ، ۱۵۸ - ۱۶۸؛ و: الإرشاد مفید، ط. مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۲/ ۱۳۸ و ۱۳۹؛ و: كفاية الأثر، ص ۱۹۶؛ و: سفينة البحار، الشیخ عبّاس القمّی، ط. دارالأسوة، ۷/ ۶۱۳.

بجاست درنگرندگان در حدیث لوح، حدیث صحیفه‌ای را هم که خدائوند برای حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - فرستاد، ببینند.

نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ و: مشارق أنوار الیقین، تحقیق المازندرانی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ نیز نگر: کمره‌ای، ۱/ ۴۲۳؛ و: پهلوان، ۱/ ۵۶۶ (در نقل کمال الدین، فقط صحیفه‌ای در دست حضرت زهراء - سلام الله علیها - دیده می‌شود و از منشأ آن سُخنی نمی‌رود).

درباره دستبرد فرقه ضالّه بهائی به حدیث لوح، نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۹۱۸ و ۹۱۹.

(۱۵) > «مُسْنَد» حدیثی است که جمیع رُوات آن یاد شده باشد؛ یا به تعبیر دیگر زنجیره زاویانش کامل باشد. نگر: أصول الحدیث، الفضلی، ص ۹۷. از برای توضیحات تفصیلی درباره اصطلاح «مُسْنَد» در درایة الحدیث، نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرایة،

ص ۱۵۹ <.

(۱۶) <أبو بصير از زوات مشهور حدیث و - از منظر رجالی - ثقه است. درباره ابو بصیر نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة ۲/۳۲۹ و ۳۵۷؛ و: الكنى والألقاب ۱/۲۰ <.

(۱۷) <ترجمه ما، بنا بر «لیسرنی» است که در متن است؛ ولی علی الظاهر نسخه علامه مجلسی - قدس سره - «لیسرنی» داشته که بنا بر آن، ترجمه می شود: «تا شادمانم سازد». آن محدث خبیر درباره مدلول این ضبط هم نظری مهم دارد که می شاید دیده شود. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۰۹ <.

(۱۸) <مُرَاد آن است که آن حضرت واسطه میان خداوند و خَلْق است؛ و این یکی از برداشتهائی است که از نصّ روایت شده - نگر: مرآة العقول: ۶/۲۰۹ و ۲۱۰ - و ترجمه ما متکی است بر آن <

(۱۹) <روح الأمين، جبرئیل - علیه السلام - است. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۰ <.

(۲۰) <مرحوم علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - می فرماید که مراد از این أسماء، یا أسماء ذات مقدس خداوند است و یا ائمه - عليهم السلام - نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۰. تفسیر «أسماء خداوند»، به ائمه - عليهم السلام - از آنجاست که در بعض روایات، ائمه - عليهم السلام -، «الأسماء الحسنی» ی خدا دانسته شده اند. نگر: الصافی، الفیض الکاشانی، تحقیق السید محسن الحسینی الأمینی، ۳/۲۷۴؛ و: تأویل الآیات الظاهرة، الحسینی الاسترآبادی الغروی، تحقیق استادولی، ص ۱۹۴؛ و: مرآة العقول، ۲/۱۱۵ و ۱۱۶ <.

(۲۱) <«نعمتها» و «نواختها» را به ترتیب در ترجمه «نعماء» و «آلاء» آورده ام. شارخان سنت در فهم این واژگان به ظرائفی توجه داده و متفق القول نیستند. نمونه را، نگر: مجمع البحرین طریحی و مرآة العقول مجلسی - رضوان الله علیهما <.

(۲۲) <درباره چند و چون تعبیر ستایش آمیز «شیریجه» که در حق امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - به کار رفته، نگر: مرآة العقول ۶/۲۱۱ <.

(۲۳) <به فرموده علامه مجلسی، یعنی آن حضرت حافظ همه آن چیزهاست که به هر یک از پیامبران وحی شده است. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۱ <.

(۲۴) <به فرموده علامه مجلسی، مراد از «کلمه تامه»، یا أسماء بزرگ خداوند است، یا علم قرآن، و یا اعم از آن و دیگر علوم و معارف الهی، یا حُجَجِ الهی کائن در صلب آن حضرت، و یا امامت و شرائط آن. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۱ و ۲۱۲ <.

(۲۵) <به فرموده علامه مجلسی، مراد از «حجّت بالغه (/ کامله)»، همانا براهینی است که خدا و پیامبرش بر امامت او و اولادش اقامه کرده اند، یا معجزاتی است که به ایشان عطا فرموده، یا شریعت بر حق، یا ایمان مقبول. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۲ <.

(۲۶) > یعنی از رهگذر ولایت و اقرار به امامت نه پیشوای معصوم که از نسل آن حضرت اند. چه، این ولایت و اقرار، بنیادی سترگ از برای ایمان و شرط قبول همه اعمال است و کلید دسترسی به ثواب الهی است، و هر که آن را ترک کند، هم به خاطر ترک این شرط و بنیاد سترگ عقاب می شود و هم اعمالش - که قبولشان مشروط به این شرط بوده است - پذیرفته نمی گردد و عقاب بر وی لازم می آید. نگر: مرآة العقول، ۲۱۲/۶ <.

(۲۷) > یعنی قضای من ثبات یافته است و وعده کرده ام. نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶ <.

(۲۸) > از برای گونه های دیگر فهم این بهره از روایت، نگر: مرآة العقول، ۲۱۲/۶ <.

(۲۹) > مراد از این فتنه ظاهراً پدید آمدن ناووسیه یا واقفیه باشند. ناووسیه درگذشت امام صادق - علیه السلام - را منکر شدند و واقفیه درگذشت امام موسی کاظم - علیه السلام - را انکار کردند.

نگر: مرآة العقول، ۲۱۳/۶؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایة، ص ۱۸۲ و ۱۸۵ <.

(۳۰) > از برای فهم این بهره از روایت و دشواریهای آن، نگر: مرآة العقول، ۲۱۳/۶ <.

(۳۱) > مرحوم فیض کاشانی - قدس سره - گوید: هرچه گرفتاری سخت تر باشد، پیمانهای که پاداش آن است سرشارتر است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.

(۳۲) > مراد، علومی است که خداوند به پیامبران - علیهم السلام - وحی فرموده، یا صفات مشترک میان انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام - مانند عصمت و علم و شجاعت و سخاوت. نگر: مرآة العقول، ۲۱۴/۶ <.

(۳۳) > مراد از این ستنبه گردنکش، مأمون عباسی - لعنة الله علیه - است. نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.

(۳۴) > مراد از این بنده شایسته، ذوالقرنین است. نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.

(۳۵) > مراد از این بدترین آفریدگان، هارون - علیه اللعنة -، خلیفه عباسی، است. نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.

(۳۶) > نگر: پینوشت ۲۷ <.

(۳۷) > نام حضرت صاحب الزمان - علیه السلام -، به حروف مفردة نوشته شده، زیرا در باب گفتن نام و کُنیت آن حضرت نهی رسیده است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ و ۴۰۳ <.

(۳۸) > آنچه را ما به شکل این جمله معترضه ترجمه کردیم، طور دیگر نیز فهم و ترجمه می توان کرد. سنج: مرآة العقول، ۲۱۵/۶ <.

(۳۹) > مراد کافرانِ تُرک و دیلم است - نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۵ - که از اقوامِ اسلامِ ستیز و اهلِ شرک قلمداد می‌شدند - نگر: ریاض السالکین، السید علی خان، تحقیق السید محسن الحسینی الأمینی، ۴/۲۲۱ - ۲۲۶.

مسلمانان در نخستین سده‌های اسلامی با این اقوام جنگها و ستیز و آویزها داشته‌اند.

(۴۰) > به فرموده علامه مجلسی، مراد، زمین لرزه‌ها یا شبهاتی است که لرزاننده و گمراه کننده‌اند. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۵ و ۲۱۶.

(۴۱) > به فرموده علامه مجلسی، منظور، شدائد و بلاهای بزرگ و فتنه‌های سختی است که چون غل و زنجیر در گردن مردمان می‌آویزد و جدائی نمی‌پذیرد. نگر: مرآة العقول، ۶/۲۱۶.

(۴۲) > عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن اشلی کوفی عطار از همروزگارانِ امام صادق - علیه السلام - است. چندین روایت از عبدالرحمن در کتبِ اربعه ما هست. او را کتابی است. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۲/۴۷۲؛ و: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرسین، ص ۲۳۷؛ و: مجمع الرجال ۴/۷۹.

(۴۳) یاد شده در: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرنِ اخیر، ۲/۲۸۷.

> آن جناب به سال ۱۳۷۸ ه. ش.، در مشهد مقدس و در زمانی که زائر حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - بود، دعوتِ حق را لیبیک گفت و در اصفهان در بقعه علامه مولانا محمدباقر مجلسی - قدس الله روحه - به خاک سپارده شد. راقم این سطور، مترجمِ چهل حدیث، که افتخارِ شاگردی آن فقیه ربّانی و عالمِ ترمخوی فروتن را نیز داشته است، بارها خود از آیه الله هاشمی شنیده که به خواندنِ دعای قرچ در هر زمان که توجهی به ساحتِ مقدس حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - پیدا شود، توصیه می‌فرمود. خود آن فقید هم بدین دعای شریف اهتمامی بسزا داشت. خداوندا! او را با نیاکانِ پاکش محشور فرما! و هم او و هم ما را در زمره یارانِ آن مسیحادم که مقتدای مسیح است، قرار ده! بحقِ النبی و آله الأطهار (علیه و علیهم السلام).

(۴۴) > آیه الله حاج سید عزیزالله امامت کاشانی هم رساله‌ای درباره «حدیث لوح» نوشته است که به همراه چهل حدیث وی و پاره‌ای ضمائم دیگر به سال ۱۴۱۳ ه. ق. (ج ۲: ۱۳۷۱ ه. ش.) در قم - چاپخانه علمیّه - طبع و نشر گردیده.

از برای برخی باریک‌بینی‌ها درباره این روایت و نقلهای دیگرش، نگر: کتاب الامالی، الطوسی، تحقیق: الجعفری و الغفاری، ص ۴۴۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفاری و مستفید، ۱/۷۸ و ۷۹.

حديث دوم

نص خداوند بر حضرت قائم (عج)

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي - جَلَّ جَلَالُهُ - فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ، وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُما، ثُمَّ عَرَضْتُ وَ لَا يَتَّهَمُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

یا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا
لِوَلَايَتِهِمْ فَمَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي.
یا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ - عَزَّ وَجَلَّ - : اِرْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا
بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ
مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ «م ح م د» بِنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ.

قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَمَنْ هُوَ لَاءِ؟ قَالَ: هُوَ لَاءِ الْأَيْمَةِ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّلُ حَلَالِي
وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَبِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ
شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الجَاحِدِينَ وَ الكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُرَى طَرِيئِينَ
فَيُخْرِقُهُمَا، فَلَفِتْنَةُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ»^(۱).
(یعنی):

از مُفَضَّل بن عُمَرَ^(۲) منقول است که از امام جعفر بن محمد الصادق
- علیهما السلام - نقل کرد که آن حضرت از پدر خود و پدر بزرگوارش از پدران
خویش - علیهم السلام - نقل فرمود که از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل کردند که
گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که شبانه به آسمان برده شدم، پروردگارم - جَلَّ
جَلالُه -^(۳) به من وحی کرد و گفت:

ای محمد! من بر زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم و پیامبرت ساختم، و از نام خود برای تو نامی برشکافتم که من «محمود» ام و تو «محمد». آنگاه دوم بار نظری افکندم، پس علی را از آن برگزیدم و او را وصی تو و جانشین تو و همسر دخترت و پدرزاد و رودت ساختم، و از نامهای خود برای او نامی برشکافتم که من «علی اعلی» یم و او «علی»؛ و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن بیافریدم. آنگاه ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، و هر که آن را پذیرفت نزد من از مَقرَّبان شد.

ای محمد! اگر بنده‌ای مرا چندان عبادت کند که از پا درآید و چون پوستی خشک و پوسیده شود، آنگاه در حالی که مُنکِر ولایت ایشان است به نزد من آید، او را در بهشت خود سُکنی نمی‌دهم و زیرِ عرش خود پناهِش نمی‌بخشم.

ای محمد! دوست داری که ایشان را ببینی؟

گفتم: آری، ای پروردگار من!

پس خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - فرمود: سَرَت را بلند کن. سَرَم را بلند کردم و نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم که «م ح م د» بن حَسَنِ قائم در میان ایشان و پنداری آختری تابان بود.

گفتم: ای پروردگار من! اینان کیستند؟

فرمود: اینان پیشوایان اند، و این قائم است که حلالِ مرا حلال و حرامِ مرا حرام می‌دارد و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایهٔ آسایشِ دوستانِ من است و آن کسی است که دردِ دل‌های پیروان را از ستمگران و مُنکِران و کافران تَشْفِی دهد و لات و عُزَی را تر و تازه بیرون آرد و بسوزاند و آن روز فریفتگی مردمان به این دو، از فریبِ گوساله و سامیری سخت‌تر است).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۲۵۲ > و نیز نگر: پهلوان، ۴۷۳/۱ و ۴۷۴؛ و: کمره‌ای: ۳۶۴/۱ و ۳۶۵.
- و نیز سنج: الغیبه‌ی نعمانی، ط. فارس حسن کریم، ص ۹۴ و ۹۵ و: الجواهر السنیة، ط. ۱۴۰۲ هـ. ق.، صص ۲۱۶ - ۲۲۱ و ۲۴۱ و ۲۴۲ <.
- (۲) > أبو عبدالله - یا: أبو محمد - مفضل بن عمر جعفی کوفی را شیخ مفید - قدس سره - از خواص و یاران نزدیک امام صادق - علیه السلام - قلم داده است و شیخ طوسی - قدس سره - نیز در الغیبة او را در شمار «ستودگان» آورده. در جوامع روائی ما از وی روایات بسیاری آمده است.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۲/۲۵۹ و ۲۶۰ <.
- (۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او <.

حديث سوم

نصر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بر حضرت قائم (عج)

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : حَدَّثَنِي جِبْرَائِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ - جَلَّ
جَلَالُهُ - أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَوَلَدِهِ حُجَجِي، أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ
النَّارِ بِعَفْوِي وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَ جَعَلْتُهُ
مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ وَ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ
سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَ إِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَ إِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ وَ إِنْ قَرَعَ
بَابِي فَتَحْتُهُ.

وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ صَغَّرَ عَظَمَتِي وَ كَفَّرَ بِآيَاتِي وَ كُتُبِي؛ إِنْ قَصَدَنِي حَبَبُوتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمَتُهُ وَ إِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَ إِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَ إِنْ رَجَانِي خَيَّبَتُهُ وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرَبْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ -، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ النَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

هُؤُلَاءِ - يَا جَابِرُ! - خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِثْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛ بِهِمْ يُمَسِكُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا»^(١).

(یعنی):

از امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - منقول است که از پدرش و پدر بزرگوارش از پدران خویش - علیهم السلام - نقل کرد که فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

جبرئیل از رب العیزه^(۲) - جَلَّ جَلَالُهُ^(۳) - برایم نقل کرد که فرموده است:

«هر کس بداند که جز من که یکتایم خدائی نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهائی من اند، او را به رحمت خود به بهشت اندر آرم و به عفو خویش از آتش برهائیم و همسایگی ام را بر او روا دارم و کرامت خویش را بر وی واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام سازم و او را از برگزیدگان و ویژهگان خویش قرار دهم؛ اگر آوازم دهد او را لَبِیک گویم و اگر بخواندَم اِجابَتش کنم و اگر از من درخواست کند او را بدهم و اگر خاموش باشد من با او بیازم و اگر بد کند بر او ببخشایم و اگر از من بُگَرِیزد او را بخوانم و اگر به سوی من بازگردد در پذیرمَش و اگر در [خانه] مرا بکوبد [بر او] بُگَشایم.

و هر کس گواهی ندهد که جز من که یکتایم خدائی نیست، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمد بنده و فرستاده من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهائی من اند، هر آینه نعمت مرا انکار کرده و عَظَمْتَم را خوار شمرده و به آیه ها و کتابهای من کافر شده است؛ اگر آهنگ من کند، محجوبش سازم، و اگر از من درخواست کند، محرومش دارم، و اگر آوازم دهد، آوایش را نشنوم، و اگر مرا بخواند، دُعایش را نپذیرم، و اگر به من امید بَدَد، نومیدش کنم، و این جزائی است که من به او می دهم و من بر بندگان ستمران نیستم».

پس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! این پیشوایان که از فرزندان علی بن ابی طالب اند، کیستند؟

فرمود: حَسَن و حُسَین، دو سرورِ جوانانِ بهشتی؛ آنگاه سرورِ عبادتگرانِ روزگارِ خویش، علی بن حُسَین؛ آنگاه باقر، محمد بن علی، - که ای جابر! تو او را درخواهی یافت، و چون او را دریافتی سلامِ مرا به او برسان -؛ آنگاه صادق، جعفر بن محمد؛ آنگاه کاظم، موسی بن جعفر؛ آنگاه رضا، علی بن موسی؛ آنگاه تقی، محمد بن علی؛ آنگاه نقی، علی بن محمد؛ آنگاه زکی، حَسَن بن علی؛ و سپس پسرش، آن برپایِ دارندهٔ حق، مهدی اُمّتِ من که زمین را - همانگونه که از جَوْر و ستم پُر شده است - از قِسط و عدل پُر سازد.

ای جابر! اینان جانشینان و اوصیاء و فرزندان و عِتْرَتِ (۴) من اند؛ هرکه از ایشان فرمان بَرَد از من فرمان بُرده و هرکه از فرمانشان سرپیچد از فرمانِ من سرپیچیده و هرکه ایشان را انکار کند یا یکی از ایشان را مُنکر شود، مرا انکار کرده است. خدای - عَزَّ و جَلَّ - به واسطهٔ ایشان آسمان را نگاه داشته است تا جُز به اِذْنِ او بر زمین فرو نیفتد و خداوند با ایشان زمین را نگاه می‌دارد تا باشندگانِ خود را نَجُنْبَانَد.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۲۸۵ > و نگر: پهلوان، ۴۸۴/۱ - ۴۸۷؛ و: کمره‌ای: ۳۷۱/۱ - ۳۷۲ <.
- (۲) > «رَبِّ الْعِزَّةِ» یعنی «خداوند [= مالک] عزّت و منعت» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۲۴۶/۱۶). إضافة «رَبِّ» به «عزّت» یا به سبب اختصاص بدان است؛ گوئی که فرموده باشد: «ذوالعزّة»، و یا از آن رو که هر که را عزّتی هست، خدای متعال مالکِ حقیقی آن عزّت است؛ که به فرموده خودش - در: س ۳ ی ۲۶ - «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ» (نگر: جوامع الجامع، تحقیق گرجی، ۴۲۴/۳).
- مزید آگاهی را، نگر: تفسیر الصّافی، تحقیق: الحسینیّ الأملیّ، ۲۱۰/۶ <.
- (۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او <.
- (۴) > «عِزَّت» که جمع آن «عِتر» می‌شود -، در زبان عربی چند معنا دارد و در اینجا همان معنای معروف آن، که «زاد و رود، ذرّیه و اولاد، نزدیک‌ترین خویشان» باشد، مناسبیت تام دارد. البته در تناسب این کاربرد (یعنی: کاربرد «عترت» درباره ائمه طاهرین - علیهم السلام -) با پاره‌ای از دیگر معانی این واژه هم تأملات باریک و لطیفی صورت بسته که خواندنی است.
- نگر: مجمع‌البحرین طرّیحی، إعداد محمود عادل، ۱۱۵/۳ و ۱۱۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۱۸/۳؛ و: الفائق زَمْخَسَری، ۱۷۰/۱ (ذیل «ثقل / الثَّقَلین»؛ و: مفردات نهج البلاغه ی قُرشی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱؛ و: نُزهة النَّظَرِ بَدْری، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ <.

حديث چهارم

نص إمام علي - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ:

التَّاسِعُ مِنْهُ وَوَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

إِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلِيٌّ

جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، وَ لَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ

الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي

قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»^(۱).
(یعنی:

منقول است از امام علی بن موسی الرضا که نقل فرمود از پدر خویش موسی بن جعفر، و آن حضرت از پدر خویش جعفر بن محمد، و آن حضرت از پدر خویش محمد بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن حسین، و آن حضرت از پدر خویش حسین بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن ابی طالب - علیهم السلام - که آن حضرت فرمود:

نهمین [نسل]^(۲) از فرزندان تو - ای حسین! - همان برپای دارنده حق و آشکارسازنده دین و گستراننده عدل است.

حسین گفت: به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! این واقع خواهد شد؟
امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمود:

آری، قسم به آنکس که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه آفریدگان برگزید، چنین خواهد شد؛ لیک پس از غیبتی و حیرتی که در آن غیبت و حیرت هیچکس بر دین او نمی پاید جز مخلصان آمیزگار با جان یقین، کسانی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - از ایشان بر ولایت ما پیمان ستانده و ایمان را در دلهایشان بنگاشته^(۳) و ایشان را به جائنمایه ای از جانب خود نیرو داده است^(۴).

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۰۴ > پهلوان، ۵۶۴/۱؛ و: کمره‌ای: ۴۲۱ و ۴۲۲.<
- (۳) > «یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت شده است» (رَوْضِ الْجَنَانِ وَ رَوْحِ الْجَنَانِ، تصحیح یاحقی و ناصح، ۹۲/۱۹).<
- (۴) > «أمیر مؤمنان - علیه السلام -»، در این فرمایش، به آیه ۲۲ از سورت مجادله (۵۸) نظر داشته‌اند.
- در کتاب شریف کافی بابی هست به عنوان «باب الرُّوحِ الَّذِي أُتِيَ بِهِ الْمُؤْمِنُ» (نگر: مرآة العقول، ۳۹۴/۹ - ۳۹۶) که مطالعه آن و شروحش در دستیابی به باطن حدیث مورد بحث ما نیز سودمند خواهد بود.
- همچنین نگر: الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: السّید محسن الحسینیّ الأمینیّ، ۱۴۳/۷ و ۱۴۴؛ و: مهدي موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۱۰۷۱.<

حديث پنجم

نصر إمام حسن - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عن أبي سعيد عقيصا قال:

لما صالح الحسن بن علي - عليهما السلام - معاوية بن أبي سفيان، دخل عليه الناس، فلامه بعضهم على بيعته؛ فقال - عليه السلام -:

ويحكم! ما تدرون ما عملت؟، والله الذي عملت خيراً لشيعةي مما طلعت عليه الشمس أو غربت، ألا تعلمون أنني إمامكم مفترض الطاعة عليكم و أحد سيدي شباب أهل الجنة بنص من رسول الله (ص) علي؟
قالوا: بلى.

قال: أما علمتم أن الخضر - عليه السلام - لما خرقت السفينة وأقام الجدار وقتل الغلام كان ذلك سخطاً لموسى بن عمران إذ خفي عليه وجه الحكمة في ذلك

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - حِكْمَةً وَصَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَّةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - خَلْفَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمَرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

(یعنی:

از ابوسعید عقیصا (۲) منقول است که گفت:

هنگامی که حسن بن علی - عَلَیْهِمَا السَّلَامُ - با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد، مردمان بروی درآمدند و برزخی او را بخاطر بیعتش سرزنش کردند. آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فرمود:

وای بر شما! چه دانید چه کردم؟ به خدا قسم آنچه کردم برای پیروانم از هر آنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده (۳)، بهترست.

آیا نمی دانید که من پیشوایتان هستم که طاعتم بر شما واجب است و بنا بر نصی که رسول خدا (ص) درباره من فرموده یکی از دو سرور جوانان بهشتی ام؟! گفتند: آری.

فرمود: آیا ندانستید هنگامی که خضر - عَلَيْهِ السَّلَامُ - (۴) کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به پاداشت و آن پسر را بکشت (۵)، اینهمه مایه خشم موسی بن عمران شد زیرا حکمتی که در آن بود بروی پوشیده بود (۶) ولی همه اینها نزد خداوند - تَعَالَى ذِكْرُهُ (۷) - حکیمانه و صواب بود؟ آیا ندانستید هیچیک از ما، جز قائم که روح الله (۸)، عیسی بن مریم - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، پشت سر او نماز می گزارد، نیست که

بیعتِ ستم‌پیشه گستاخِ روزگارش بر گردنش نیفتد؟ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - ولادتِ او [یعنی: قائم علیه السلام] را پوشیده می‌دارد و خود او نیز نهان می‌گردد، تا هنگامی که خروج کند بیعتِ هیچکس را در گردن نداشته باشد. او نهمین [نسل] از فرزندانِ برادرم حُسَین است، فرزندِ خاتونِ کنیزان؛ خداوند عمرِ او را در روزگارِ غیبتش دراز می‌کند و آنگاه به قدرتِ خویش او را در صورتِ جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می‌سازد؛ اینچنین است، تا دانسته آید که خداوند بر هر چیزی تواناست.

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۱۵ و ۳۱۶ >؛ و نگر: پهلوان، ۱/ ۵۸۱ و ۵۸۲؛ کمره‌ای، ۱/ ۴۳۲ و ۴۳۳ <.
- (۲) > أبوسعيد عقیصا، «دینار» نام داشت و به سبب شعری که سروده بود، لقب «عقیصا» یافت. هم از امیر مؤمنان - علیه السلام - و هم از امام حسین - علیه السلام - و هم - چنان که در متن دیده می‌شود - از امام حسن - علیه السلام - نقل حدیث کرده.
نگر: مجمع الرجال، ۲/ ۲۹۷؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/ ۳۴۳ <.
- (۳) > این تعبیر برای کسانی که با لسان سنت آشنا باشند، غریب نیست و شبیه به آن باز هم در حدیث دیده می‌شود.
«آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده» کنایه است از همه دنیا و همه آنچه بر سطح زمین هست (نگر: مجمع البحرين طریحی، إعداد محمود عادل، ۳/ ۵۶) <.
- (۴) > خضر - علیه السلام - یکی از اولیای مَعْمَرِ خدوآید است. اختلاف است که آیا او واجد مقام نبوت هست یا نه؟ پاره‌ای از ویژگیهای غریب آن حضرت باعث شده است عامه مردم شاخ و برگهایی افسانه‌سرایانه در پیرامون حقیقت دینی وجود این بزرگوار پدید آورند. اهل تصوف و عرفان علی‌الخصوص به آن حضرت و آنچه مربوط بدوست، تعلق خاطر فراوان نشان می‌دهند و داستانها و اشارتها از او باز می‌گویند.
نگر: مجمع البحرين طریحی إعداد محمود عادل، ۱/ ۶۵۸ - ۶۶۰؛ و: دائرة المعارف تشیع ۱۵۲/۷ - ۱۵۴؛ و: فرهنگ علم کلام، خاتمی، ص ۱۰۶؛ و: خضر و موسی (ع) در فرهنگ اسلامی، قدرت‌الله مرادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه. ش. <.

- (۵) > گزارش این ماجراها - بدون تصریح به نام خضر (علیه السلام) - در قرآن کریم (س ۱۸ ی ۷۱ تا ۸۲) آمده است.<
- (۶) > چنان که مفسران و متکلمان توضیح داده‌اند آنچه در این ماجرا رفته، نه از برای حضرت موسی - علیه السلام - و نه از برای همراه دانا و شایسته‌اش - که بنا بر این روایت و برخی نقلهای دیگر، همانا خضر (علیه السلام) است - عیب و منقصتی نبوده است و هر یک مطابق شأن و به نحوی پذیرفتنی برخورد کرده‌اند.
- تفصیل را نگر: تنزیه الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، الشریف المرتضی، تحقیق فارس حسون کریم، صص، و: اللوامع الإلهية، الفاضل المقداد، ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۶۰.<
- (۷) > یعنی: برترست یاد او.<
- (۸) > «روح الله»، لقب حضرت مسیح - علیه السلام - است. ابن شهر آشوب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - گوید: رواست مسیح را «روح الله» بگویند زیرا همه ارواح ملک خداوند و به طور خاص یادکرد مسیح بدین عنوان از برای گرامیداشت وی با این یادکرد است، چنان که هر چند همه زمین از آن خدای تعالی است، کعبه به طور خاص بیت الله دانسته شده. (مُشَابَه الْقُرْآن وَ مُخْتَلَفَهُ، ط. انتشارات بیدار، ص ۲۵۸).<

حدیث ششم

نصِ إمامِ حُسَيْنٍ - عليه السَّلام - بر حضرتِ قائمِ (عج)

«قالَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عليهما السَّلام -:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ - يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ، فَيُؤْذَنُ وَ يُقَالُ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟!»، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.»⁽¹⁾

(يعنى:

از ما [= أهل بیت] دوازده مهدی هست؛ نخستین ایشان، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، و واپسین ایشان نهمین [نسل] از فرزندان من است، و او آن پیشواست که

حق را بر پا دارد؛ خداوند زمین را پس از آنکه مرده باشد به وسیله او زنده سازد^(۲)، و هر چند مشرکان خوش ندارند - دین حق را به دست او بر همه دینها پیروز گرداند؛ او را غیبتی است که در روزگار آن غیبت گروههایی از دین بازگردند و گروههایی دیگر بر دین ثبات ورزند؛ اینان [یعنی: ثابت قدمان] را بیازارند و به ایشان گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده کی خواهد بود؟».

هان! آنکه در روزگار غیبت او بر آزار و تکذیب بشکبند، پایگاه کسی را دارد که با شمشیر، پیش روی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جهاد کند.

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۱۷ >؛ پهلوان: ۵۸۴/۱؛ کمره‌ای - با لختی تفاوت در ضبط
نص - : ۴۳۴/۱ <
- (۲) > مراد از این که زمین مُرده است، و آن حضرت، زمین را زنده می‌گرداند، درخور تدبیر است.
برخی ظاهراً چنین برداشت کرده‌اند که مرگِ زمین، کنایه از کفر و بی‌دینیِ اهلِ زمین است.
نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۵۶ <.

حديث هفتم

نص الإمام سجّاد - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ -، فَقَالَ لِي:

يَا كَنُكْرُ^(١)! إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أُمَّةً لِلنَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا.

ثُمَّ سَكَتَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيٍّ] - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ - جَلَّ وَ عَزَّ - عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ

بَعْدَكَ؟

قال: ابني مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بِاقْرَ، يَبْقَرُ الْعِلْمَ بَسْقَرًا، هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدِي، وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَ كَلُّكُمْ صَادِقُونَ؟ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ أَبِيهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - قَالَ:

إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَدَا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -، وَ الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالَفُ عَلَى أَبِيهِ وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ.

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمَغِيْبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَ التَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ، وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [وَ] طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قال أبو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ إِنْ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟

فَقَالَ: إِي وَ رَبِّي! إِنْ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذَكَرُ الْمِحْنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

قال أبو خَالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟

قال: ثُمَّ تَمْتَدُّ الْغَيْبَةُ^(۲) بِوَلِيِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ

رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْأَيْمَّةِ بَعْدَهُ.

يا أبا خَالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ

أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ

مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ

الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالسَّيْفِ، أَوْلِيكَ

الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا وَالِدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا وَجَهْرًا.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -: انْتَظَرِ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.»

(یعنی:

از ابو خالد کابلی^(۳) منقول است که گفت: بر سرورم، علی بن حسین

زین العابدین - علیهما السلام -، وارد شدم. او را گفتم:

ای پسر رسول خدا! مرا از کسانی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - طاعت و مودت ایشان را

واجب گردانیده و بر بندگان خویش واجب ساخته است که پس از رسول خدا

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - از ایشان پیروی کنند، آگهی ده.

به من فرمود: ای کَنُکَرُ^(۴)! أَوْلُوا الْأَمْرَ^(۵) که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ایشان را پیشوای

مردمان ساخته و طاعت ایشان را بر آنان [= مردمان] واجب گردانیده است، اینانند:

أمیر مؤمنان علی بن ابی طالب - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، آنگاه حسن و پس از وی حسین، دو

فرزند علی بن ابی طالب، و سپس کار به ما رسید.

آنگاه [امام سجّاد - علیه السلام -] خاموش ماند. او را گفتم: ای سرورم! از

امیر مؤمنان علی - علیه السلام - برای ما روایت کرده اند که زمین از حُجَّتِی که خدای عزیز و جلیل را بر بندگانش باشد، تهی نماند؛ حُجَّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: پسرم محمد که نام او در تورات «باقر» است؛ دانش را نیک برمی شکافد^(۶)؛ او حُجَّت و امام پس از من است؛ و پس از محمد، پسرش جعفر، که نام او نزد آسمانیان «صادق» است.

به آن حضرت گفتم: ای سرورم! در جایی که شما همگی «صادق» هستید، چگونه نام او «صادق» شد؟

فرمود: پدرم از پدرش - که بر هر دو درود باد - برایم نقل کرد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

هنگامی که پسرم، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام -، زاده شد، او را «صادق» بنامید؛ چه پنجمین [نسل] از فرزندان او را فرزندی باشد که جعفر نام دارد؛ وی، از سرگستاخی بر خداوند و دروغ بستن بر او، ادعای امامت می کند؛ وی نزد خداوند جعفر کذاب و کسی است که بر خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - دروغ می بندد و چیزی را که شایسته آن نیست ادعا می کند و با پدرش استیزه گر است و بر برادر خویش رشک می برد؛ او کسی است که می خواهد به هنگام غیبت ولی خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - پرده الهی را بردرد.

آنگاه علی بن حسین - علیهما السلام - سخت بگریست و سپس فرمود: گوئی جعفر کذاب را می بینم که ستم پیشه گستاخ روزگار خویش را، به بازجست کار ولی خدا و آنکه در حفظ الهی نهان گردیده و به تحت نظر گرفتن پردگیان پدرش واداشته است، زیرا نمی داند که او [= امام دوازدهم - علیه السلام -] زاده شده و آزمندانه می خواهد اگر بر وی دست یابد به قتلش آرد و طمع در میراث او بسته تا بناحق آن را برگیرد.

أبو خالد گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! این واقع خواهد شد؟
فرمود: سوگند به پروردگارم که چنین می شود. این، نزد ما، در صحیفه ای که در
آن ذکر محنتهایی که پس از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بر ما می رَوَد، آمده،
نوشته شده است.

أبو خالد گفت: من گفتم: ای پسر رسول خدا! سپس چه می شود؟
فرمود: آنگاه غیبتِ ولیِّ خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - که دوازدهمین تن از اوصیایِ
رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و ائمهٔ پس از اوست، به درازا می کشد.
ای أبو خالد! اهلِ زمانِ غیبتِ وی که به امامتِ او معتقد و منتظرِ ظهورش باشند،
از اهلِ همهٔ زمانها برترند؛ زیرا خدای - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (۷) - خِرَد و دریافت و شناختی
به ایشان داده است که «غیبت» برای ایشان به منزلهٔ «مُشَاهَدَت» است، و ایشان را
در آن زمان بسانِ کسانی قرار داده است که پیشارویِ رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ - با شمشیرِ جهاد کنند؛ آنان مُخْلِصَانِ حَقِيقِي و شِيعِيَانِ رَاسِطِيْنَ ما و کسانی اند که
در نهان و آشکار به دینِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - دعوت می کنند.

و علی بن حُسَین - علیهما السَّلَام - فرمود: انتظارِ فَرَجِ از بزرگترین گشایشهاست.
صَدُوق - قُدَّسَ سِرُّهُ - گفته: این حدیث را برای ما علی بن أحمد بن موسی و
محمد بن أحمد بن شَیْبَانِي (۸) و علی بن عبد اللّهِ وَرَاق، و آنها از محمد بن
أبی عبد اللّهِ کوفی، و او از سهل بن زیادِ الأَدَمِي، و او از عبد العظیم بن عبد اللّهِ حَسَنِي
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -، و او از صفوان، و او از ابراهیم بن اَبی زیاد، و او از أبو حَمزَةَ ثُمَالِي،
و او از أبو خالدِ کَابُلِي، و او از علی بن حُسَین - علیهما السَّلَام - نقل کرده اند.

صَدُوق همچنین در ذیل حدیث گفته است: در آنچه امام زین العابدین
- علیه السَّلَام - دربارهٔ جعفرِ کَذَّابِ گفته، در خبر دادنِ آن حضرت از رخداد های
آیندهٔ او، دلالتی [بر امامتِ امام زین العابدین - علیه السَّلَام -] هست. مانند این از امام

أبو الحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] - علیهما السلام - روایت شده که آن حضرت وقتی او [= جعفر کذاب] زاده شد مسرور نگردید و روایت شده که آن حضرت ما را آگهی داده که زودا وی [= جعفر کذاب] خلقی کثیر را گمراه می‌کند. اینهمه، دلیل برای [امامت] آن حضرت [یعنی: امام هادی] - علیه السلام - است؛ زیرا برای امامت، دلیلی بزرگتر از درست خبر دادن از آنچه خواهد شد پیش از آنکه چیزی رخ بدهد، وجود ندارد. دلالت عیسی بن مریم - علیه السلام - بر پیامبری اش هنگامی که مردمان را از آنچه می‌خوردند و در خانه‌هایشان می‌اندوختند خبر داد^(۹)، از همین دست است؛ چنان که پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز چنین کرد و هنگامی که ابوسفیان در دل گفت: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ؟ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ! أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كِنَانَةَ فَكُنْتُ أَلْقَاهُ بِهِمْ^(۱۰) فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ» (یعنی: که چنین کرده که من کردم؟ آمدم و دست در دست او نهادم! آیا من نبودم که انبوهی از احابیش و کینانه^(۱۱) را بر ضد او گرد می‌آوردم و با ایشان با او مواجه می‌شدم و چه بسا می‌توانستم او را برانم!)، پیامبر - صلی الله علیه و آله - او را از خیمه خویش آواز داد و فرمود: «إِذَا كَانَ اللَّهُ يُخْزِيكَ^(۱۲) يَا أَبَاسُفِيَانَ!» (یعنی: در این صورت - ای ابوسفیان! - خدایت خوار می‌کرد!). این، همانند دلالت عیسی بن مریم - علیهما السلام -، دلالتی برای [ثبوت] آن حضرت - علیه السلام - بود. و هر یک از ائمه - علیهم السلام - که چنین خبرهایی بدهد، این نشان می‌دهد او امامی است که خدائی - تبارک و تعالی - طاعت او را واجب گردانیده است.

محمد بن حسن بن أحمد بن ولید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - برای ما نقل کرد و گفت که: سعد بن عبدالله برایمان نقل کرد و گفت که: جعفر بن محمد بن حسن بن فرات برایمان نقل کرد و گفت که: صالح بن محمد بن عبدالله بن محمد بن زیاد ما را خبر داد که مادرش فاطمه، دختر محمد بن هیشم معروف به ابن سیابه^(۱۳)، گفت:

در خانه ابوالحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] - علیهما السلام - بودم، در زمانی که جعفر در آن خانه زاده شد، و دیدم که اهل خانه به ولادت او شادمان شدند. به نزد ابوالحسن - علیه السلام - رفتم و او را از این واقعه شادمان ندیدم. به او گفتم: «یا سیدی! مالی أراك غیر مسرور بهذا المولود؟» (یعنی: ای سرورم! چه شده است که شما را بخاطر این نوزاد شادمان نمی بینم؟). آن حضرت - علیه السلام - فرمود: «یهُونُ علیک أُمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا» (یعنی: این بر تو آسان شود؛ که زودا او خَلقی کثیر را گمراه می سازد) (۱۴)، (۱۵).

پینوشتها

- (۱) «کنکر» لقبِ ابو خالد بوده است.
- (۲) در بعضِ نُسَخ: «تشد الغيبة».
- (۳) > ابو خالِد کابلی (کنکر) از خواصّ تربیت یافتگان و اصحابِ امام علی بن الحسین - علیهما السلام - است.
- نگر: جهاد الإمام السّجّاد علیه السلام، ط. دارالحدیث، ص ۱۲۸؛ نیز نگر: یادداشتِ سپسین، < دربارۀ این که «کنکر» نام ابو خالد است یا لقبِ او و...، نگر: مجمع الرجال، ۵/۷۸ >.
- (۴) > «أولو الأمر» مُصْطَلَحی قرآنی است که به طورِ تَحْتِ اللَّفْظی می توان آن را به «صاحبانِ امر» یا «دارندگانِ امر» برگردانید.
- مزید آگاهی را، دربارۀ این مُصْطَلَح، نگر: قاموس قرآن قرشی ۱/۱۱۰-۱۱۳؛ و: متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، تحقیق حسن المصطفوی، ص ۴۷ و ۴۸؛ و: المصطلحات الإسلامیة، العسکری، ۱۷۵-۱۷۹ >.
- (۶) > «باقر»، در لغت، به معنای شکافنده و کاوَنده (و نیز: روشن کننده و آشکار سازنده) است. نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱/۲۲۸؛ و: نُزهة النَّظَر، البدری، ص ۷۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹.
- و أمّا دربارۀ شَمّه‌ای از مراتبِ علمی آن حضرت، نگر: مناقب آلِ ابی طالب [علیهم السلام]، ابن شهر آشوب، ط. انتشاراتِ علامه، ۴/۱۹۵ - ۲۰۶ >.
- (۷) > یعنی: پاک و مُنَزّه و والا و برتر است <.
- (۸) چنین است، و گویا، صحیح، «سنانی» باشد.

- (۹) > در قرآن کریم (س ۳ ی ۴۹) به این مطلب تصریح شده است.
- خبر دادن از آنچه مردم در خانه‌هاشان اندوخته می‌دارند، در واقع، نمونه خبر دادن از امور نهانی است که پنهان‌کنندگان، هم نهان بودنش را می‌دانند، و هم بخودی خود و بی واسطه می‌توانند به صدق آن پی ببرند. نیز نگر: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق الحُسینیّ الأُمینیّ، ۴۸/۲ <.
- (۱۰) در بعض نسخ: «الا کنت أجمع علیه الاحببش برکابه فکنت ألقاه بهم».
- مُرَاد از «أحاببش» قریشیان‌اند زیرا هَمَّقَسَم به خداوند قَسَم یاد کردند و عهد بستند چندان که شبی بیارمَد و روزی روشن شود و حُبُشِی بر پای باشد، در برابر دیگران همدست و یکپارچه باشند.
- حُبُشِی - به ضمّ حاء و سکونِ باء و تشدیدِ یاءِ فُرودین - کوهی است بر شش میلی فُرودِ مکه؛ و این جماعت به نام آن کوه، «أحاببش فُریش» خوانده شدند.
- ابن إسحاق گفته است: أحاببش، بنی هَوْن بن حَزَیْمه و بنی حارث بن عبدمناة از کنانه و بنی مُصْطَلِق از حُزاعه بوده‌اند؛ و چون این قبیله‌ها به سببِ گِردآمدنشان «أحاببش» نام گرفتند، «تحببش» در سخن به معنایِ گردآوردن شد.
- > نیز نگر: لسان العرب؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار <.
- در بعض نسخ، بجای «الجموع»، «الزنج» آمده است.
- (۱۱) > «کنانه» یکی از قبایل بزرگ و مشهور عربِ مُضری که در اوایلِ اسلام، مرکز سکونت و دیار ایشان در حدودِ مکه بود، و اهمیّت ایشان از نظر عالمانِ اَنساب بیشتر از آن روست که قریش بدین قبیله وابسته است. علمایِ اَنساب ۱۴ شاخه برای این قبیله ذکر کرده‌اند که از معروف‌ترین آنها فُریش است.
- نگر: دائرة المعارفِ فارسی، ذیلِ «کنانه»؛ و نیز: مجمع البحرین طُرُیحی، إعداد محمود عادل، ۷۷/۴ <.
- (۱۲) > در متنِ عربیِ چهل حدیث و در طبعِ موردِ مراجعهٔ مؤلف از کمال الدّین، «بخزیک» است، و نه «بخزیک». ضبطِ ما (/ «بخزیک») مُسْتَنَد است به: پهلوان ۵۹۰/۱؛ و: کمره‌ای ۴۳۸/۱ <.
- (۱۳) در بعضِ نُسَخ، «ابن سبانه»، و در بعضِ نُسَخ، «ابن نسایه» آمده است.
- (۱۴) شیخ صدوق این حدیث را در تأییدِ سخنِ خویش یاد کرده است.
- (۱۵) کمال الدّین و تمام النّعمة / ۳۱۹ - ۳۲۹ >؛ و نگر: پهلوان، ۵۸۶/۱ - ۵۹۰؛ و: کمره‌ای، ۴۳۸ - ۴۳۵/۱ <.

حديث هشتم

نص إمام باقر - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ

أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ - فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ! إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - شَبَهَا مِنْ

خَمْسَةِ الرُّسُلِ:

يُونُسَ بْنَ مَتَّى، وَ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِمْ -:

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ.

وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -: فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ

عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ.

وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خِفَاءُ وَ لَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَذِنَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيَّدَهُ عَلَى عَدُوِّهِ.

وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَاخْتِلَافُ مَنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: مَا وُلِدَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ.

وَ أَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى (ص): فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِيَةَ، وَ أَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ وَ الرَّعْبِ، وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ.

وَ إِنْ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ، خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ، وَ خُرُوجُ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ، وَ صَيْحَةٌ فِي السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ. (۱)

(یعنی):

منقول است از محمد بن مسلم ثقفی طحان^(۲) که گفت:

بر ابوجعفر محمد بن علی باقر - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وارد شدم و می خواستم از او درباره قائم آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَالِيهِمْ - پرسم که خود آغاز کرد و به من فرمود:

ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مانندگیی به پنج تن

از پیامبران هست:

یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

أما مانندگی او به یونس بن متی، جوان بازگشتش از غیبت است پس از سالخوردهگی.

و أما مانندگی او به یوسف بن یعقوب - عَلَيْهِمَا السَّلَام -، پنهان بودنش از خواص و عوام همروزگار و نهان شدنش از برادران و پوشیدگی حال او بر پدرش است به رغم آن که مسافت میان او و پدرش و خاندانش و پیروانش اندک بود [و به هم نزدیک بودند].

و أما مانندگی او به موسی - علیه السَّلَام -، در دوام خوف وی و درازنای غیبتش و رنج شیعیان [/ پیروان] او از آزار و خوارداشتی است که پس از او می بینند، تا آنکه خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ظهور و نُصْرَتِ وی را اِذْنِ دِهْد و او را در برابر دشمنش یاری و نیرو بخشد.

و أما مانندگی او به عیسی - علیه السَّلَام -، در اختلاف کسانی است که درباره او اختلاف کردند، تا جایی که گروهی از ایشان گفتند: زاده نشد، و گروهی گفتند: بمرد، و گروهی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید.

و أما مانندگی او به نیایش، مصطفی (ص)، در خروج کردنش با شمشیر و به قتل آوردن دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و جبّاران و طاغوتهاست، و در آنکه او با شمشیر و هراس یاری رسانده شود و هیچ پرچمیش بازگردانده نیاید. (۳)

و همانا از نشانه های خروج او، خروج سفیانی از شام، و خروج یمانی [از یمن]، و بانگی در آسمان در ماه رمضان، و مُنَادِی است که از آسمان به نام او و پدرش ندا دردهد.

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة ۳۲۷ - ۳۲۸ > و: پهلوان، ۱/۵۹۷ و ۵۹۸؛ و: کمره‌ای، ۱/۴۴۳ <.
- (۲) > محمد بن مسلم بن زبّاح ثقفی طحّان را - که مردی فقیه و پرهیزگار و از اصحاب امام باقر و امام صادق - عَلَیْهِمَا السَّلَام - و از اصحاب اجماع بشمار است - ، از اوثق مردمان قلمداد کرده‌اند.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۲/۲۱۱ <.
- (۳) > کنایه از آن که هیچ شکست داده نمی‌شود.
- نظیر این تعبیر کنائی در نهج البلاغه‌ی شریف (خطبه ۱۰۲ / ترجمه شهیدی، ص ۹۴، و ترجمه علی اصغر فقیهی، ص ۱۹۴) هست <.

حديث نهم

نص إمام صادق - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

عن إبراهيم الكرخي قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَ إِنِّي
لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَ هُوَ غُلَامٌ،
فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : يَا إِبْرَاهِيمَ! أَمَا إِنَّهُ
[إِصْحَابُكَ مِنْ بَعْدِي، أَمَا لَيَهْلِكَنَّ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسْعَدُ فِيهِ] آخَرُونَ، فَلَعَنَّ اللَّهُ قَاتِلَهُ
وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ، أَمَا لَيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي
زَمَانِهِ، سَمِيَ جَدِّهِ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فَضَائِلِهِ [وَ] مَعْدِنَ الْإِمَامَةِ وَ
رَأْسَ الْحِكْمَةِ، يَقْتُلُهُ جَبَّارُ بَنِي فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبَ طَرِيفَةٍ حَسَدًا لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ
جَلَّ] بِالْغُ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا

مَهْدِيًّا، اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ؛ الْمُتَنْظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَذُبُّ عَنْهُ.

قال: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمِّيَّةَ، فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ؛ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَسْتَمَّ الْكَلَامَ، فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ قَابِلَ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ - وَهُوَ جَالِسٌ - فَقَالَ:

يَا إِبْرَاهِيمُ! هُوَ الْمُفْرِجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ. حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ!

قال إبراهيم: فما رجعت بشيءٍ أسرَّ من هذا لِقَلْبِي وَ لَا أَقَرَّ لِعَيْنِي...»^(۱)
(یعنی:

از ابراهیم گزخی^(۲) منقول است که گفت:

بر ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - وارد شدم. نزد او نشسته بودم که ابوالحسن موسی بن جعفر - علیهما السلام - درآمد و در آن زمان نوجوانی بود. به سوی او برخاستم و بوسیدمش و نشستم. ابو عبدالله - علیه السلام - فرمود: ای ابراهیم! بدان که او امام تو پس از من است، بدان که گروههایی درباره او به هلاکت افتند و دیگرانی به سعادت رسند؛ خداوند کُشنده او را لعنت کند و عذابِ روحش را دوچندان گرداناد! بدان که خدا بهترین زمینیان در روزگار خویش را از صُلْبِ او خارج می کند، وی همنام نیایش و وارث دانش و احکام و فضائل او و معدنِ امامت و رأسِ حکمت است، جَبَّارِ بَنِي قُلَانِ^(۳)، پس از شگفتیهای بدیع و دلاویزی که از او به ظهور رسد، از سرِ رشک، او را می کُشد، ولیک خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ -، هرچند مشرکان خوش ندارند، سررشته کار را به دست دارد. خداوند بازمانده دوازده پیشوای رهیافته را - که به کرامتِ خود مخصوص گردانیده و در

سرایِ پاکِ خویش^(۴) فرود آورده است - از صُلبِ او خارج می‌کند؛ مُنتَظِرِ دوازدهمین ایشان، چونان کسی است که پیشاپیشِ رسولِ خدا (ص) تیغ برکشیده از آن حضرت دفاع می‌کند.

[ابراهیمِ گرخی] گفت: در این هنگام مردی از دوستارانِ بنیِ اُمیّه درآمد و رشته سخن گسسته شد. یازده مرتبه به نزدِ ابو عبدالله - علیه السلام - باز آمدم تا از آن حضرت بخواهم سخن را تمام کنند، ولی نتوانستم، و چون سالِ آینده، یعنی سالِ دوم، در رسید، بر آن حضرت وارد شدم؛ نشسته بود و فرمود:

ای ابراهیم! او آنکس است که پس از تنگنائی سخت و بلائی دراز و ناشکیبی و بیم، غم و اندوه را از پیروانش بزدايد؛ پس خوشا کسی که آن زمان را دریابد. تو را بس است ای ابراهیم!

ابراهیم گفت: من هیچگاه چیزی که بیش از این مایه خوشدلی و روشنی دیده‌ام شود، به دست نیاورده‌ام!.

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة ۳۳۴/ - ۳۳۵ > و نگر: پهلوان، ۵/۲ و ۶؛ و: کمره‌ای، ۳/۲ و ۴؛ و: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۹۲ <.
- (۲) <درباره «ابراهیم (بن زیاد) گرخی»>، نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۳۳/۱ <.
- (۳) <«مقصود مأمون عباسی است» (مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۷۱) <.
- (۴) <این تعبیر «دار قدس» خداوند، باز هم در لسان سنت به کار رفته است. امیرمؤمنان - علیه السلام - در خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه شریف - که درباره «مکابیل» (پیمانها) است - (ترجمه شهیدی، ج ۳، ص ۱۲۸) فرموده است: «أَقْبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ؟» گفته‌اند که مُراد از این «دار قدس»، بهشت است (شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ط. دار إحياء التراث العربی (افست از روی چاپ چهارجلدی قدیم)، ۳۵۳/۲ <.

حديث دهم

نص إمام كاظم - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

- فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟

فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ^(١) وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَ

جَلَّ - وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ

أَمْدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا آخَرُونَ.

ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَ

الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أُمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً،

فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^(٢)

(یعنی:

از یونس بن عبدالرحمن^(۳) منقول است که گفت بر موسی بن جعفر - علیهما السلام - وارد شدم و به او گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا برپای دارنده حق توئی؟ فرمود: من برپای دارنده حق هستم، ولی آن برپای دارنده که زمین را از دشمنان خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - پاک کند، و همانگونه که زمین از جور و ستم پُر شده است آن را از دادگری پُر سازد، همانا پنجمین [نسل] از فرزندان من است؛ او را غیبتی است که بخاطر بیمناکی بر جانش دیر بی‌نجامد؛ در روزگار آن غیبت، گروههایی از دین بازگردند و گروههایی دیگر ثبات ورزند.

سپس آن حضرت - علیه السلام - فرمود:

ای خوشایانِ پیروانِ ما که در غیبتِ قائمِ ما به رشته ما چنگ درزده، و در دوستی ما و بیزاری از دشمنانمان ثابت قدم اند؛ آنان از ما آیند و ما از آنان؛ خوشنودند که ما پیشوایانِشانیم و خوشنودیم که ایشان پیروانمان اند. ای خوشایان، و باز، ای خوشایان! به خدا که ایشان روز رستاخیز در درجاتِ ما با ما هستند).

پینوشتها

- (۱) <در متن چاپی الأربعون حدیثاً، «و» نیست؛ از نسخه‌های پهلوان و کمره‌ای افزودیم.>
 - (۲) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۶۱/ <؛ پهلوان: ۴۳/۲ و ۴۴؛ کمره‌ای: ۳۰/۲>؛ شیخ ما، صدوق (ره)، راه از برای این حدیث، ذیلی هست؛ بدان مراجعه فرمائید.
 - (۳) <یونس بن عبدالرحمن از بزرگان امامیه است که در روزگار هشام بن عبدالملک زاده شده و از امام کاظم و امام رضا - صلوات الله و سلامه علیهما - روایت حدیث کرده است و گفته‌اند که امام رضا - علیه السلام - به او توجه و عنایت داشته‌اند. یونس را بیش از سی کتاب بوده است.>
- نگر: معالم العلماء، ص ۱۳۲؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۳۴۸/۲ و ۳۴۹.>

حديث يازدهم

نص إمام رضا - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دُعَيْلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ:
أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَّهَا:
مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَأَمْحَالَةٍ خَارِجٌ

يُقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ

وَ يَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقْمَاتِ

بَكَى الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي:
 يَا خُزَاعِي! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا
 الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟

فَقُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ! إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ
 وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا [كَمَا مِلْتُ جَوْرًا].

فَقَالَ: يَا دَعْبِلَ! الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ
 الْحَسَنُ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ
 لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ
 الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا.

وَأَمَّا «مَتَى»، فَاخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ - أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ
 - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيها لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً^(۱).

(يعنى:

از عبدالسلام بن صالح هروی^(۲) منقول است که گفت: از دعبل بن علی
 خُزاعی^(۳) شنیدم که می گوید: آن چکامه ام را که آغازش این است:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ^(۴)

بر سرورم، علی بن موسی الرضا - علیه السلام - انشاد^(۵) کردم؛ پس چون بدین

سروده‌ام رسیدم که:

خُرُوجُ إِمَامٍ لِمَحَالَّةِ خَارِجٍ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ
وَ يَجْزِي عَلَى النُّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ (۶)

إمام رضا - علیه السلام - سخت بگریست و سپس سر به سوی من برداشته، فرمود: ای خُزاعی! روح القدس (۷) این دو بیت را بر زبان تو رانده است. آیا می‌دانی که این امام کیست و کی قیام می‌کند؟

گفتم: نه، ای سرورم!، تنها شنیده‌ام که امامی از شما قیام می‌کند که زمین را از تباهی پاک می‌سازد و همانگونه که از جور پُر شده‌است آن را از عدل پُر می‌کند. فرمود: ای دَعِیل! امام پس از من، مُحَمَّد، پسر من، و پس از مُحَمَّد، پسرش، علی، و پس از علی، پسرش، حَسَن، و پس از حَسَن، پسرش، حَجَّتِ قائم است که در روزگار غَیْبَتش او را انتظار گشند و در روزگار ظُهُورش فرمانش بَرند، و اگر از دنیا جُز یک روز نمانده باشد، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - آن روز را چندان دراز گرداند که وی خروج کند و زمین را - همانگونه که از جور پُر شده است - از عدل پُر سازد.

و أمّا «کی» [= این که چه هنگام قیام خواهد کرد]، خَبَر دادن از «وقت» است؛ پدرم از پدرش برایم نقل کرد که او از پدرانش - عَلَيْهِمُ السَّلَام - نقل کرده است که به پیامبر (ص) گفته شد:

ای رسول خدا! قائم که از زاد و رود توست کی خروج می‌کند؟

آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود:

مَثَلِ آن، مَثَلِ رَسْتَاخِيزِ است که «آن را به هنگامش کسی جُز وی [= خداوند] آشکار نسازد. در آسمانها و زمین گران آمده است. جُز بناگهان بر شمایان

در نیاید» (۹).

صَدُوقِ أُمَّتٍ - قُدِّسَ سِرُّهُ - پس از نقل این خبر [در کمال الدین] گفته است: وَ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ خُرَاعِيٍّ رَأَى خَبْرَ دِيْغَرِيٍّ اسْتَكْتَفَى دَوَسْتِ دَارِمِ أَنْ رَأَى فِي هَذِهِ الْحَدِيثِ كَمَا كُنْتُ، بِيَاوَرَمِ. (۱۰)

[سپس نوشته:]

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بِمَرْوٍ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ قَصِيدَةً وَآلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُشْدَّهَا أَحَدًا قَبْلَكَ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : هَاتِيهَا.

فَأَشْدَّهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَسْرُورٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ:

أَرَى فِيئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ

بَكَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - وَقَالَ: صَدَقْتَ يَا خُرَاعِي!

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَىٰ وَتَرِيهِمْ

أَكْفَأَ عَنِ الْأُوتَارِ مُنْقِبَاتِ

جَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقْلِبُ كَفَّيْهِ - وَهُوَ يَقُولُ: أَجَلُ وَاللَّهِ مُنْقِبَاتِ.
فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا

وَ إِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

قَالَ لَهُ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَمِنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ.

فَلَمَّا انْتَهَىٰ إِلَىٰ قَوْلِهِ:

وَ قَبْرٍ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

قَالَ لَهُ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَفَلَا أَلْحِقُ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيِّنَتَيْنِ بِهِمَا تَمَامُ

قَصِيدَتِكَ؟

فَقَالَ: بَلَىٰ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

وَ قَبْرٍ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

تُوقَدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ

إِلَىٰ الْحَشْرِ حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

فَقَالَ دُعَيْلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَذَا الْقَبْرُ الَّذِي بِطُوسٍ قَبْرُ مَنْ هُوَ؟
فَقَالَ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - : قَبْرِي، وَ لَا تَنْقُضِي الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ
طُوسٌ مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ زُوَّارِي فِي غُرْبَتِي، أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بِطُوسٍ كَانَ
مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ.

ثُمَّ نَهَضَ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - بَعْدَ فَرَاغِ دُعَيْلٍ مِنْ إِنْشَادِهِ الْقَصِيدَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ
لَا يَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدَّارَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ خَرَجَ الْخَادِمُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ دِينَارٍ
رَضْوِيَّةً؛ فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ: اجْعَلْهَا فِي نَفَقَتِكَ، فَقَالَ دُعَيْلٌ: وَاللَّهِ مَا لِهَذَا
جِئْتُ، وَ لَا قُلْتُ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ طَمَعًا فِي شَيْءٍ يَصِلُ إِلَيَّ، وَ رَدَّ الصُّرَّةَ وَ سَأَلَ ثَوْبًا مِنْ
ثِيَابِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - لِيَتَبَرَّكَ بِهِ وَ يَتَشَرَّفَ.

فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - جُبَّةً خَزَّ مَعَ الصُّرَّةِ وَ قَالَ لِلْخَادِمِ:
قُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ [مَوْلَايَ]: خُذْ هَذِهِ الصُّرَّةَ فَإِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا تُرَاجِعْنِي
فِيهَا. فَأَخَذَ دُعَيْلٌ الصُّرَّةَ وَ الْجُبَّةَ وَ انْصَرَفَ.

وَ سَارَ مِنْ مَرَوْ فِي قَافِلَةٍ، فَلَمَّا بَلَغَ «مِيَانَ قَوْهَانَ» وَقَعَ عَلَيْهِمُ اللَّصُوصُ وَ أَخَذُوا
الْقَافِلَةَ بِأَسْرِهَا وَ كَتَفُوا أَهْلَهَا، وَ كَانَ دُعَيْلٌ فِي مَنِّ كُتِفَ، وَ مَلَكَ اللَّصُوصُ الْقَافِلَةَ وَ
جَعَلُوا يُقَسِّمُونَهَا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مُتَمَثِّلًا بِقَوْلِ دُعَيْلٍ مِنْ قَصِيدَتِهِ:
أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ

فَسَمِعَهُ دُعَيْلٌ فَقَالَ لَهُ: لِمَنْ هَذَا الْبَيْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: لِرَجُلٍ مِنْ خُرَاعَةَ يُقَالُ لَهُ: دُعَيْلٌ

بُنْ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ دِعْبِلٌ: فَإِنَّا دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِلُ هَذِهِ الْقَصِيدَةِ الَّتِي مِنْهَا هَذَا الْبَيْتُ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَأْسِهِمْ وَكَانَ يُصَلِّي عَلَى رَأْسِ تَلٍّ وَكَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَخْبَرَهُ فَبَجَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دِعْبِلٍ، قَالَ لَهُ: أَنْتَ دِعْبِلٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: أَنْشِدِ الْقَصِيدَةَ، فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَافَهُ وَكِتَافَ جَمِيعِ أَهْلِ الْقَافِلَةِ وَرَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ لِكِرَامَةِ دِعْبِلٍ.

وَ سَارَ دِعْبِلٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قُمَّ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قُمَّ أَنْ يُنْشِدَهُمُ الْقَصِيدَةَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ دِعْبِلُ الْمِنْبَرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصِيدَةَ، فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَالْخِلَعِ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَبْرُ الْجُبَّةِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَهَا مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَاْمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا لَهُ: فَبِعْنَا شَيْئًا مِنْهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ سَارَ عَنْ قُمَّ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتَاقِ الْبَلَدِ لَحِقَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ فَأَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ، فَرَجَعَ دِعْبِلٌ إِلَى قُمَّ، فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ، فَاْمْتَنَعَ الْأَحْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَصَوْا الْمَشَايخَ فِي أَمْرِهَا وَ قَالُوا لِدِعْبِلٍ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجُبَّةِ فَخُذْ ثَمَنَهَا أَلْفَ دِينَارٍ؛ فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا يَبَسَ مِنْ رَدِّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهَا، فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ فَأَعْطَوْهُ بَعْضَهَا وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ ثَمَنَ بَاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ.

وَ انْصَرَفَ دِعْبِلٌ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمِيعَ مَا كَانَ لَهُ فِي مَنْزِلِهِ فَبَاعَ الْمِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي كَانَ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَصَلَهُ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، كُلَّ دِينَارٍ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فِي يَدِهِ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَتَذَكَّرَ قَوْلَ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

«إِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا».

وَ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ لَهَا مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمَدَتْ رَمَدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطَّبِّ عَلَيْهَا، فَنَظَرُوا إِلَيْهَا فَقَالُوا: أَمَّا الْعَيْنُ الْيُمْنَى فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حِيلَةٌ وَقَدْ ذَهَبَتْ، وَأَمَّا الْيُسْرَى فَتَحْنُ نَعَالِجُهَا وَنَجْتَهُدُ وَنَرْجُو أَنْ تَسْلَمَ. فَأَغْتَمَّ دَعْبِلٌ لِذَلِكَ غَمًّا شَدِيدًا وَجَزَعَ عَلَيْهَا جَزَعًا عَظِيمًا. ثُمَّ إِنَّهُ ذَكَرَ مَا مَعَهُ مِنْ فَضْلَةِ الْجُبَّةِ فَمَسَحَهَا عَلَى عَيْنِي الْجَارِيَةِ وَعَصَبَهَا بِعَصَابَةٍ مِنْهَا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَتْ وَعَيْنَاهَا أَصَحُّ مِمَّا كَانَتْ إِنْ كَانَتْ لَيْسَ لَهَا أَثَرُ مَرَضٍ قَطُّ [بِبَرَكَةِ [مَوْلَانَا] أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱۱)].
(یعنی:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - كَمَا خَدَا مِنْ زَوْجِ خُشْنُودِ بَادٍ - مِنْ أَسَاتِيزِ نَقْلِ كَرْدِ وَأَوَّازِ جَدِّ وَجِي، إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، وَأَوَّازِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ هَرَوِيِّ نَقَلَ كَرْدِ اسْتَكْرَاهُ كَمَا كَتَبَ:

دَعْبِلُ بْنُ عَلِيِّ خُرَاعِي - كَمَا خَدَا مِنْ زَوْجِ خُشْنُودِ بَادٍ - فِي مَرُورِهِ بِأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَارْتَدَّ بِهِ وَأَوْكَبَتْ: أَيِ پَسْرِ رَسُولِ خَدَا! مِنْ دَرِبَارَةِ شَمَا چَكَا مَهْ أَيِ سُرُودِ هَامِ وَبِهِ جَانِ خُوِيَشْتَنِ سُوْكَندِ خُورْدِ كَمَا أَنَّ رَا پِيشِ از تُو بَرِ كَسِي اِنْشَادِ نَكْنَمِ. اِمَامِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَرَمُودَ: بِخَوَانِشِ.

دَعْبِلُ نِيْزًا رَا بَرِخَوَانْدَ:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنَزِلٌ وَحِيٌّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ (۱۲)

چون به این سروده‌اش رسید که:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ (۱۳)

أبو الحسن رضا - عليه السلام - گریست (۱۴) و گفت: راست گفتمی ای خُزاعی!
چون به این سروده‌اش رسید که:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَيَّ وَاتْرِيهِمْ

أَكْفَا عَنِ الْأُوتَارِ مُنْقِبَاتِ (۱۵)

أبو الحسن - عليه السلام - دستانش را زیر و زیر می فرمود و می گفت:
آری! به خدا قسم بسته (و بازکشیده) است. (۱۶)

چون به این سروده‌اش رسید که:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيهَا

وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي (۱۷)

إمام رضا - عليه السلام - فرمود: خداوند تو را در روز هراس مهین (۱۸) در امان
بداراد.

چون به این سروده‌اش رسید که:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ (۱۹)

إمام رضا - عليه السلام - فرمود: آیا بدین موضع دو بیت نيفزایم که بچکامه‌ات
بدانها کامل گردد؟

دَعِيلُ گُفْتُ: بيفزائيد، اي فرزندِ رسولِ خدا!

پس امام رضا - عليه السلام - فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

تُوقِّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَاقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفَرِّجُ عَنَّا أَلْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ (۲۰)

دِعْبِلِ گُفَت: ای فرزندِ رسولِ خدا! این قبر که در طوس است، قبرِ کیست؟
 امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: قبرِ من است، و دیرزمانی نخواهد گذشت که
 طوس محلّ آیند و رَوْنِدِ شِيعِيَانِ من و کسانی می شود که مرا در غُربتم زیارت
 می کنند. بدان که هرکس مرا در غُربتم در طوس زیارت کُند، در روزِ قیامت با من در
 پایه من و اُمُرزیده خواهد بود.

سپس، پس از آنکه دِعْبِلِ از برخواندنِ چکامه پیرداخت، امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام -
 برخاست و او را فرمود که بر جای خویش بماند؛ خود به خانه درون شد، و چون
 لختی گذشت، خادم از خانه بیرون شده به سوی دِعْبِلِ آمد و برایش یکصد دینارِ
 رَضَوِي (۲۱) بیاوَرَد و به او گفت: مولایم تو را می گوید: این را برای خود هزینه کن.
 دِعْبِلِ گُفَت: به خدا قَسَم از برای این نیامدم و این چکامه را به طمع آن نگفتم که
 چیزی به دست آورم. همیان زر را بازگرداند و جامه ای از جامه های امام رضا
 - عَلَيْهِ السَّلَام - را درخواست کرد تا بدان بَرکت و شرافت یابد.

امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام - جُبّه ای از خَز (۲۲) با همان همیان برای او فرستاد و به
 خادم فرمود: او را بگو: مولایم تو را می گوید: این همیان را بستان که زودا بدان
 نیازمند شوی و دیگر در این باره با من بگو مگو مکن. دِعْبِلِ همیان و جُبّه را برگرفت
 و بازگشت.

پس در کاروانی از مَروروان شد، و چون به «میان قوهان» (۲۳) رسید، دزدان بر
 ایشان دست یافتند، کاروان را بتمامی بگرفتند و دست کاروانیان را بر پشت
 کتفهایشان ببستند. دِعْبِلِ در شمار این دست بستگان بود. دزدان اموال کاروان را
 تصرف کردند و به تقسیم آن دست گشودند. مردی از این جماعت به سخن دِعْبِلِ
 در آن چکامه تَمَثُل کرد و خواند:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ (۲۴)

دِعْبِلِ آن را شنید و به او گفت: این بیت که راست؟ مرد به او گفت: مردی راست از قبیله خُزاعه که او را دِعْبِلِ بن علی خوانند. دِعْبِلِ او را گفت: دِعْبِلِ بن علی، سراینده این چکامه که این بیت از آن است، مَنَم. آن مرد به سوی سرکرده‌شان - که بر سر پشته‌ای نماز می‌گزارد و از شیعیان بود - شتافت و او را بی‌گانه‌انید. سرکرده راهزنان، خود، آمد، تا بالای سر دِعْبِلِ بایستاد. او را گفت: دِعْبِلِ توئی؟ گفت: آری. او را گفت: چکامه را برخوان. برخواند. پس دستان او و دستان همه کاروانیان را بگشود و به حرمت دِعْبِلِ هر آنچه را از کاروانیان ستانده بودند، به ایشان بازگردانید. دِعْبِلِ روان شد تا به قُم (۲۴) رسید. اهل قُم از او خواستند که چکامه را برایشان انشاد کند. ایشان را فرمود تا در مسجد جامع گرد آیند و چون گرد آمدند، دِعْبِلِ بر فراز منبر شد و چکامه را برایشان بخواند. مردمان اموال و خِلعت‌های بسیار به او صله دادند، و چون خبر جُبّه به ایشان رسیده بود، از او خواستند تا جُبّه را به هزار دینار بفروشد. از این کار سر باز زد. او را گفتند که پاره‌ای از آن را به هزار دینار بفروش. باز نپذیرفت و از قُم رهسپار شد. چون از سوادِ شهر بیرون شد، گروهی از جوانان عَرَب (۲۷) به او در رسیدند و جُبّه را از وی ستندند. پس دِعْبِلِ به قُم بازگشت و از ایشان خواست جُبّه را به او بازگردانند. جوانان از این کار سر باز زدند و در این باره سخن پیران را نیز نشنیدند و به دِعْبِلِ گفتند: به جُبّه دست نخواهی یافت؛ پس بهای آن را به هزار دینار بستان. دِعْبِلِ سخنشان را نپذیرفت، و چون از بازپس گرفتن جُبّه نومید شد، از ایشان درخواست که پاره‌ای از آن را به او بدهند. درخواستش را پذیرفتند و بهره‌ای از جُبّه را به او دادند و بهای باقی آن را به هزار دینار بندو پرداختند. هنگامی که دِعْبِلِ به زادبوم خویش بازگشت، دید دُزدان، هر آنچه را در خانه داشته است، برگرفته و برده‌اند. پس آن صد دینار را که امام رضا - علیه السلام - به او صله داده بود، به شیعیان فروخت و به هر دینار صد درهم ستد تا ده هزار درهم

در دستش گِرد آمد. پس سخنِ إمام رضا - علیه السّلام - را به یاد آورد که فرموده بود: «زودا بدان نیازمند شوی».

دِعْبِل را کنیزکی بود که در دلش جای داشت. کنیزک را دردِ چشمی سخت به هم رسید و دِعْبِل طبیبان را به بالینش حاضر آورد. چون درو نگریستند، گفتند: چشمِ راست را چاره‌ای نمی‌توانیم کرد و از دست شده، ولی چشمِ چپ را علاج می‌کنیم و می‌کوشیم و اُمیدِ آن داریم که به شود. دِعْبِل ازین روی سخت اندوهگین شد و ناشکیبی بسیار نمود. وانگهی باقیمانده‌ای را که از آن جُبه با خود داشت فرایاد آورد. پس آن را بر دو دیده کنیزک پساوید و از آغاز شب دستارگونه‌ای از آن را بر دیدگان او بست.

پامدادان دیدگانِ کنیزک از پیش هم بهتر و سالم‌تر شده بود، و به برکتِ سرورِ ما، اَبوالْحَسَن رضا - علیه السّلام -، پنداری هیچ نشان از بیماری در او نبود.

بینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۷۲ - ۳۷۳ >؛ و نگر: پهلوان: ۶۲/۲ - ۶۳؛ و: کمره‌ای، ۴۳/۲ و ۴۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفاری - مستفید، ۶۵۵/۲ - ۶۵۷ <.
- (۲) >أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی - هرچند در این که از خاصه است یا عامه، اختلاف است - ثقه و صحیح الحدیث است و از روایات احادیث حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - به شمار می‌رود. او را کتابی است.
- نگر: الموسوعة الرجالية المیسرة ۱/ ۴۷۹؛ و: مجمع الرجال، ۸۷/۴ و ۸۸ <.
- (۳) >دُعْبِل (أبو علی - یا: أبو جعفر - محمد بن علی بن زین خُزاعی / ۱۴۸ - ۲۴۵ یا ۲۴۶ ه. ق.)، شاعر بنام شیعی است که تبارش به «بُدَیْل بن وَرْقَاء» صحابی می‌رسد. خاندان او راوی حدیث و اهل شعر بودند. دُعْبِل روزگار چهارتن از پیشوایان معصوم (یعنی امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد) - علیهم السلام - را دریافت و در طرفداری از اهل بیت - علیهم السلام - راسخ و مُصِر بود. طبعاً این خوی و روش وی و آنچه در ستایش اهل بیت - علیهم السلام - و نکوهش دشمنانشان می‌شُرود، بسیاری از ارباب قدرت و عصیّت را از وی رنجیده خاطر و مُکَدَّر می‌ساخت. لذا بی سبب نبود که خود می‌گفت: سی سال است دارِ خود را بر دوش دارم!
- بلندآوازه‌ترین سروده وی «چکامه تائی» (التائیة) است که در ستایش اهل بیت - علیهم السلام - سروده و در تاریخ و ادب اسلامی - بویژه میان شیعیان - ارج و قداستی ویژه یافته است. این چکامه را جمعی از بزرگان شیعه - چون علامه مجلسی و سیدنعمه‌الله جزائری (رضوان الله علیهما) -، ترجمه و یا شرح کرده‌اند.

از دُعْبِل سه اثر می‌شناسیم: یکی طبقات الشعراء که مورد استفاده خطیب بغدادی و ابن عساکر و ابن خلیکان و... هم واقع شده. دیگر کتاب الواحده فی مناقب العرب و مثالبها؛ سدیکر دیوان اشعار وی که ابوبکر صولی در سیصد و زرقی گردآورده بود و تدوین دیگر آن از حمزة بن حسن اصفهانی است.

دُعْبِل خود راوی حدیث نیز هست. برخی از مُحَدِّثانِ سُنِّی اخبار وی را به سبب تشییش ضعیف قلمداد کرده‌اند ولی شیعیان احادیث او را معتبر می‌دانند و عالمان شیعه پاکی باور و درستی ایمان و صحیح احادیث وی را تصدیق کرده‌اند.

نگر:

الطَّلِیعة، السَّمَاوی، ۳۲۱/۱ - ۳۲۴؛ و: خاندان وحی [علیهم السَّلَام]، قُرَشِی، ص ۶۱۶ و ۶۱۷ و: دائرةالمعارف تشیع ۵۳۸/۷ - ۵۴۰؛ و: شعراء المناقب، ج. جهانبخش (دستنوشته مؤلف). <

(۴) > یعنی: (آن خانه‌ها) در سگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن گاه و حی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده <.

(۵) > در مورد «شعر»، مُراد از «إنشاء»، سرودن است، و مقصود از «إنشاد»، بر خواندن <.

(۶) > یعنی: (آنچه امید می‌دارم) خروج پیشوائی است که بی‌گمان خروج می‌کند و به نام خدا و با برکات فراوان قیام می‌نماید. در میان ما همه گونه‌های حق و باطل را از هم جدا و ممتاز می‌سازد و جزای نیک و بد می‌دهد <.

(۷) > مُراد از «روحُ الْقُدُّس» جبرئیل است. ظاهراً از حیث ساختار (إضافة «روح» به «قدس»)، نظیر تعابیری چون «حاتم الجود» (به معنای «حاتم جواد») و «زید الخیر» می‌باشد، و لذا به معنای «روح مُقَدَّس» است (نگر: مجمع‌البحرین ۲/۲۳۷ و ۲۳۸).

نیز نگر: قاموس قرآن قُرَشِی، ۱۳۱/۳ و ۱۳۲ <.

(۸) > درباره مدعی کسانی که به تعیین وقت ظهور می‌پردازند و پرهیزِ اهل بیت - علیهم السَّلَام - از تعیین وقت حتمی و مشخص، نگر: مرآة العقول، ۱۷۰/۴ - ۱۷۹؛ و: إلزام النَّاصِب، ۲۵۹/۱؛ و: موسوعة المصطفی و العترة (علیه و علیهم السَّلَام)، الشاکری، ۳۴۹/۱۷ - ۳۵۴ <.

(۹) > «لا یجلیها... بغثة»، بخشی از آیت ۱۸۷ از سوره هفتم قرآن کریم است <.

(۱۰) > طُرُقَه آن است که در عیون أخبار الرضا علیه السَّلَام هم پس از نقلِ خَبَرِ سپسین، خَبَرِ پیشین را با عبارتی از همین دست، آورده است. نگر: عیون أخبار الرضا علیه السَّلَام، با ترجمه غفاری - مُستفید، ۲ / ۶۵۵ <.

(۱۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۷۲ - ۳۷۶ >؛ و: نگر: پهلوان، ۶۳/۲ - ۶۹؛ و: کمره‌ای، ۴۴/۲ -

۴۸؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۶۴۹/۲ - ۶۵۵ <.

(۱۲) > یعنی: (آن خانه‌ها) درسگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن گاه وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده <.

(۱۳) > یعنی: فقیه ایشان را می بینم که در میان جز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فقیه که متعلق بدیشان است، تهی است.

توضیحاً می نویسم:

«فقیه» - در اصطلاح عالمان اسلامی - یعنی: غنیمت بی مشقت (مفردات الفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۶۵۰)، آنچه مسلمانان را بی جنگ و جهاد از اموال کفار فرادست آید (غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۲/۳، خراج و غنیمت (نزهة النظر، البدری، ص ۶۶۸).

«فقیه» از آن خدا و رسول و ذی القربی است (قاموس قرآن قرشی ۵/۲۱۵).

درباره «فقیه» همچنین، نگر: المصطلحات الإسلامیة، العلامة العسکری، جمع و تنظیم: سلیم الحسینی، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

در شعر دغیل، در واقع، «فقیه»، حکایتگر حقوق اهل بیت - علیهم السلام - است که غضب شده، اعم از «فقیه» و «امامت» (سنج: خاندان وحی [علیهم السلام]، قرشی، ص ۶۱۳).
نیز نگر: پیتوشت سپسین <.

(۱۴) > چنان که علامه مجلسی - رضوان الله علیه - نوشته است: «گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا. جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت» (بیست و پنج رساله فارسی، ص ۹۴).

در واقع، حقوق مالی و دنیوی اهل بیت - علیهم السلام - در ضمن حقوق بزرگ تر و سترگ تر ایشان و اُمّت عصب شد؛ از این رو، وجهه ای نمادین یافت که حکایت از غضب جمیع حقوق می کرد و مُلازم با گمراهی و پریشانی اُمّت بود. کسی که در احتجاجات مربوط به «فدک» و... تأمل کافی کند، در این معنا تردید نخواهد کرد.

دریغ و درد بنیادین از حیث هدایت مردم بود؛ مردمی که در پی آهواء و اغراض و ولایت این و آن رفته بودند ولی هدایتشان تنها به دست خاندان وحی - علیهم السلام - ممکن بود (نگر: الإرشاد، ط. مؤسسه آل البیت علیهم السلام ۱۶۷/۲ و ۱۶۸)، و رسالت بزرگ این خاندان نیز همین هدایتگری و نجاتبخشی بود <.

(۱۵) > یعنی: چون مورد ظلم و جنایت واقع شوند، دستهایی را به سوی کسانی که بر ایشان ظلم و جنایت روا داشته اند، دراز می کنند که از کین خواهی بسته (و بازکشیده) است (= کین نمی جوید) <.

- (۱۶) > فرمایش امام - علیه السلام - یا توجه به این بیتِ دُعْبَلِ است که در پینوشتِ پیشین ترجمه شد. <
- (۱۷) > در این جهان و در گذرِ روزان و شبان (به سببِ ولایِ اهلِ بیتِ رسالت - علیهم السلام -) در بیم به سر بُرده‌ام، ولی اُمید دارم پس از مرگ (بخاطرِ این ولا و عقیده) به امان دست یابم. <
- (۱۸) > «الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» - که ما به «هَرَّاسِ مِهین» ترجمه کرده‌ایم - تعبیری است و خِیانی و در قرآن کریم (س ۲۱ ی ۱۰۳) به کار رفته. <
- (۱۹) > یعنی: و قبری در بغداد است، متعلق به جانی پاک، که خداوند رحمان او را در غرفه‌های بهشت در میانِ رحمتِ خویش گرفته.
- می‌گویم: مُراد مرقِدِ مُطَهَّرِ حضرتِ موسی بن جعفر - علیهما السلام - است (نگر: خاندانِ وحی [علیهم السلام]، ص ۶۱۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفاری و مستفید، ۶۵۰/۲) که در «مقابرِ قریش» آن روزِ بغداد (/کاظمینِ امروز) به خاک سپارده شده‌اند. <
- (۲۰) > یعنی: و قبری در طوس است. چه مُصیبتی که تا حشر در اندرون آتش می‌افروزد، تا زمانی که خداوند قائمی را برانگیزد که نگرانی و اندوهانِ نَفْسِ گیر را از ما بزدايد. <
- (۲۱) > مُراد از «دینارِ رَضوی»، همان دینارهایی است که به نام مبارکِ امام رضا - علیه السلام - سکه زده بودند. نگر: خاندانِ وحی [علیهم السلام]، سیدعلی اکبرِ قُرَشی، ص ۶۱۵؛ و: دائرةالمعارفِ تشیع، ۵۳۹/۷. <
- (۲۲) > مُراد از «خز» و «جِبَّةُ خَز» - که باز هم ذکرِ عطایِ آن در روایاتِ آل‌البیت (علیهم السلام) رفته است (نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی ۳۹۸/۲) -، نه پارچه و جامه یکپارچه ابریشمینِ معروف در بعضِ اُدوار، بلکه پشمِ نوعی جانورِ آبی و بافته آن، یا یافته دیگری است (نگر: مجمع‌البحرین، اعداد محمود عادل، ۱ / ۶۴۱). <
- (۲۳) > به نظر می‌رسد «میان قوهان»، دگرگونه آوائی «میان کوهان» باشد. <
- (۲۴) > یعنی: «فئی» ایشان را می‌بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فِئتی که متعلق بدیشان است، تهی است. <
- (۲۵) > یکی از پژوهندگانِ هم‌روزگارِ ما می‌گوید:

باور ندارم که اینان، دزد - به معنای متعارف - بوده و راهزنی می‌کرده‌اند و پیشه ایشان سرقت بوده است؛ بلکه گمان می‌کنم اینان از گروه‌های مُعارض و استیزه‌گر با حکومتِ عبّاسی بوده‌اند که اوضاعِ سیاسی و اجتماعی ناگزیرشان کرده بوده است راه کاروانهایی را که از خراسان به دیگر جایها رهسپار می‌شده‌اند ببندند و بخاطرِ دفاع از باورهای خویش با ایشان

پیکار کنند. در غیر این صورت، چگونه ممکن است که مُجَبَّانِ أَهْلِ بَيْتٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - دزد و راهزن باشند؟ بهترین دلیل بر این مطلب آن است که سرگرده ایشان شاعرِ خاندانِ وحی - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - را گرامی می‌دازد و سروده او را از بر دارد و بِخَاطِرِ مَحَبَّتِ أَهْلِ بَيْتٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - اموالِ کاروانیان را به ایشان باز می‌گرداند.

(نقل به مضمون از: الفصول المهمة، تحقیق سامی الغریبی، ۲/۹۹۶، هامش).

می‌گویم:

البته، این احتمال، قابل توجه است، لیک باید ملحوظ ساخت که در بسیاری از موارد کسانی هم که واجد مراتب تقوائی و ایمانی و عملی تام و عالی نبوده‌اند، بر اثر پاره‌ای شایستگیها و توفیقات و به فعلیت رسیدن بعضی استعدادها، در برابر قرآن و عترت خضوع کرده و حتی از همین رهگذر به توبه نصوح رسیده‌اند. پاره‌ای از نگارشهای عارفانه و صوفیانه پیشینگان حکایات و روایاتی از حال و قال این مردمان در بر دارد.

این که از قبائل عرب مهاجر و باشندۀ آن نواحی گروهی راهزن و یا عیار و حتی فتوت پیشه برخاسته باشند و در عین رفتارهای عیارانه - که در حدود و ثغورش با مذهب اهل بیت (علیهم السّلام) در نمی‌سازد -، نوعی احساس تکریم نسبت به زاد و رود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - داشته باشند، غیر معقول نیست. تاریخ، از بسیاری از عامه و غیر شیعیان، رفتارهای احترام‌آمیزی از این دست حکایت کرده است.

آشنائی با شعرِ دُعْبَلِ نیز از برای چنین گروهی در خور استبعاد نیست؛ زیرا در فرهنگِ قبائل عرب دلبستگی به شعر در انحصارِ خواص نمی‌باشد؛ بلکه طبیعی است شعری که دُعْبَلِ در حضورِ امام رضا - علیه السّلام - خوانده، سرعت در میان توده‌ای از مردمان و قبائل عرب پیرامون مرو دهان به دهان گشته باشد و به گوش بسیاری از اعراب آن نواحی رسیده.

توضیح افزون بر این، تطویلِ بلاطائل است، زیرا گمان می‌کنم آشنائی با فرهنگ و آداب عرب و شیوه زندگی آن روزگار، جای «إِنْ قُلْتِ» و «قُلْتِ» زیادی باقی نگذارد؛ و اللّهُ أَعْلَمُ.

حديث دوازدهم

نص إمام جواد - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمَلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دَتُّهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرِمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتَهُ وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كُنْيَتُهُ وَهُوَ الَّذِي تُطَوِّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يَذَلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [وَ] يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ، ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱)؛ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَرْضَىٰ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -

قال عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ رَضِيَ؟

قال: يُلْقَىٰ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةُ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ فَأَحْرَقَهُمَا»^(۲).

(یعنی:

از عَبْدُ الْعَظِيمِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنِي^(۳) منقول است که گفت: به محمد بن علی بن موسی [یعنی: امام جواد] - علیهم السلام - گفتم: من امید دارم که شخص شما آن برپای دارنده (/ قائم) از خاندان محمد باشید که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از قسط و عدل پُر می سازد. امام - علیه السلام - فرمود: ای ابوالقاسم! هیچیک از ما نیست که برپای دارنده امر خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و راهنما به سوی دین خدا نباشد، ولیک آن برپای دارنده (/ قائم) که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - به وسیله او زمین را از اهل کُفر و انکار پاک می سازد و از عدل و قسط پُر می کند، هموست که ولادت او بر مردمان پوشیده باشد و خود او از چشم ایشان نهان گردد و نام بُردنش بر ایشان حرام باشد^(۴) و او هم نام و هم کنیه رسول خدا (ص) است و اوست که زمین از برایش درنور دیده آید^(۵)، و هر دشوار پیش او خوار گردد، و از دورترین جایهای زمین، از یارانش به شمار اهل بدر، سیصد و سیزده مرد، بر او گِرد آیند و این سخن خدای - عَزَّ وَجَلَّ - است که: «هرجا که

باشید خداوند همگی تان را بیاورد؛ که خداوند بر هر چیز تواناست»^(۶)؛ پس چون این شمار از اهلِ اِخْلَاص، از برای او گرد آیند، خداوند امرش را آشکار کند، و چون «عقد» - که ده هزار مرد است - برای او فراهم آید، به اِذْنِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - خروج کند و پیوسته دشمنانِ خدای را به قتل آرد تا جائی که خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - خشنود گردد.

عبدالعظیم گفت: او را گفتم: سرورم! چگونه بداند که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - خشنود شده است؟

فرمود: در دل او رَحْمَتِ اَفْکَنْد؛ و چون به مدینه درآید، لات و عزی را بیرون آرد و بسوزاند.

پینوشتها

- (۱) سورة بقره، آیه ۱۴۸.
- (۲) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۷۷ - ۳۷۸ >؛ و نگر: پهلوان، ۷۱/۲ و ۷۲؛ و: کمره‌ای، ۴۹/۲ و ۵۰؛ و نیز نگر: کفایة الأثر خزاز، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ و: الإحتجاج طبرسی، ۴۸۱/۲ و ۴۸۲، ط. أسوه؛ و: وسائل الشیعة، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۲۴۲/۱۶ و ۲۴۳؛ و: بحار الأنوار، ۳۲/۵۱ و ۱۵۷ و ۲۸۳/۵۲ (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، تفسیر نورالثقلین، تحقیق الرسولی المحلاتی، قم: المطبعة العلمیة، ۱۳۸/۱ و ۱۳۹؛ و: مستدرک الوسائل ۲۸۳/۱۲؛ و: موسوعة کلمات الإمام الجواد علیه‌السلام، ط. ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.<
- (۳) >أبو القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبیط الأكبر الإمام الحسن المجتبی - علیه‌السلام - (معروف به: عبدالعظیم حسنی)، از أعظم زاد و رود أمير مؤمنان و زهراي بتول - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِمَا - و از یاران بزرگوار و أرجدارِ امام جواد و امام هادی - علیهما‌السلام - بشمارست. برخی او را از أصحابِ امام هشتم - علیه‌السلام - نیز قلمداد کرده‌اند و احتمال این که به محضرِ امام عسکری - علیه‌السلام - هم شرفیاب شده باشد، نیرومند است.
- أئمة أطهار - علیهم‌السلام - او را گرامی می‌داشته‌اند.
- مرقد این بزرگوار در ری، از دیرباز زیارتگاهی مورد توجه و احترام و اعتبار بوده است، و در مأثور، زیارت آن جناب دارای پاداشی سترگ دانسته شده.
- این بزرگوار که در میان عموم ایرانیان به نام «شاهزاده عبدالعظیم» شهرت دارد، مُحدَثی جلیل به شمار می‌آید و از وی بیش از ۳۳ روایت در «کتب اربعه» آمده است.

حضرت عبدالعظیم کتابی به نام *خُطْبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ* تألیف کرده است که متأسفانه به دست ما نرسیده.

نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة ۱/۴۸۴؛ و: شرح حديث عرض دين، آية الله صافي گلپایگانی، ص ۳۶ و ۳۷؛ و: فهرس التراث ۱/۲۷۰ و ۲۷۱؛ و: مجمع الرجال ۴/۹۷ و ۹۸؛ و: خاندان وحی [عليهم السلام]، قُرَشِي، ص ۶۹۸ و ۶۹۹.

- (۴) <در باره پُرسمانِ حرمتِ نام بردن از آن حضرت، در پیشگفتارِ ترجمانِ سخن گفته شد.>
- (۵) <در این باره، نگر: متنِ حدیثِ ۳۲ و پینوشتِ ۶ در بخشِ پینوشت‌های همان حدیث.>
- (۶) <ترجمه همان بهره از آیتِ ۱۴۸ سوره بقره است که در متن پیامده بود. مرحوم فیض - رضوانُ الله علیه - در تفسیر صافی (تحقیق‌الأمینی، ۱/۳۰۱) - پس از اشاره به قولی که این عبارتِ شریفِ قرآنی را مربوط به حشرِ روزِ رستاخیز می‌داند - خاطر نشان می‌کند بنا بر اخبارِ اهلِ البیت - عليهم السلام -، مرادِ این عبارتِ قرآنی، اصحابِ حضرتِ مهدی - علیه السلام - اند که در آخر الزمان گردآورده می‌شوند.>

حدیث سیزدهم

نصّ إمامِ هادی - علیه السّلام - بر حضرتِ قائم (عج)

«عن (۱) الصُّقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - يَقُولُ:

إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.» (۲).

(یعنی):

از صُقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ (۳) منقول است که گفت: شنیدم علی بن محمد بن علی الرضا - علیهم السّلام - > یعنی: امام هادی - علیه السّلام - می فرمود:

همانا پیشوا پس از من، پسرم حسن است، و پس از حسن، پسرش قائم که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پر شده است، از قسط و عدل پر می سازد.

پینوشتها

- (۱) <در سند نسخه پهلوان و کمره‌ای بجای «عَنْ»، «حَدَّثَنَا» است.>
- (۲) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۸۳ <؛ پهلوان: ۷۹/۲ - ۸۰؛ و: کمره‌ای: ۵۵/۲.>
- (۳) <مراد صُفْرُ بنِ اَبی دَلْفِ کَرْحی است که باز هم از امام هادی - علیه السّلام - حدیث روایت کرده. نگر: الموسوعة الرّجالیة المیسرة، ۴۳۸/۱.>

حديث چهاردهم

نص إمام عسكري - عليه السلام - بر فرزندش،

حضرت قائم (عج)

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ [مِنْ] بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَلا يُخْلِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟ فَنهَضَ - عَلَيْهِ السَّلَام - مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلِيٌّ عَاتِقُهُ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ عَلِيٌّ حُجْبِهِ، مَا

عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَكُنِيَّتُهُ،
الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا.

يا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، وَ مَثَلُهُ
مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَاللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَاكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ
جَلَّ - عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ [فِيهَا] لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ! فَهَلْ مِنْ عِلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟
فَنَطَقَ الْغُلَامُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِلسَانِ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ:

أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يَا أَحْمَدُ
بْنَ إِسْحَاقَ!

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرُورًا فَرِحًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ
فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَيَّ، فَمَا السُّنَّةُ
الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طَوْلُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ!
قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطْوُلُ؟

قَالَ: إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَن هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ
اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَهْدَهُ لَوْلَايَتِنَا، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.
يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ
اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمْهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلِيَيْنَ. (۱)

(يعنى):

از أحمد بن إسحاق بن سعد اشعری (۲) منقول است که گفت:

بر أبو محمد حسن بن علی - عَلَیْهِمَا السَّلَام - وارد شدم و می خواستم از وی درباره جانشین پس از او بپرسم. خود آغاز به سخن فرمود و مرا گفت:

ای احمد بن اسحاق! خدای - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - از آنگاه که آدم - علیه السلام - را بیافریده تا آنگاه که رستاخیز بر پا شود، زمین را از حجتی که خدای را بر آفریدگانش باشد، خالی نگذاشته است و نمی گذارد؛ بدو بلا را از زمینیان می گرداند و بدو باران را فرو می بارد و بدو برکات زمین را بیرون می آرد.

احمد بن اسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه پس از تو کیست؟؛ امام - علیه السلام - شتابان برخاست و به خانه درون رفت؛ پس بیرون آمد و کودکی سه ساله بر دوش داشت که گوئی چهره اش ماه شب چهاردهم بود. آنگاه فرمود:

ای احمد بن اسحاق! اگر ارج و پایگاهی که نزد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و نزد حجت‌های او داری، نبوده، این پسر را به تو نشان نمی دادم. او همنام و هم کنیه‌ی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است؛ کسی که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از قسط و عدل پُر می سازد.

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این اُمَّت، مثل خضر - علیه السلام - است، و مثل او مثل ذوالقرنین^(۳) است. به خدا قسم او چنان غیبی داشته باشد که جز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را بر باور به امامت پایدار داشته و در آن روزگار به دعا برای تعجیل فرجش مَوْفَّق ساخته باشد، از هلاک رهائی نیابد.

احمد بن اسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای سرورم! آیا نشانه‌ای هست که دلم با آن آرام یابد؟ آن کودک - علیه السلام - به زبان عربی فصیح به سخن آمد و فرمود:

من اندوخته خداوند در زمین و کینستان از دشمنان اویم؛ ای احمد بن اسحاق!

پس از عیان دیدن در جستجوی نشانه مباش! (۴)

أحمد بن إسحاق گفت: شاد و حرّم بیرون آمدم و چون فردا شد، بازگشتم و به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! بخاطر آنچه بدان بر من منت نهادی، بس شادم؛ وانگهی آن سنت که از خضر و ذوالقرنین در وی هست چیست؟
فرمود: طول غیبت، ای أحمد!

گفتم: ای پسر رسول خدا! غیبت او به طول می انجامد؟

فرمود: به خدا قسم چنین است، تا آنجا که بیشترین معتقدان بدین امر (۵) از آن بازگردند و جز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - پیمان ولایت ما از او ستانده و ایمان را در دلش نگاشته و او را با جانمایه ای از جانب خود نیرو داده باشد (۶)، بر جای نماند.
ای أحمد بن إسحاق! این امری است از امر خدای، و سیری است از سیر خدای، و نهانی است از نهان خدای؛ پس آنچه به تو دادم بستان و پوشیده دار و از شاگردان باش تا فردا با ما در علیین (۷) باشی).

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۸۴ و ۳۸۵ >؛ و نگر: پهلوان، ۸۰/۲ - ۸۲؛ و: کمره‌ای، ۵۵/۲ - ۵۷ <.
- (۲) >أبو علی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعید أشعری از بزرگان شیعیان قم، ثقة و از خواص حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - است. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۴۸/۱ <.
- (۳) >در باره «ذوالقرنین» که در کتاب و سنت از او یاد شده است، بحثهای دامنه‌داری طرح گردیده (نگر: قاموس قرآن قرشی، ۳۱۲/۵ - ۳۱۹؛ و: مجمع البحرین ۴۹۴/۲ - ۴۹۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۲۴۶/۳؛ و: مرآة العقول ۱۵۸/۳ و ۱۵۹، و ۳۰۴/۴؛ و: دائرة المعارف تشیع ۶۰/۸ - ۶۳).
- در باره غیب ذوالقرنین، علی‌الخصوص، نگر: کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق غفاری، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق، صص ۳۹۳ - ۴۰۶؛ و: پهلوان ۹۳/۲ - ۱۱۶؛ و: کمره‌ای ۶۳/۲ - ۷۸ <.
- (۴) >مرحوم میر محمد صادق خاتون آبادی، این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «پس مَطلبُ اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۴۹).
- سالها پیش از او نیز مرحوم میرلوحی در کفایة المهدی - که به نظر می‌رسد مرجع مرحوم خاتون آبادی بوده است - اینگونه ترجمه نموده: «پس طلب مکن اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (گزیده کفایة المهدی، ص ۱۷۷).
- «لا تطلب أثراً بعدَ عین» در زبان عربی مثل است و به کسی گفته می‌شود که چیزی را که عیان

می‌بیند فرومی‌گذارد و در پی نشانه‌ای از آن برمی‌آید (نگر: أقرب الموارد، ذیل «عین»). <
(۵) >مُرَادُ مِنْ أَمْرِ، وَلَايَةِ وَ مَذْهَبٍ وَ مُعْتَقَدَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - اسْتِ. سَنَجِ:
مِرْآةُ الْعُقُولِ ۱/۹۳.<

(۶) <رجوع بفرمائید به متن حدیث چهارم و پینوشته‌های ۳ و ۴ از آن بخش.>

(۷) <درباره معنای واژه «عَلِيَّيْنَ» (/ «عَلِيَّوْنَ») - که در قرآن کریم (س ۸۳ ی ۱۸ و ۱۹) هم به کار رفته است - گفت و گوها در میان است.>

به قولی «عَلِيَّوْنَ» آسمان هفتم است که جایگاه ارواح مؤمنان است. به قولی بهشت است. به قولی بالاترین و شریف‌ترین جایگاه و مرتبه و نزدیک‌ترین پایگاه به خداوند متعال است. به قولی - بدین اعتبار که بهشت اصحابِ یمن با بهشتِ مقربان متفاوت است - بهشتِ اصحابِ یمن است. به قولی برترین پردیسه است...

نگر: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۳/۲۴۰؛ و: مرآة العقول ۴/۲۷۱؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۳/۹۱؛ و: قاموس قرآن قرشی ۵/۳۹ و ۴۰؛ و: مفردات ألفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقیق داودی، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.<

حديث پانزدهم

نصِ حضرتِ قائمِ (عج) بر خویشتن و ردِّ

آن حضرت بر جعفر بن علی

«عن الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ جَاءَهُ
بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ، وَ يُعَلِّمُهُ أَنَّهُ
الْقَيِّمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ
الْعُلُومِ كُلِّهَا.

قالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ - عَلَيْهِ
السَّلَامُ - وَ صَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرَجِهِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَانِي كِتَابُكَ - أَبْقَاكَ اللَّهُ! - وَ الْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ، وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي
بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَفَاطِهِ، وَ تَكَرَّرِ الْخَطَأِ فِيهِ، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ

لَوْ قَفَّتْ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا؛
أَبَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلْحَقِّ إِلَّا إِثْمَامًا، وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقًا، وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَىٰ بِمَا
أَذْكُرُهُ، وَ لِي عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ
مُخْتَلِفُونَ.

إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ
الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً، وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً، وَ سَأَبِينَ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ
شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

يا هذا! - يَرْحَمَكَ اللَّهُ! - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا، وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً،
بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ
- عَلَيْهِمُ السَّلَامَ - مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ
يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ
مَلَائِكَةً؛ بَايِنَ^(١) بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَ مَا
آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ، وَ الْبُرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ، وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ
النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا، وَ مِنْهُمْ^(٢) مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ
ثُعْبَانًا مُسِينًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ،
وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ

كَافَّةً، وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبَضَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا، وَجَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحْيَى بِهِمْ دِينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَنِي عَمِّهِمْ وَالْأَدْنِيِّينَ فَالْأَدْنِيِّينَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا، يُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمَخْجُوجِ، وَالْإِمَامَ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَجَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - كُلُّ أَحَدٍ، وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ.

وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أَدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءُ أَنْ يَتَمَّ دَعْوَاهُ؟! أَيْفَقِهِ فِي دِينِ اللَّهِ؟! فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَلا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطِيئَةٍ وَصَوَابٍ! أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَلا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا! أَمْ يَوْرَعُ؟! فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةَ الْفَرِضَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ، وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ، وَ هَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ وَ آثَارٌ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ! أَمْ بِأَيَّةٍ؟! فَلَيَاتِ بِهَا! أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقْمِهَا! أَمْ بِدَلَالَةٍ؟! فَلْيَذْكُرْهَا!

قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمَّ * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي
 بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ
 دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ
 النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (۳).

فَالْتَمِسْ - تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ! - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ اِمْتَحِنُهُ وَ سَلِّهِ
 عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا، أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا،
 لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَارِضُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ.

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ
 تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا
 فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ.

وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصَّنْعِ وَ الْوِلَايَةِ.

وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (۴).

(یعنی:

از شیخ صدوق، أحمد بن إسحاق بن سعد أشعری - که خدایش رحمت گنادر -
 منقول است که یکی از شیعیانِ امامی به شراغش آمد تا به وی خبر دهد جعفر بن
 علی نامه‌ای به او نوشته است تا خود را در آن به وی بشناساند و خبر دهد که پس از
 برادرش، متولی امر، اوست، و هرچه از علم حلال و حرام مورد نیازست و جز آن از
 جمیع علوم، نزد وی است.

أحمد بن إسحاق گفت: چون آن نامه را خواندم، نامه‌ای به صاحب الزمان - عَلَيْهِ السَّلَام - نوشتم و نامه جعفر را در میان نامه خویشان نهادم. پس در این باره چنین به من پاسخ رسید:

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه تو - که خدایت پایدار دارد! - و آن نامه که در میان آن نهاده بودی برسد و با همه اختلاف الفاظ و تکرار خطا در آن، از همه مضمونش آگاه شدم. تو هم اگر در آن تدبیر کرده بودی، پاره‌ای از آنچه را من دانستم، درمی‌یافتی.

خداوند، پروردگار جهانیان، را سپاس و ستایش فراوان که او را بر نیکوئی اش به ما و دینش وی بر ما هنبازی نباشد. خداوند از برای حق جز تمامت یافتن را خوش ندارد و از برای باطل جز نابودی را، و او هنگامی که در روزی گمان ناپذیر گرد آئیم، درباره آنچه یاد می‌کنم، بر من، و درباره آنچه می‌گویم، از برای من، بر شما، گواه است، و از ما درباره آنچه در آن اختلاف می‌کنیم پرسش می‌فرماید.

او از برای صاحب این نامه، نه بر کسی که نامه بدو نوشته شده و نه بر تو و نه بر احدی از جمیع مردمان، پیشوائی واجب و یا طاعت و یا ذممت قرار نداده است. برای شما لختی را تبیین خواهم کرد که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - بدان بسنده می‌کنید.

فلانی! - خدایت رحمت‌کنند! - خدای تعالی خَلَقَ را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است، بلکه ایشان را به قدرت خویش آفریده و از برای ایشان گوش و چشم و دل و خِرَد قرار داده است. آنگاه پیامبران را به تبشیر و انذار برانگیخته که ایشان را به طاعت وی فرمان دهند و از معصیتش نهی کنند و آنچه درباره آفریدگارشان و دینشان ندانسته‌اند به ایشان بشناسانند، و برایشان کتابی فرو فرستاد و فرشتگانی را به سویشان روانه کرد. میان ایشان <یعنی: پیامبران - عَلَيْهِمُ السَّلَام - > و کسانی که ایشان را به سویشان برانگیخت <یعنی: مردم عادی > با فضلی که

ایشان را بر آنان نهاد و دلائل آشکار و براهین تابناک و نشانه‌های پیروزمندی که به ایشان داد، فرق گذاشت. چه، از ایشان است، کسی که آتش را بر او سرد و بی‌گزند ساخت و او را دوست گرفت، و کسی که با او <بی‌میانجی> سخن گفت و عصای او را به صورت اژدهائی آشکار درآورد، و کسی که به اذن خداوند مُردگان را زنده کرد و نابینای مادرزاد و پسر را به اذن خداوند تندُرست گردانید، و کسی که زبان پرندگان‌اش درآموخت و همه چیز داده شد.

آنگاه محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را به عنوان رحمتی از برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با او تمام کرد و پیامبرانش را به وی ختم نمود و او را به سوی همهٔ مردمان فرستاد، و بدانسان که شد و رخ داد صدقِ او را آشکار و آیات و علاماتِ خویش را تبیین فرمود. آنگاه پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را سُتوده و نیکبخت به آن جهان بُرد و دلها داغدار شد و پس از وی کار را به برادر و پسرِ عم و وصی و وارثش، علی بن ابی طالب - علیه السّلام -، و سپس به اوصیائی که از فرزندان اویند، یکی پس از دیگری، سپرد. به وسیلهٔ ایشان دین خود را زنده کرد و فروغِ خویش را تمام گردانید و میان ایشان و برادران و عموزادگان و دیگر خویشاوندان دورتر و دورتر ایشان تفاوتی آشکار نهاد که حُجَّت از مَحْجُوج^(۵) و امام از مأموم بدان بازشناخته می‌شود. بدین ترتیب که ایشان را از گناهان معصوم و از عُیُوب مُبَرِّئ و از ریم^(۶) مُطَهَّر و از اشتباه مُنَزَّه ساخته و گنجورانِ دانشِ خویش و دِیعتگاهِ حکمتِ خود و جایگاهِ سرّش قرار داده و با دلائل یاریشان کرده است. اگر چنین نبود، مردمان یکسان می‌بودند و هر کسی مُدَّعی امرِ خدائی - عَزَّ وَجَلَّ - می‌شد، و نه حق از باطل و نه عالم از جاهل بازشناخته نمی‌آمد.

این باطل اندیشِ دروغ‌بند بر خداوند، با آنچه مدّعی‌اش شده، ادّعی دروغ کرده است، و نمی‌داند به چه صورتی امید دارد مدّعی‌اش به مقصود رسد؟! آیا به واسطهٔ

شناختی در باب دین خدا؟! که به خدا قسم هیچ حلالی را از حرام باز نمی شناسد و میانِ خطا و صواب فرق نمی نهد! یا به واسطه معلوماتی؟! که البته هیچ حقی را از باطل و هیچ مُحکَمی را از مُتشابه باز نمی داند و از حدّ نماز و وقت آن نیز آگاه نیست! یا به پارسایی؟! که خدا گواه است او نماز واجب را چهل روز ترک کرده بود و به پندار خود با این کار در پی تردستی بود، و چه بسا خبر آن به شما رسیده باشد؛ آن ظرفهای مُسکِر او برپاست و آثارِ سرپیچی اش از فرمانهای خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - مشهور و برجاست! یا به آیه ای؟! که باید بیارَدش! یا به حجّتی؟! که باید اقامه کند! یا به دلالتی؟! که باید خاطر نشان نماید!

خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - در کتاب خود گفته است: «به نام خداوند بخشنده مهربان * حاکم میم. * فرورستان این کتاب از خدای پیروزمند استوارکار است * آسمانها و زمین و آنچه را در میانشان است، مُجز به حق و سر رسیدی مُعین نیافریدیم، و کسانی که کُفر ورزیدند از آنچه بدان بیم داده شدند رویگردانند * بگو: آیا آنچه را مُجز خداوند می خوانید دیده اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده اند؟ یا ایشان را در آسمانها هَنبازی هست؟ اگر راستگو هستید، برای من کتابی از پیش از این یا نشانه ای از دانشی بیاورید * کیست گمراه تر از آنکس که کسی مُجز خداوند را می خواند که تا روز رستاخیز پاسخش ندهد، و آنان خود از خواندن ایشان غافل اند * و چون مردمان گرد آورده شوند، ایشان را دشمن باشند و از پُرسششان بیزار باشند».

پس تو - که خداوند کامیابت بدارد! - آنچه را با تو گفتم از این ستمران بخواه و بیازمائش و از او درباره آیه ای از کتاب خدا پُرسش کن که تفسیرش کند، یا درباره نمازی واجب که حدود آن را و آنچه را در آن واجب است تبیین نماید؛ تا حال و پایگاهش را بدانی و کاستی و کمبودش برایت آشکار شود، و خداوند او را بسنده است.

خداوند حق را از برایِ اهلِ آن پاس داشته و در جایگاهِ خود استقرار بخشیده است، و خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - نپسندیده که پس از حَسَن و حُسَین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - امامت در دو برادر باشد. آنگاه که خداوند ما را اِذِنِ سَخِن دهد حق آشکار می شود و باطل ناپدید می گردد و از شما دست برمی دارد.

کفایت و کردارِ نیکو و ولایت را از خدا مسألت دارم.

و خداوند ما را بس است و نیکوکارسازی است. و درودِ خداوند بر محمّد و خاندانِ محمّد باد!

پینوشتها

- (۱) <در متن عربیِ چهل حدیث، و در مأخذ آن - یعنی: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه -، «بائین» است؛ که به پندارِ راقم این سطور معنای روشن و معقولی ندارد. در مقابل، در الإحتجاج طبرسی (ط. أعلمی، ص ۴۰۸)، «باین» آمده است، و ما همین ضبط را در متن بیاوردیم.
- در چاپ جدید الغیبه طوسی (ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۸۸) اگرچه در متن «بائین» ضبط شده، در هامش، ضبط سه دستنویست از نسخه‌های مورد رجوعشان را «بائن» گزارش کرده‌اند؛ فتأمل.
- این کاربرد «بائین» سنجیدنی است با کاربرد «مباین» (اسم مفعول «باین»). در عبارتی از نهج البلاغه شریف:
- «... و مباین بین محارمه...» (یعنی:... در قرآن میان کارهای حرام فرق گذاشته شده / نگر: نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، ص ۲۴). <
- (۲) <در متن عربیِ چهل حدیث و مأخذ آن - یعنی: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه (ص ۱۷۵) - «منه» است. <
- (۳) <س ۴۶ (الأخفاف)، ی ۱ - ۶. <
- (۴) الغیبه شیخ / ۱۷۴ - ۱۷۶ > و نگر: الإحتجاج طبرسی، ط. أعلمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹؛ و: معادن الحکمة، ۲/ ۲۷۵ - ۲۷۸؛ و: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی) ۱۹۳/۵۳ - ۱۹۶ (به نقل از الغیبه). در شرح و ترجمه إحتجاج که نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی در سده دهم نوشته، مع الأسف ترجمه نامه آورده نشده و طبع متن آن نیز طرز مطلوبی ندارد. نگر: ط. کتابفروشی

مرتضوی، ۲۸۷/۴ - ۲۸۹. <

(۵) <«مَحْجُوج» یعنی: مغلوب به دلیل، شکست یافته به حجت، کسی که در احتجاج مغلوب گردیده است.

نیز نگر: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۱۴۷.

چون کاربرد این واژه در نثر فنی پارسی پیشینه دارد - و دست کم در مرزبان نامه به کار رفته است -، نیازی به معادل یابی متکلفانه - وای بسا ناکام و نارسا - برای آن ندیدیم. <

(۶) <«ریم» واژه کهن پارسی است که در معنای چرک و پلیدی و «دَنَس» عربی به کار رفته. <

حدیث شانزدهم

حضرت قائم (عج) از فرزندان امیرمؤمنان

— علیه السلام — است

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -:

إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ
الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا
إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْلَاكَ الْقَائِمُ غَيْبَةٌ؟

قَالَ: إِي وَ رَبِّي، لِيَمْحَضَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ

مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيُّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ

فِي أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - كُفْرٌ» (١).

(يعنى:

از ابن عباس منقول است كه گفت: رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: على

إمامِ أُمَّتٍ من پس از من است، و قائمِ مُنْتَظَرٍ که چون ظهور کنند زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از عدل و قِسْطِ پُر می سازد، از فرزندانِ اوست. قَسَم به آنکه مرا بحق به عنوانِ بشیر و نذیر برانگیخت که کسانی که در روزگارِ غَیْبَتِ او در اعتقاد به امامتش استوار پبایند، از کبریتِ أَحْمَرِ کمیاب ترند. (۲)

پس جابر بن عبد الله أنصاری رو به آن حضرت برخاسته گفت:

ای رسولِ خدا! آیا فرزندِ تو، قائم، را غَیْبَتِی هست؟

فرمود: آری، قَسَم به پروردگarem که همانا مؤمنان را می پالاید و کافران را نابود می کند. ای جابر! این امر از امرِ خدا و سِرِّی از سِرِّ خداست که از بندگانِ خدا فروپوشیده است. مبادا در آن شک کنی که شک در امرِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ -، کُفْر است. (۳).

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر / ۱۸۸ به نقل از ینایع المودّة / ۴۹۴ > و نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۱۴۲/۲ و ۱۴۳؛ و: فرائد السّمطين، ط. محمودی، ۳۳۵/۲ و ۳۳۶؛ و: کمال الدّین و تمام النعمه ی ط. پهلوان ۵۳۷/۱.
- در چاپ جدید ینایع المودّة (ط. أسوه)، حدیث مورد بحث را، نگر در: ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۸ <.
- (۲) > «الأعزّ من الكبریت الأحمّر» (/ کمیاب تر از کبریت اُحمر)، مثلی است که در مورد چیزهای بسیار بسیار کمیاب به کار می‌رود.
- در چیستی «کبریت اُحمر» - که بسان یک مثل و نماد در عربی و فارسی استعمال شده - آراء و اقوال، مختلف است، و برخی گفته‌اند که اصلاً وجود خارجی ندارد و صرفاً تصوّری ذهنی است. به هر روی، آنچه در حدیث هست، به کارگیری اصطلاحی مفهوم برای مخاطبان عربی زبان است و اصل ماهیت کبریت اُحمر - هرچه باشد - موضوعیتی ندارد. به عبارت دیگر، «کبریت اُحمر»، نماد زبانی هر چیز بغایت نادر و کمیاب است و لزوماً این که خود آن چیست مورد اعتنای گوینده و شنونده نیست.
- نیز نگر: مرآة العقول ۲۸۵/۹؛ و: مجمع البحرین طرّیحی، إعداد محمود عادل، ۱۲/۴؛ و: فرائد اللّال فی مجمع الأمثال، الطّرابلسی، ۳۵/۲ <.

حدیثِ هفدهم

حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ سرورِ زنانِ
جهان - علیها السلام - است

«عن سعید بن المسيّب يقول: سمعتُ أمَّ سلمة تقول: سمعتُ النَّبِيَّ (ص) يذُكُرُ
المَهْدِيَّ فقال: نَعَمْ هُوَ حَقٌّ وَ هُوَ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ.
و عَنْهُ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَهْدِيَّ
فَقَالَ: هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.»^(۱)
(یعنی:

سعید بن مسیب^(۲) می گوید: شنیدم که امّ سلمه^(۳) می گفت: از پیامبر (ص)
شنیدم که مهدی را یاد می کرد و فرمود: آری، او حق است، و او از پسران [/ نسل]
فاطمه است.

و از همو^(۴) منقول است که از امّ سلمه - که خدا از وی خشنود باد - نقل کرد که
گفته: رسول خدا (ص) مهدی را یاد کرد و فرمود: او از فرزندان [/ نسل] فاطمه
است.)

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر < علیه السلام > / ۱۹۱، به نقل از المستدرک علی الصحیحین ۵۵۷/۴؛ صاحب البیان فی أخبار صاحب الزمان < علیه السلام > نیز این روایت را از سنن ابن ماجه و أبی داود نقل کرده و گفته است: این حدیثی «حسن» و «صحیح» است / ۹۲ و ۹۳.
- (۲) < أبو محمد سعید بن مسیب مخزومی (۱۳ - ۹۴ هـ. ق.) از نامداران تابعان و فقیهان مدینه بشمارست که نزد اهل تسنن پایگاهی بلند دارد.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/ ۳۹۰؛ و: شذرات الذهب، ۱/ ۱۰۲ و ۱۰۳.
- (۳) < أم المؤمنین، أم سلمة، از ارجمندترین بانوان اسلام و برترین همسر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله -، پس از أم المؤمنین، خدیجه کبری - سلام الله علیها -، است.
- نام این بانو، هند، و پدرش، أمیة بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، و مادرش، عاتکه دختر عبدالمطلب بود. إرادت و محبت فراوان به زاد و رود معصوم پیامبر - صلی الله علیه و آله - داشت و آمین اهل بیت - علیهم السلام - بود.
- گفته اند که وفات أم سلمة به سال ۶۳ هـ. ق. رخ داد.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۲/ ۴۷۲؛ و: سفینه البحار، ط. أسوه، ۴/ ۲۲۷ - ۲۲۹.
- (۴) < یعنی همان سعید بن مسیب >.

حديث هجدهم

حضرت قائم (عج) از فرزندان سبطین

— علیهما السلام — است^(۱)

«عَلَّمَ الْهُدَى الْمُرْتَضَى بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيِّ، وَ أَخْبَرَنَا الْحَافِظُ أَبُو الْحَجَّاجِ يُونُسُ بْنُ خَلِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْدٍ الْكَرَّانِيِّ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوزْدَانِيَّةِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ رَبْدَةَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زُرَيْقِ بْنِ جَامِعِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي شَكَاتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - عِنْدَ رَأْسِهِ.

قال: فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - طَرْفَهُ إِلَيْهَا، قال: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟
فَقَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.

فقال: يا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ - يا فَاطِمَةُ! - ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا:

أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَ أَنَا أَبُوكَ،
وَ وَصِيَّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ بَعْلُكَ،
> وَ شَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ حَمْرَةُ بَنِي
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمُّ أَبِيكَ وَ عَمُّ بَعْلِكَ، < (٢)

وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ أَخْضَرَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ
عَمِّ أَبِيكَ وَ أَخُو بَعْلِكَ،

وَ مِنَّا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ
الْجَنَّةِ،

وَ أَبُوهُمَا - وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - خَيْرٌ مِنْهُمَا،

یا فاطمة، و الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا
هَرَجًا وَ مَرْجًا^(۳)، وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَ أَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ،
فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَ لَا صَغِيرَ يُوقِرُ كَبِيرًا، يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ
حُصُونِ الضَّلَالَةِ وَ قُلُوبًا غُلْفًا، يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمتُ بِهِ فِي
أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَ يَمَلَأُ الدُّنْيَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا.

یا فاطمة! لا تَحْزَنِي وَ لَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بِكَ وَ أَرْأَفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَ
ذَلِكَ لِمَكَانِكَ مِنِّي وَ مَوَاقِعِكَ مِن قَلْبِي، وَ زَوْجِكَ اللَّهُ زَوْجَكَ وَ هُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ
بَيْتِكَ حَسَبًا، وَ أَكْرَمُهُمْ مَنْصَبًا، وَ أَرْحَمُهُم بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَعْدَلُهُم بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَبْصَرُهُم
بِالْقَضِيَّةِ.

وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَكُونِي أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

قال علي - عليه السلام - : فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ -

لَمْ تَبْقَ فَاطِمَةٌ - عَلَيْهَا السَّلَام - بَعْدَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ -
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ سَلَّمَ .».

(يعني:

عَلَمُ الْهُدَى مَرْتَضَى بن أحمد بن محمد بن جعفر بن زيد بن جعفر بن محمد بن
أحمد بن محمد بن حسين بن إسحاق بن الإمام جعفر الصادق <عليه السلام> از
أبو الفرج يحيى بن محمود ثقفى نقل کرده و او از أبو علي حسن بن أحمد حداد، و او
از أبو نعيم أحمد بن عبد الله اصفهاني و او از حافظ أبو القاسم سليمان بن أحمد
طبراني نقل کرده است؛ همچنين حافظ أبو الحجاج يوسف بن خليل از محمد بن

أبی زید کزانی نقل کرده و او از فاطمه جوزدانیّه دختر عبدالله، و او از ابوبکر بن ربه و او از حافظ ابوالقاسم طبرانی، که وی از محمد بن زریق بن جامع بصری نقل کرده و او از هیشم بن حبیب و او از سفیان بن عیینه و او از علی هلالی و او از پدرش نقل کرده است که گفت:

در زمان آن بیماری رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - که بدان وفات فرمود، بر آن حضرت وارد شدم و فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - نزدیکِ سرِ آن حضرت بود.

راوی گفت: فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - بگریست تا جایی که صدایش بلند شد و رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - چشم به سوی وی گردانید. فرمود: عزیزم، فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

گفت: از ضایع شدن پس از شما می ترسم. (۴)

فرمود: عزیزم! آیا ندانستی که خدای - تعالی - یکبار به زمین نظری افکند و پدرت را برگزید و به پیامبری خویش برانگیخت؛ آنگاه یکبار دیگر نظر افکند و شویت را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را - ای فاطمه! - به همسری او درآورم؛ و ما خاندانی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما داده است که پیش از ما به کسی نداده و پس از ما نیز نخواهد داد:

من - که پدر توأم - خاتم پیامبران و گرامی ترین پیامبران نزد خداوند و محبوب ترین آفریدگان پیش خداوند هستم.

و وصیّم - که شوی توست - بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد خداست. و شهید ما - که حمزه بن عبدالمطلب، عم پدر تو و عم شوی تو، است - بهترین شهیدان و محبوب ترین ایشان نزد خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - است.

و آنکه دو بال سبز دارد و در هر جای بهشت که بخواهد به همراه فرشتگان پرواز

می‌کُند، از ماست، و او پسر عمِّ پدرت و برادرِ شویِ توست.
و دو سَبِطِ^(۵) این اُمَّت - که دو پسرِ تو، حَسَن و حُسَین، اند - از ما هستند و آن دو
سَرورِانِ جوانانِ بهشتی اند.

و پدرشان - به آنکه مرا بحق برانگیخت - از آن دو بهترست.
ای فاطِمَه! قَسَم به آنکه مرا بحق برانگیخت مَهْدِیِ این اُمَّت از نسلِ این دو
است. چون دنیا آشفته و دَرهم و بَرهم گردد و فتنه‌ها از پس یکدیگر آیند و راهها
بُریده شَوَند^(۶) و بعضی بر بعضی دیگر یورش آورَند، چنان که نه کبیر بر صغیر دل
بسوزاند و نه صغیر کبیر را حُرمت نهد، خداوند در این هنگام از نسلِ این دو کسی را
برانگیزد که دژهایِ گمراهی و دل‌هایی نامختون^(۷) را فتح کند. در آخرِ زمان همانگونه
که من در آغازِ زمان^(۸) به کارِ دین قیام کردم، به کارِ دین قیام کند، و دنیا را همانگونه
که از جورِ پُر شده است، از عدلِ پُر سازد.

ای فاطِمَه! اندوهگین مباش و مَکِزِی که خدائی تعالی از من بر تو دلسوزتر و
مهربان‌تر است و این به خاطرِ پایگاهِ تو نسبت به من و جایگاهی است که در دلِ من
داری. این خدا بود که تو را به ازدواجِ همسرت درآورد که به حَسَبِ ارجمندترین
خاندانت و به منصبِ گرامی‌ترین و در بابِ رَعِیَّتِ دلسوزترین و در مُساوات
عادل‌ترین و در قضایا و احکام دیده‌ورترین ایشان است.^(۹)

از پروردگارم نیز خواسته‌ام نخستین کسی از خاندانم باشی که به من مُلْحَق
می‌شوی.

علی - علیه السّلام - گفت: چون پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - درگذشت،
فاطمَه - علیها السّلام - تنها هفتاد و پنج روز پس از آن حضرت بی‌پایید و سپس
خداوند او را بدان حضرت مُلْحَق فرمود - درود و سلامِ خدا بر هردوی ایشان باد! -
گنجی گوید: صَاحِبِ حِلَّةِ الْأَوْلِيَاءِ در آن کتابش که ذکر نعتِ المهدی علیه السّلام نام

دارد، اینچنین آورده و طبرانی، پیرِ اهلِ این فن، آن را در المعجم الکبیر نقل کرده است (پایان سخن گنجی).

صاحبِ کشف الغمّه هم آن را در کتابش از چهل حدیثِ حافظِ ابو نعیم روایت کرده است. صاحبِ المهدی نیز در فصلِ سومِ بابِ نهمِ کتابش آن را از عقد الدرر و صاحبِ عقد از کتابِ صفة المهدیِ ابو نعیم، از علی بن هلال و او از پدرش به همین نحو تا عبارتِ «كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا» نقل کرده است. در ینابیع المودة (ص ۴۳۶) هم بخشی از این حدیث به نقل از جواهر العقدين آمده که در آنجا از فرائد السمطين منقول بوده است. صاحبِ ینابیع خاطر نشان کرده است که در صواعق هم آنچه در جواهر العقدين یاد شده است، آمده. صاحبِ غایة المرام هم آن را از طریقِ اربعین از علی بن بلال و او از پدرش نقل کرده است. صاحبِ البرهان فی علاماتِ مهدیِ آخر الزمان هم در بابِ دوم، از عبارتِ «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا» تا عبارتِ «كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا» را، به نقل از المعجم الکبیر طبرانی و ابو نعیم، از علیِ هلالی، روایت نموده. (۱۰).

بینوشتها

- (۱) آن حضرت از این رو از فرزندانِ سِبْطِیْن - علیهما السَّلام - به شمار می‌رود که مادرِ امامِ باقرِ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین - علیهم السَّلام -، فاطمه دخترِ سِبْطِ اکبر، امامِ حَسَنِ مجتبی - علیه السَّلام -، است. پس حضرتِ باقر و امامانِ پس از آن حضرت تا حضرتِ مهدی - علیه السَّلام - از نسلِ امامِ حَسَن و امامِ حُسَین - عَلَیْهِمَا السَّلام - اند.
- (۲) > هرچند این عبارت در متنِ عربیِ چهل حدیثِ آقایِ نجفی و منتخب‌الآثر - که مأخذِ ایشان است - نیامده، بودنش لازم به نظر می‌رسد. ما آن را از کشف‌الغمه (ط. مکتبه بنی‌هاشمی، ۴۶۸/۲) برگرفتیم. <
- (۳) > «مَرَج» در لغت به فتحِ راء است ولی هنگامی که همنشینِ «هَرَج» می‌شود، راءش سکون می‌یابد. نگر: أقرب‌الموارد، ذیلِ «المَرَج». <
- (۴) > سنج: دقائق التَّوْبیل و حقائق التَّنزیل، أبوالمکارمِ حَسَنی واعظ، پژوهشِ جویا جهانبخش، ص ۷ <
- (۵) > «سِبْط» به معنایِ نواده و فرزندزاده است. امامِ حَسَن و امامِ حُسَین - علیهما السَّلام -، هر یک لقبِ «سِبْط» دارند و دو سِبْطِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - خوانده می‌شوند. اهلِ لغت گفته‌اند که «سِبْط» در فرزندانِ إِسْحاق، مانند «قبیله» در فرزندانِ إِسْماعیل - علی نبینا و آله و علیهما السَّلام - است و فرزندانِ إِسْماعیل را قبائل و فرزندانِ إِسْحاق را أسباط گفته‌اند.
- نگر: مجمع‌البحرینِ طَرِیحی، إعداد محمود عادل، ۳۲۶/۲؛ و: نُزْهَة النَّظَر، البدری، ص ۳۷۲؛ و: قاموسِ قرآنِ قُرْشی، ۲۱۸/۳ - ۲۲۰.

به نظر می‌رسد اطلاق «سَبَطًا هَذِهِ الْأُمَّةُ» (/دو سبط این اُمّت) بر حَسَنین - علیهما السّلام -، متضمّن این معنا باشد که همانطور که در اُمّت‌های پیشین سَبَط‌هایی (/أسباط) وجود داشته است (و آن أسباط نیز در واقع از راه پیوستگی نَسَب با پیامبرِ الهی بدین عنوان خوانده شده بودند)، در اُمّتِ اسلامی هم سَبَط‌هایی، و به تعبیر دقیق‌تر: دو سَبَط، هست و آن دو سَبَط، امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السّلام - اند. <

(۶) <مُرَاد از این «... راهها بُریده شوند (/... تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ)»، درخورِ درنگ است. حدیث پُژوهان دربارهٔ مانند این عبارت، اظهار نظرها و توضیح‌های مختلفی را مجالِ طرح داده‌اند. نگر: عُمدة القاری، بدرالدین العینی، ط. دار إحياء التراث العربی (افست از روی چاپِ إدارة الطباعة المنیریّة)، ۳۹/۷.>

(۷) <دل‌هایی نامختون> را در ترجمه «قُلُوبًا غُلْفًا» آورده‌ایم. در قرآن کریم (س ۲ ی ۸۸) می‌خوانیم: «و قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ». به قولِ شیخ ابوالفتوح یعنی: «گفتند - یعنی جهودان - که دل‌های ما غُلْف است» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۵۲/۲). نیز نگر: نساء / ۱۵۵. در این باره که «غُلْف» به چه معناست، اُنظار و آراءِ مختلفی مطرح گردیده (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۵۲/۲ و ۵۳).>

پس از تفحص در اسناد و آراء گوناگون، به نظر می‌رسد که «غُلْف» جمع «أَغْلَف»، و «قَلْبِ أَغْلَف» به معنای «دلِ نامختون» باشد. این اصطلاح در فرهنگِ اهلِ کتاب از پیش از اسلام رواج داشته است و به یاد داشته باشیم که قرآن کریم نیز از این تعبیر در سخنی که از یهودیان نقل می‌کند، استفاده می‌نماید. مُراد از «دلِ نامختون»، بنا بر شواهدی که از عهدین و متونِ اسلامی به دست می‌آید، دلی است که از آلودگیِ باطنی و پلیدیِ کفر پاک نشده است؛ و ختنه کردنِ قلب، همانا کنایه از تطهیرِ قلب از نجاستِ کُفر و عصیان و بی‌ایمانی و آلائشِ باطنی است.

تفصیل را، نگر: ترجمانِ وحی، سال ۵، ش ۱، صص ۴ - ۳۱ (مقالهٔ ممتّع آقای سیدعلی قلی قرائی). <

(۸) <بطبع، در اینجا مُراد از «آغازِ زمان» همان صدرِ اسلام و زمانِ بعثتِ نبیِّ اکرم - صلی الله علیه و آله - است.>

(۹) <از برای این تعبیر و تفاسیرِ آنها، نیز نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّزیل، ابوالمکارم حسنی واعظ، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۱۲۴ و ۱۳۱ - ۱۳۳.>

(۱۰) مُنتخبُ الأثر / ۱۹۵ و ۱۹۶ >؛ و نیز نگر: طبع جدیدِ مُنتخبُ الأثر (سه جلدی)، ۱۵۳/۲ - ۱۵۵؛ و: حلیة الأبرار، ۴۵۴/۵ و ۴۵۵.

نیز نگر: کفایة الأثر خزاز، ط. کوه کمری، صص ۶۲ - ۶۵.
 آیه الله صافی گلپایگانی - مدظله - همچنین تصریح کرده اند که این حدیث از حیث مضمون
 در کمال اعتبار است و... . تفصیل را، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۱۵۴/۲،
 هامش.

در نامه دانشوران ناصری (۱۰/۷ و ۱۱)، به اقتضای متن چهل حدیث حافظ ابونعیم اصفهانی،
 ترجمه این حدیث را هم به دست داده اند - البته به طرزی متسامحانه که از نویسندگان فاضل
 و متعهد آن روزگاران پس دور و شگفت است!! <

حدیثِ نوزدهم

حضرتِ قائم (عج) نهمین نسل از فرزندانِ امام

حُسَین - علیه السّلام - است

«عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِدُ الْبِرَّةِ وَ قَاتِلُ الْفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ

خَذَلَهُ، الشَّاكُّ فِي عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الشَّاكُّ فِي الْإِسْلَامِ، وَ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَ

بِعَدِي وَ خَيْرٌ أَصْحَابِي عَلِيٌّ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ أَبُو سِبْطِي، وَ مِنْ صُلْبِ

الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ الْأَيْمَةُ التَّسْعَةُ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.» (۱)

(یعنی:

از زید بن ثابت منقول است که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

علی بن ابی طالب، پیشوای درستکاران و کُشنده فاجران است؛ آنکه او را یاری

کُند یاری شده است، و آنکه او را فروهیلد فروهشته؛ کسی که درباره علی

- علیه السّلام - شک کنند، در اسلام شک کرده است. بهترین کسانی که پس از خود بر جای می‌گذارم و بهترین یاران من، علی است. گوشت او، گوشت من، و خون او خون من، و پدر دو نواده من است. از صُلبِ حُسَین، نه امام خارج می‌شود، و مهدی این اُمَّت از ایشان است.

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر ۲۰۳/ ط. جدید سه جلدی: ۱۶۲/۲، به نقل از کفاية الأثر > ص ۹۶ و < ۹۷.
- > نیز آمده است در: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۱۸/۳۶ <.

حدیث بیستم

هرکه حضرت قائم (عج) را انکار کند، ائمه پیش از

آن حضرت را انکار کرده است

در صحیح^(۱) عبدالله بن مُسکان^(۲) به نقل از حضرت ابو عبدالله > یعنی امام صادق > علیه السلام - آمده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ»^(۳)

(یعنی: هرکه یکی از زندگان [یعنی: یکی از امامان زنده] را انکار کند، درگذشتگان [یعنی: امامان درگذشته] را انکار کرده است).

> علامه مجلسی - قَدْ سَأَلَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - در توضیح این حدیث، و این که چرا

انکار امام حَی، انکار امامان درگذشته است، می نویسد:

مُرَادُ أَنْ اسْتِ که اقرار به امامتِ امامان درگذشته، بدون اقرار به امامتِ امام حَی، سودی ندارد، و انکارِ امام حَی، مُسْتَلْزِمِ انکارِ امامان درگذشته است. یا از این روی که امامان درگذشته از امامتِ امام حَی خبر داده اند، و یا از این روی که دلائلِ امامتِ مشترک است، و چون به امامتِ امام حَی مَقْرَنَشُود، پیداست که با دلیل به امامتِ

امامان در گذشته معرفت نیافته، و اقرار بدون دلیل هم سودی ندارد. یا معنی آن است که انکارِ امامِ حَی تنها از این راه است که شخص به امامت شخصِ دیگر که غیرِ معصوم باشد و احکام را نداند، قائل شود، و همین نشان می‌دهد که وی امامانِ پیشین را به آن صفاتشان که بناگریز باید به آنها مقرر می‌شده، نشناخته است. ^(۴)

پینوشتها

- (۱) > مراد از «صحيحه»، در اینجا، روایتی است که سندش «صحيح» باشد.<
- (۲) > عبدالله بن مُشكان از راویانِ ثقة حدیث است که روایات فراوان در کتبِ اربعه شيعه از وی آمده و از «أصحاب إجماع» بشمار است.
نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۱/۵۳۱ و ۵۳۲؛ و: کلیات فی علم الرجال، ص ۱۶۹.<
- (۳) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۱۰ >؛ پهلوان: ۲/۱۲۰، و کمره‌ای: ۲/۸۱ و ۸۲.
چنانکه در کمال الدین دیده می‌شود؛ این حدیث به چند سند از امام صادق - علیه السلام - روایت گردیده است.
- نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه مرحوم استاد مصطفوی، ۲/۲۰۱؛ و: الغيبة ثعمانی، ط.
فارس حسن کریم، ص ۱۲۸؛ و: مرآة العقول، ۴/۱۹۵ و ۱۹۶.<
- (۴) > نقل به مضمون از: مرآة العقول ۴/۱۹۶.<

حديث بيست و يكم

هراس جباران از حضرت قائم (عج)

«قال أبو محمد بن شاذان - عليه الرحمة - : حدثنا أبو عبد الله بن الحسين بن

سعد الكاتب (رض):

قال أبو محمد - عليه السلام - :

قد وضع بنو أمية و بنو العباس سيوفهم علينا لعلتين:

أحدهما: أنهم كانوا يعلمون ليس لهم في الخلافة حق فيخافون من ادعائنا إياها

و تستقر في مركزها.

ثانيهما: أنهم قد وقفوا من الأخبار المتواترة على أن زوال ملك الجبابة و

الظلمة على يد القائم منا و كانوا لا يشكون أنهم من الجبابة و الظلمة، فسعوا في

قتل أهل بيت رسول الله - صلى الله عليه و آله - و إبادة نسبه طمعا منهم في

الْوَصْلِ إِلَى مَنْعِ تَوْلُدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ
لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا يُتِمَّ نَوْرَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. (۱).
(یعنی):

أبو محمد بن شاذان - که رحمت بر او باد - گفت: أبو عبد الله بن حسین بن سعد
کاتب (رض) برای ما نقل کرد که:

أبو محمد [یعنی: امام عسکری] - علیه السلام - فرمود:

بَنِي أُمَّيَّةَ وَ بَنِي عَبَّاسٍ بِه دُو عَلَّتْ شَمَشِيرٌ بِرِ مَا نَهَادَهُانِد:

یکی آنکه می دانستند ایشان را در خلافت حقی نیست و بیم داشته اند ما آن را
إِدْعَا كُنِيم وَ دَر جَايْگَاهِ أَصْلِي اَش قَرَارِ گيرد.

دوم آنکه ایشان از اخبارِ مُتَوَاتِرِ دانسته بودند که نابودی فرمانروائی جَبَّارَانِ وَ
ظالمان بر دستِ قائمِ ما است و شَك نداشتند که خود از جَبَّارَانِ وَ ظالمان اند. پس
به قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ خِدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ نابود ساختنِ نَسْلِ آن حضرت
بکوشیدند و از این طریق می خواستند یا مانعِ تَوْلُدِ قائمِ - عَلَيْهِ السَّلَام - شوند و یا او
را به قتل آورند. (۲)

پس خداوند نپذیرفت که تا نورِ خود را - هرچند مُشْرِكَانِ خَوْش نداشتند - به
تمامت نرسانده است، برای هیچیک از ایشان از کارِ خویش پرده برگیرد).

پینوشتها

- (۱) إثبات الهداة ۱۳۹/۷ ح ۶۸۵ >؛ ونگر: گزیده کفایة المهتدی؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۵۲ و ۵۳.<
- (۲) > «یعنی مبالغه در کشتن أهل بیت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۵۳).<

حدیث بیست و دوم

حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ،
يَعْنِي الْمَهْدِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَام -، غَيْبَتَانِ إِحْدَيْهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَ
بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، وَ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّيَ وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي
أَمْرَهُ»^(۱).

(یعنی):

از حضرت اباعبدالله حسین بن علی - علیهما السلام - منقول است که فرمود:
صاحب این امر - یعنی مهدی (علیه السلام) - را دو غیبت است که یکی از آن دو
غیبت، چندان به درازا کشد که برخی بگویند: او درگذشت، و برخی بگویند: [ظهور
کرد و] سپری شد، و جز آن مولی که کار وی به دست اوست، هیچکس - چه ولی و
چه غیر ولی - محل وی را نداند.

بینوشتها

- (۱) منتخب الأثر / ۲۵۳ به نقل از البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان < علیه السلام >. < این حدیث در البرهان متقی هندی در باب دوازدهم و به نقل از عقد الدرر آمده است (ط. غفاری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲). >
- در الغیبه نعمانی این معنا از امام صادق، أبو عبدالله جعفر بن محمد - علیهما السلام -، روایت شده (نگر: ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۶؛ و نیز: ص ۱۷۵).
- استاد غفاری، طابع البرهان، (چنان که در هامش آن یادآور شده) معتقد است در حدیث البرهان هم عبارت «الحسین بن علی» افزوده مؤلف یا بعض ناسیخان است (و در اصل نقل، همان «عن ابي عبدالله» بوده)؛ و الله اعلم.
- گفتنی است که در عقد الدرر (تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ص ۱۳۴) این حدیث - با قدری تفاوت با آنچه در متن ما هست - آمده، ولی در آنجا هم سند حدیث «عن ابي عبدالله الحسين بن علي عليهما السلام» دارد. <

حديث بيست و سوم

حضرت قائم (عج) را غيبتى طولانى است

«عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا، وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَعَلَيْهِ مِسْحُ خَيْبَرِيٍّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ، مُقَصَّرُ الْكُمَيْنِ، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ الشَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجَنَّتِيهِ، وَشَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ، وَابْتَلَى الدَّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَهُوَ يَقُولُ:

سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيِّقَتْ عَلَيَّ مِسْهَادِي، وَابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي، سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَفَقَدَ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي وَأَنِينٍ يَفْتِرُّ مِنْ صَدْرِي (١)
عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَائِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلَ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا، وَ

بِوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرَهَا^(٢) وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَ نَوَازِلَ مُعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ.
 قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَّأَ، وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ
 الْهَائِلِ، وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ^(٣)، وَ ظَنْنَا أَنَّهُ سَمَتَ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ^(٤)، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنْ
 الدَّهْرِ بَاقِيَةٌ؛ فَقُلْنَا: لَا أَبْكَى اللَّهُ - يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى! - عَيْنَيْكَ! مِنْ أَيَّةِ حَادِثَةٍ
 تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ^(٥) وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ؟ وَ أَيَّةِ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ؟
 قَالَ: فَزَفَرَ^(٦) الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ، وَ اشْتَدَّ عَنْهَا
 خَوْفُهُ، وَ قَالَ:

وَيَلُكُمُ!^(٧) نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى
 عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ
 اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ
 غَيْبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكِ
 فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَ خَلَعَهُمْ رَبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ
 أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ - : «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»^(٨)
 - يَعْنِي الْوِلَايَةَ -؛ فَأَخَذَتْنِي الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.

فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرَّمْنَا وَ فَضَّلْنَا^(٩) بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ
 تَعَلَّمُهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةَ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ مِنْ
 الرُّسُلِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -:

قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى
- عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَ قَدَّرَ إِطْءَاءَهُ تَقْدِيرَ إِطْءَاءِ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنَى الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَام - دَلِيلًا عَلَى عُمَرِهِ .

فَقُلْنَا لَهُ: اكْشِفْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَن وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي .

قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ
عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِهِ عَلَى يَدِهِ ، أَمَرَ بِإِخْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ،
حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيْفًا وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ ، وَ تَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى
- عَلَيْهِ السَّلَام - بِحِفْظِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - إِيَّاهُ . وَ كَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ
لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِهِمْ وَ مَلِكِ الْأَمْرَاءِ ^(١٠) وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ
مِنَّا ، نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ ، وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ - ^(١١) وَ إِبَادَةَ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ، وَ يَابَى اللَّهُ - عَزَّ وَ
جَلَّ - أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .

وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ ،
فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - بِقَوْلِهِ: «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» ^(١٢) ؛
كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطَوْلِهَا ، فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُؤْلَدْ ^(١٣) ، وَ
قَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ > وُلِدَ وَ مَاتَ ، وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا ، وَ
قَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ < ^(١٤) يَتَعَدَّى ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَ صَاعِدًا ، وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ - عَزَّ وَ

جَلَّ - بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

وَأَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتْ الْعُقُوبَةُ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الرُّوحَ الْأَمِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِسَبْعِ نَوِيَاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي وَلَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَإِلْزَامِ الْحُجَّةِ، فَعَاوِذُ اجْتِهَادِكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُشِيبُكَ عَلَيْهِ وَأَعْرِسُ هَذِهِ النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَبُلُوغِهَا وَإِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَالْخَلَاصَ، فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَتَأَزَّرَتْ وَتَسَوَّقَتْ وَتَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا^(١٥) بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - الْعِدَّةَ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَيُعَاوِذَ الصَّبْرَ وَالْاجْتِهَادَ، وَيُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ، فَأَرْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ يَغْرِسَهَا مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تَرْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا، فَأَوْحَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا نُوحُ! الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَصَفَى [الْأَمْرُ وَالْإِيمَانُ] مِنَ الْكَدْرِ بَارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً.

فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ (١٦) مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ كَيْفَ يَكُونُ الْأِسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَاقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْتِ طِينِهِمْ (١٧) وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُتُوحِ الضَّلَالَةِ (١٨)، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمَلِكَ (١٩) الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتَ الْأِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشِيقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَا سَتَحْكَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ (٢٠) < وَ > تَأَبَّدَتْ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ، وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِدَاوَةِ، وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ، وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِشَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيْقَاعِ الْحُرُوبِ؟! كَلَّا! «فَاصْنَعِ الْفُلُوكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا» (٢١).

قال الصادق - عليه السلام - : وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصْرِحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدْرِ بَارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالْإِسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامِ.

قال المفضل: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّ [هَذِهِ] النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ (٢٢) نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامِ.

فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ؛ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
مُتَمَكِّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ^(۲۳) فِي الْأُمَّةِ، وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَارْتِفَاعِ الشَّكِّ
مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَوْلَاءِ وَفِي عَهْدٍ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَعَ ارْتِدَادِ
الْمُسْلِمِينَ وَالفِتَنِ الَّتِي تَثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ، وَالحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الكُفَّارِ وَ
بَيْنَهُمْ؟!!

ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ
كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». (۲۴).

وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنِي الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى -
مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ، وَ لَا لِكِتَابٍ يُنَزَّلُهُ عَلَيْهِ، وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ
مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزَمُ عِبَادَةَ الْاِقْتِدَاءِ بِهَا، وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا
لَهُ، بَلَى إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمَرِ الْقَائِمِ -
عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ، وَ عِلْمَ مَا يَكُونُ مِنْ اِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ
ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ، طَوَّلَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ
الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمَرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ، لِئَلَّا
يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ» (۲۵).

(يعنى):

از سدید صیبری^(۲۶) منقول است که گفت:

من و مفضل بن عمر^(۲۷) و ابوبصیر^(۲۸) و ابان بن تغلب^(۲۹) بر سرورمان، امام

أبو عبد الله صادق - عليه السلام - وارد شدیم؛ دیدیم بر خاک نشسته است و پلاسی

خَیْرِي (۳۰) - طوقدار و بی گریبان، با آستینهای کوتاه - در بردارد، و بمانند زنی از خود بیخود شده فرزند مُرده جگر سوخته (۳۱) می‌گیرید؛ اندوه در برجستگی گونه‌هایش کارگر افتاده و نشانه‌های دگرگونی در رخسارگانش هویدا شده و سرشک چشمخانه‌هایش را آزرده؛ در این حال می‌گوید:

ای سَرورَم! غیبتِ تو خواب و آرامِ مرا بُرده، و بستم را بر من ناخوش ساخته، و راحتِ دلم را از من ستانده؛ سَرورَم! غیبتِ تو درد و رنجِ مرا به مصیبت‌های جاودان و یکان‌یکان از کف دادن که جمع و شمار را نابود می‌سازد پیوند داده (۳۲). دیگر اشکی را که از دیده‌ام باز می‌ایستد و آه سردی را که از سینه‌ام بر می‌آید و بخاطرِ مُصیبت‌های گذشته و بلایایِ پیشین است، احساس نمی‌کنم، مگر آنکه از مُصیبت‌های آینده، بزرگ‌تر و ناگوارتر آن، و از بلایایِ بازمانده، سخت‌تر و زشت‌تر آن و بلاهائی که به غضب تو در آمیخته و پیشامدهایِ بدی که به خشم تو عجین گشته، پیش چشمم پدیدار می‌گردد. (۳۳)

سَدیر گفت: به سببِ آن مهمّ هول‌انگیز و رخدادِ جان‌ستان، از سرگشتگی هوش از سرمان پرید، و از ناشکیبی دل‌هامان بردرید، و گمان‌بردیم آن حضرت از پدیده‌ای ناگوار و فروکوبنده خبر می‌دهد یا در گردشِ روزگار مصیبتی بروی وارد آمده است. پس گفتیم: ای فرزندِ بهترین مردمان! خداوند دیدگانت را مگریاناد! از چه رخدادی اینگونه اشک می‌ریزی و سرشک می‌باری؟ و چه پیش آمده که تو را بدین ماتم نشانده است؟

سَدیر گفت: اِمَامِ صَادِق - عَلَيْهِ السَّلَام - نَفْسِ بلند کشید که اندرونش را بینباشت و بیمش را بیفزود، و فرمود:

وای بر شما! بامدادِ هم امروز در کتابِ جَفْرِ نَگَرِیستم؛ و آن کتابی است مشتمل بر معرفتِ مرگ‌ها و بلاها و مُصیبت‌ها و معرفتِ آنچه بوده است و تا رستاخیز

خواهد بود و خداوند تنها محمد و پیشوایان پس از او را - علیهم السلام - از آن برخوردار فرموده. در آن، ولادت و غیبت و تأخیر و طولِ عمرِ قائمان را، و آزمونِ مؤمنان را در آن روزگار، و زایشِ تردیدها را در دل‌های ایشان به واسطهٔ درازنای غیبتِ او، و بازگشتنِ بیشترینِ شان را از دینشان، و این را که رشتهٔ اسلام را از گردنِ خویش برمی‌گیرند که خداوند - تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ (۳۵) - فرموده: «وهر آدمی طائرش را در گردنش آویخته‌ایم» - و منظور ولایت است -، موردِ تأمل قرار داد. رقتِ مرا فراگرفت و اندوه بر من چیره شد.

گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! با شریکِ گردانیدمان در پاره‌ای از آنچه در این باره می‌دانی، ما را گرامی دار و فضیلت بخش.

إمام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: خداوند - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - سه چیز را که در سه تن از پیامبران - عَلَيْهِمُ السَّلَام - برقرار داشته، در قائم ما برقرار فرموده است: ولادتش را چون ولادتِ موسی - علیه السلام - مَقَدَّر کرده و غیبتش را چون غیبتِ عیسی - علیه السلام - مَقَدَّر نموده و تأخیرش را چون تأخیرِ نوح - علیه السلام - مَقَدَّر ساخته، و از پسِ آن، از برایِ او، عُمَرِ عَبْدِ صَالِح - یعنی خِضْر (علیه السلام) - را دلیلی بر عمرِ او قرار داده است.

آن حضرت را گفتیم: ای پسرِ رسولِ خدا! از چهرهٔ این معانی پرده بگیر.

إمام - علیه السلام - فرمود:

أَمَّا وَوَلَادَتِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام -:

فرعون چون بدانست که نابودی فرمانروائی‌اش بر دستِ اوست، دستور داد کاهنان را حاضر کنند و آنان او را به نَسَبِ وی و این که او از بنی‌اسرائیل است رهنمون شدند. فرعون هم پیوسته یارانش را دستور می‌داد که شکمِ زنانِ آبستنِ بنی‌اسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در طلبِ او بیست و چند هزار نوزاد را بکشت،

ولی چون خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى -، موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - را نگاهداری کرد، فرعون نتوانست او را بکشد.

بنی‌امیه و بنی‌عباس هم چون بدانستند که نابودی فرمانروائی‌شان و حکومتِ امیران و جبارانشان، به دستِ قائمِ ماست، با ما دشمنی نمودند و شمشیرهایشان را در کشتنِ خاندانِ پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و نابود ساختنِ تبارِ آن حضرت به کار بستند و می‌خواستند از این راه قائم را به قتل آورند؛ ولیک خداوند تا فروغش را - هرچند مشرکان ناخوش دارند - به تمامت نرساند، نمی‌پذیرد که امرِ خود را بر هیچیک از ستمگران مکشوف سازد.

وَأَمَّا غَيْبِ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام -:

یهودیان و ترسایان همداستان شدند که او کشته شده است، ولی خداوند - جَلَّ ذِكْرُهُ (۳۶) - بدین فرموده‌اش که: «او را نکشتند و بر دار نکشیدند لیک امر بر ایشان مُشْتَبَه گردانیده آمد»، ایشان را تکذیب فرمود.

غیبِ قائم را هم زودا که اُمّت به سببِ درازنایش انکار کنند. یکی به یاوه گوید که او زاده نشده است؛ دیگری گوید که او زاده شده و در گذشته؛ دیگری بدین سخن کافر شود که یازدهمین ما سترون بوده است؛ و دیگری بدین سخن از دین بیرون شود که شمارِ پیشوایان از سیزده و بیش از آن هم در گذشته است؛ و دیگری بدین سخن خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - را نافرمانی کند که روحِ قائم در پیکرِ دیگری سخن می‌گوید!

وَأَمَّا تَأْخِيرِ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -:

هنگامی که او از آسمان برای قومش طلبِ عقوبت کرد، خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - با روح‌الأمین - عَلَيْهِ السَّلَام - هفت هفته خرمای فرستاد. روح‌الأمین گفت: ای پیامبرِ خدا! خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - تو را می‌گوید: اینان آفریدگان و بندگانِ من‌اند و

ایشان را جُز پس از مُوَكَّد داشتنِ دعوت و مُلَزَم ساختن به حُجَّت، به آذر خشی از آذر خشهایم ناپود نمی سازم. پس باز به دعوتِ قومِ خویش بکوش که من تو را بر آن پاداش می دهم و این هسته‌ها را بنشان که تو را در رُستن و پالیدن و بارور شدنشان، چون میوه آورند، گشایش و رهایش است. پس مؤمنانِ پیرو خود را بدان بشارت ده. پس چون درختان برُستند و انبوه و استوار گشتند و تنه و شاخه برآورند و میوه دادند و خُرمای بر آنها رسیده شد، آنک پس از زمانی دراز، آن حضرت از خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - گزارد وعده را خواستار آمد. خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - او را فرمود که از هسته‌های این درختان بنشانند و باز شکیبائی ورزد و بکوشد و حُجَّت را بر قومِ خویش مُوَكَّد سازد. او هم این را به گروههایی که به وی ایمان آورده بودند خبر داد. سیصد مرد از ایشان از دین بازگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح اِدْعَا می کند راست بود، در وعده پروردگارش خِلافی واقع نمی شد.

پس از آن هم خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - پیوسته هر بار او را می فرمود که بار دیگر هم دانه‌ها را بنشانند، تا آنکه هفت بار دانه‌ها را نشانند. پیوسته نیز از آن گروههایی مؤمنان، گروهی از پس گروه دیگر از دین بازمی گشتند تا آنکه تنها هفتاد و چند مرد بازماندند. پس در این هنگام خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون، هنگامی که با از دین بازگشتن هر که طینتِ پلید داشت، حَقِّ محض آشکار شد و این امر و ایمان از تیرگی پالوده گشت، پیش چشمت پگاه از شبانگاه امتیاز یافت. اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی را که از طوائفِ ایمان آورده به تو، مُرْتَد شده‌اند، باقی می نهادم، در وعده‌ای که پیشاپیش به مؤمنانی از قوم تو که توحیدِ خالص پیشه کردند و به رِیْسَمَانِ تَبُوتِ تو چنگ در زدند، داده بودم، صادق نمی بودم، و آن وعده این بود که ایشان را در زمین جانشین سازم و دینشان را از برایشان پایگاه دهم و بیمشان را به اَمْنِیَّتِ بَدَلِ کُنْمِ تا با زوالِ شک از دلهاشان بندگی

از برای من خالص شود؛ چگونه جانشین ساختن و پایگاه دادن و تبدیل بیم به اُمنیت از جانب من برای ایشان صورت بندد، در جائی که از ضَعْفِ یقینِ کسانی که از دین بازگشتند و پلیدی طینتها و بدی نهادهاشان - که نتیجه نفاق بود - و پیدائی ضلالت، باخبر بودم؟! /

اگر اینان، از طریق من، بر آن فرمانروائی که مؤمنان را به هنگام جانشینی داده شود، وقتی که دشمنانشان را هلاک می کردم، دست می یافتند، آنگاه رائجه و ویژگیهای آن را استشمام می کردند و نفاقِ نهادین و باطنی شان استوار می گردید و رشته های گمراهی دلهاشان دیرپا می شد و از دشمنی با برادرانشان پَرده برمی گرفتند و در پی ریاست و در دست گرفتن انحصاری امر و نهی، با ایشان پیکار می کردند. آنک در عینِ فتنه انگیزی و جنگ افروزی، پایگاه دادن در دیانت و نشر یافتن این امر در میان مؤمنان، چگونه صورت بندد؟! هرگز! پس گشتی را زیر نظر ما و مطابق وحی ما بساز.

إمام صادق - علیه السلام - فرمود: قائم نیز چنین باشد که اَیّامِ غیبتش به درازا کشد تا با از دین بازگشتن همه آن شیعیان که طینتِ پلید دارند، کسانی که چون در عهدِ قائم - علیه السلام - جانشین ساختن و پایگاه دادن و اُمنیت را دریابند، بیمِ نفاق بر ایشان می رود، حقّ محض آشکار شود و ایمان از تیرگی پالوده گردد.

مُفَضَّل گفت: ای پسرِ فرستاده خدا! این ناصیبان می پندارند که این آیه در حقّ ابوبکر و عُمَر و عُثمان و علی - علیه السلام - فرود آمده است.

إمام - علیه السلام - فرمود: خداوند دلهای جماعتِ ناصیبی را رَه منماید! در عهدِ هریک از اینان و در عهدِ علی - علیه السلام - ، با از دین برگشتن مسلمانان و فتنه هائی که در روزگار ایشان برمی جوشید و جنگهائی که میان کافران و ایشان بالا می گرفت، کی آن دین که خدا و رسولش پسندیده اند، با گسترش اُمنیت در اُمت و

رَخْتِ بَرِيسْتِنِ بِيْمِ از دلهاي ايشان و برخاستنِ ترديد از سينه هاشان، پاىگاه و استقرار يافت؟

آنگاه امام صادق - عليه السلام - تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (۳۷).

[سپس فرمود:] و أَمَّا عَبْدٌ صَالِحٌ - يعنى خضر عليه السلام - :

خداوند - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عمرِ او را، براى بُبُوْتِي كه از برايش مُقَدَّر فرموده باشد، يا كتابي كه بر او فُرُوْفَرَسْتَد، يا شريعتي كه بدان شريعتِ پيامبرانِ پيش از وي را منسوخ سازد، يا امامتي كه پيروي از آن را بر بندگانِ خویش لازم آورد، يا طاعتی كه از براى او واجب كُند، دراز نگردانيد؛ بلكه چون در دانشِ پيشينِ خدائى - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بود كه عمرِ قائم - عليه السلام - را در روزگارِ غيبتش به چه اندازه مُقَدَّر فرمايد و انكاري را كه از جانبِ بندگانِش دربارهٔ درازنایِ اين عُمرِ صورت مى بِنَدَد مى دانست، عمرِ عَبدِ صالحِ را، بدونِ سببي ديگر كه موجبِ آن باشد، و تنها از براى آنكه به آن بر عُمرِ قائم - عليه السلام - استدلال شود و حَجَّتِ معاندان را به وسيلهٔ آن منقطع گرداند، دراز گردانيد؛ تا مردمان را بر خداوند حَجَّتِي نباشد).

- ما «لم يُؤلد» را برگزفتیم از: کمال الدین ط. پهلوان ۳۴/۲؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۷۰.
- (۱۴) > این بهره را برگزفتیم و برافزودیم از: کمال الدین ط. کمره‌ای ۲۳/۲؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۷۰.
- نیز نگر: کمال الدین ط. پهلوان ۳۴/۲ (که با لختی کاستی این عبارت را دارد). <
- (۱۵) الازر: الإحاطة، و القوة، و الضعف (ضد)، و الموازنة أن يقوى الزرع بعضه بعضاً. و سوق الشجر تسويقاً ساراً إذا ساق (القاموس) یعنی تقوت و تقوی ساقها و کثرت أغصانها و زهر التمرة: احمرارها و اصفرارها.
- (۱۶) در بعضی نسخ: «بذهاب الشرك».
- (۱۷) > در کمال الدین طبع استاد غفاری که مأخذ چهل حدیث بوده و به تتبع آن در متن عربی چهل حدیث و همچنین در طبع کمره‌ای (۲۵/۲)، «طینهم» آمده - که ما نیز آوردیم. در پهلوان (۳۶/۲) «طینتھم» است.
- باری، «طینهم» صحیح و بل آنسب است؛ زیرا که «طین» را جمع «طینة» هم دانسته‌اند و آنک با «سرائر» مناسبت لفظی و معنوی می‌یابد. در نهج البلاغه شریف در آغاز یکی از خطب می‌خوانیم: «إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِي طِينِهِمْ» (نهج البلاغه، با ترجمه علی‌اصغر فقیهی، انتشارات صبا، ۱۳۷۴ ه. ش.، خ ۲۳۱، ص ۴۶۳) که بعضی شراح آشکارا «طین» را در این حدیث جمع «طینة» قلم داده‌اند (نگر: همان، همان، ص، حاشیه؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۴۳۸/۲). <
- (۱۸) آی ظهورها. در بعضی نسخ: «شیوخ الضلالة»، و در بعضی نسخ: «شیوخ الضلالة»؛ چه بسا صواب «شیوخ الضلالة» باشد.
- (۱۹) آی ركبوا الملك. در بعضی نسخ: «تنسموا»، از: تنسم النسيم أي تشمه. در بعضی نسخ: «تنسموا من الملك».
- (۲۰) در بعضی نسخ: «مرائر نفاقهم»؛ در بعضی نسخ: «من أثر نفاقهم». نشقه - بر وزن فرحه - : شمه. در بعضی نسخ: «تأید حبال ضلالة قلوبهم».
- (۲۱) اقتباسی است از آیت ۴۰ از سوره هود > على نبينا و آله و عليه السلام <. در آیه، «واصنع» آمده است.
- (۲۲) مراد، این عبارت قرآنی است که خداوند می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ ...» > س ۲۴ ی ۵۵ <.
- (۲۳) در بعضی نسخ: «بانتشار الامر».

- (۲۴) یوسف <علی نبینا و آله و علیه السلام>: ۱۱۰.
- (۲۵) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۵۲ - ۳۵۷ >؛ و: پهلوان ۳۰/۲ - ۳۹؛ و: کمره‌ای ۲۱/۲ - ۲۶. نیز نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، صص ۱۶۷ - ۱۷۳؛ و: حلیة الأبرار، ۴۲۵/۵ و ۴۲۶ <.
- (۲۶) <أبو الفضل سدير بن حکیم بن صهیب صیرفی از امام سجّاد و امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - روایت کرده. احادیث فراوان در حدیثنامه‌های شیعه دارد و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده‌اند. (گفتنی است که برخی نیز او را سدير بن حکیم گفته‌اند).
نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۱/۳۷۶؛ و: مجمع الرجال، ۹۷/۳ و ۹۸؛ و: أضبط المقال، ص ۱۰۱ <.
- (۲۷) <درباره مفضل بن عمر جعفی کوفی، در دومین پینوشت مربوط به حدیث دوم سخن گفتیم >.
- (۲۸) <به شانزدهمین پینوشت مربوط به حدیث نخست مراجعه فرمائید >.
- (۲۹) <أبو سعید أبان بن تغلب بکری جریری، از ثقات و بزرگان شیعه است که امام سجّاد و امام باقر و امام صادق - علیهم الصلاة و السلام - را درک کرده و از این بزرگواران روایت نموده و مورد اعتنای اهل بیت - علیهم السلام - بوده است. شیخ کثی روایاتی در فضائل او نقل کرده. أبان کتابهایی چند نیز تألیف کرده بود.
نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۱۵ <.
- (۳۰) <ترجمه «مسح» به «پلاس»، بنا بر داده‌های شماری از واژه‌نامه‌های یکزبان و دوزبان انجام گرفت (از آن جمله: مجمع البحرین طریحی).
درباره ماهیت و کاربرد تاریخی «مسح»، دزی در فرهنگ ایلست مسلمانان (ترجمه شادروان حسینعلی هروی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) آگاهی‌هایی چند گردآورده >.
- (۳۱) <پیدااست در ترجمه این تعبیرات نه می‌توانسته‌ام به شیوه تحت‌اللفظی سلوک کنم و نه آزاد؛ لذا طریقه‌ای بی‌ناپسند اختیار شده >.
- (۳۲) <این ترجمه، به اعتماد بر قرائتی مُحتمل است که علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - به دست می‌دهد و در آن «فقد» را معطوف بر «فجایع» یا «أبد» می‌گیرد.
تفصیل را، نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدي مؤسسه الوفاء، ۲۲۳/۵۱ <.
- (۳۳) <ضبط و ترجمه این عبارات با دشواری‌هایی بنیادین روبه‌روست و آراء مختلفی در ضبط و ترجمه آنها ایراز گردیده. نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدي مؤسسه الوفاء ۲۲۳/۵۱، متن وهامش >.

در الغیبه طوسی نیز بهره معتنا بهی از این بخش نیامده - که معنی دار می تواند بود - ؛ نگر: ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۶۸. <

(۳۴) < کتاب جفر را - آنگونه که بعض محققان استنباط کرده اند - نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - املا فرموده و امیر مؤمنان - علیه السلام - کتابت نموده اند. این کتاب احتمالاً به شکل خاصی رمزی و فشرده است که معصوم - علیه السلام - قدرت رمزگشائی و فهم آن را دارد و جز نبی و یا وصی نبی در آن نظر نمی کند (و به دیگر سخن، از این حیث به این بزرگواران اختصاص دارد).

تفصیل را، نگر: حقیقة الجفر عند الشيعة، اکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصفوة، ۱۴۲۰ هـ. ق. <

(۳۵) < یعنی: پاک است یاد او >.

(۳۶) < یعنی: بزرگ است یاد او >.

(۳۷) < یعنی: تا هنگامی که پیامبران نوמיד شدند و (مردمان) پنداشتند که (پیامبران) به ایشان دروغ گفته اند، یاری ما به ایشان رسید.

از برای تعمق بیشتر در این عبارت قرآنی و وجوه مطرح در قرائت و تفسیر آن، نگر: دقائق التأویل و حقائق التزیل، أبوالمکارم حسنی، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، الفیض الکاشارنی، تحقیق الحسینی الأمینی ۱۷۷/۴. <

حديث بيست و چهارم

علت غيبت

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ.

فَقُلْتُ: وَلِمَ؟ جُعِلَتْ فِدَاكَ!

قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.

قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟

قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ -، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخِضْرُ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

يَابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ - تَعَالَى - وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ
مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَكِيمٌ، صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ
إِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ»^(۱).

(یعنی:

از عبدالله بن فضلِ هاشمی^(۲) منقول است که گفت: از جعفر بن محمد الصادق
- عَلَيْهِمَا السَّلَام - شنیدم که می‌فرماید: صاحب این امر را غیبتی ناگزیر است که
هر باطل اندیش در آن تردید می‌کند.

گفتم: فدایت شوم! چرا؟

فرمود: بخاطر امری که ما به آشکار ساختن آن مأذون نیستیم.

گفتم: پس چه حکمتی در غیبت او هست؟

فرمود: حکمتِ غیبتِ وی، حکمتِ غیبتهای آن حجتهای خداوند - تعالی
ذِكْرُهُ^(۳) - است که پیش از وی بودند. حکمتِ آن تنها پس از ظهور وی آشکار
می‌شود چنان که حکمتِ کارهایِ خضر - علیه السَّلَام -، از کشتی شکافتن و کشتن
طفل و برپای داشتن دیوار، تا زمان جدائیشان، برای موسی - علیه السَّلَام - آشکار
نشد.

ای پسر فضل! این امر، امری از امرِ خدای - تعالی - و سِرِّی از سِرِّ خداوند و
غیبی از غیبِ خداست و چون دانستیم که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - حکیم است، تصدیق
می‌کنیم که همه کردارهای وی حکمت است، هر چند وجه آن آشکار نباشد^(۴).

می‌گوییم:

در بعضی روایات، علتِ غیبت، این دانسته شده است که «آن حضرت چون
خروج کند، بیعتی در گردن وی نباشد»^(۵)، و در بعضی روایات، این که «بر جان
خویش بیم دارد»^(۶) و در بعضی روایات، این که «بیم دارد او را گلو ببرند»^(۷).

شریف مرتضی گوید: «سبب غیبت، آن است که ظالمان برای وی ایجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرّف در آنچه تصرّف در آن به او واگذار شده است بازداشته‌اند. زیرا زمانی نفع کلی از امام حاصل می‌شود که بر امور توانا باشد و از وی فرمان ببرند و طریقِ وصول و دستیابی به خواسته‌هایش مسدود نباشد؛ تا سپاهیان را فرماندهی کند و با یاغیان بجنگد و حدود را اقامه نماید و مرزها را استوار بدارد و دادِ ستمدیده بدهد؛ که اینها همه، بدونِ اقتدار، شدنی نیست. پس چون، چیزی میانِ امام و اهدافِ او از این امر، حایل گردد، وظیفهٔ قیام به امامت از وی ساقط می‌شود. هنگامی هم که بر جان خویش بیمناک باشد، غیبتِ او لازم می‌شود. اجتناب از زیان بنا بر عقل و نقل واجب است، و پیامبر - صلی الله علیه و آله - در شعب و بار دیگر در غار پنهان شد و آن را وجهی جز بیم و اجتناب از زیان نبود...»^(۸)

همین اشکال را محقق کراچکی نیز در کتالفوائد پاسخ گفته که شایسته رجوع می‌باشد.^(۹)

شیخ طوسی نیز می‌گوید: «غیبت قائم - علیه السلام -، نه از طرفِ خدای متعال است - زیرا وی عادل و حکیم است و فعلی قبیح از او سر نمی‌زند و به امر واجب خللی نمی‌رساند -، و نه از طرفِ خودِ آن حضرت است - زیرا او معصوم است و خللی به امر واجب نمی‌رساند -؛ بلکه بخاطرِ بسیاری دشمنان و قلتِ یاریگران است.»^(۱۰)

شیخ همچنین در تلخیص الشافی می‌گوید: «اگر گفته شود: چیست آن سبب که مانع ظهور و مقتضی غیبتِ اوست...؟ گوئیم: باید آن سبب همانا بیمناکی بر جانِ خویشان باشد؛ چرا که رنجهای فروتر از خطرِ جانی را امام تحمل می‌کند و ظهور را بخاطرِ آنها فرو نمی‌گذارد...»^(۱۱)

در آخر کتابش نیز گفته است: «... و در آغاز این کتاب تبیین کردیم که سبب غیبت آن حضرت، آن است که ظالمان برای او ایجادِ خوف کرده و دست او را از تصرف در آنچه تدبیر و تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته‌اند. پس چون میان او و هدفش چیزی حائل شود، وظیفهٔ قیام به امامت از وی ساقط می‌شود و چون بر جان خویش بیمناک باشد غیبت او لازم و پنهان‌بودنش ضرور می‌گردد. پیامبر - صلی الله علیه و آله - هم یکبار در شعب و بار دیگر در غار پنهان گردیده و آنرا وجهی جز بیم از زیانهائی که به وی می‌رسیده است، نبوده» (۱۲).

علامهٔ بزرگ، شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، در کتاب کرامت‌ش، أصل الشیعة و أصولها، گفته است: «... هر چند ما به ندانستن حکمت و دست نیافتن به حاقِّ مصلحت خستو شدیم، این پرسش را برخی شیعیان عامی هم از ما پرسیده‌اند و ما هم وجوهی چند را که شایستهٔ تعلیل باشد - البته نه بر سبیل قطع و یقین - یاد کرده‌ایم؛ لیک موضوع، باریک‌تر و پیچیده‌تر از این است، و چه بسا اموری در میان باشد که صدور را گنجائی آن هست و سطور را نه، و هر چند به معرفت درآید، به وصف نیاید؛ حق آن است که چون در مباحث امامت به برهان ثابت شد که در هر روزگار امامی باید، و زمین از حجّت تهی نماند، و وجود او لطف است، و اقدام و دست‌یازی او لطف دیگر (۱۳)، پس پرسش از این حکمت را محلی نمی‌ماند، و أدلّه این معانی در جایگاه خویش حاصل است، و بدین مایهٔ اشارت - إن شاء الله - کفایت خواهد بود.» (۱۴) (پایان گفتار علامهٔ کاشف الغطاء - که پایگاهش بلند باد! -).

علامه ملاعلی علیاری تبریزی (درگذشته به سال ۱۳۲۷ ه. ق.) هم شش وجه در غیبت حضرت حجّت (عج) یاد کرده است که خواننده خود اگر خواهنده باشد رجوع فرماید (۱۵).

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۸۱ ح ۱۱ > و نگر: پهلوان، ۲/۲۳۴ و ۲۳۵؛ و: کمره‌ای، ۲/۱۵۸؛ و: حلیة الأبرار، ۵/۲۶۵.<
- (۲) >عبدالله بن فضل هاشمی توفیقی، ثقة است. او را کتابی است که ابن ابی عمیر از وی روایت کرده. بیش از ۲۶ روایت در کتب اربعه شیعه دارد.
نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۳؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۵۱۹.<
- (۳) > یعنی: برتر است یاد او.<
- (۴) > این نکته از منظر دانش کلام حائز اهمّیت فراوان است. ما وقتی با دلائل عقلی ثابت کردیم که خداوند حکیم است و کار غیر حکیمانه از وی سر نمی‌زند، دیگر حاجت نداریم حکیمانگی هر یک از کردارهای خداوند را جداگانه ثابت کنیم.
باری، از برای تفصیل این مطلب و مفهوم حکیم بودن خداوند، مراجعه به کتابهای مبسوط کلامی، سودبخش است.<
- (۵) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۷۹ ح ۱.
- (۶) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۸۱ ح ۷.
- (۷) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۸۱ ح ۱۰.
- (۸) رسائل الشریف المرتضیٰ ۲/۲۹۵.
- (۹) کنز الفوائد ۱/۳۷۴ - ۳۶۸ و ۲/۲۱۶.
- (۱۰) الرسائل العشر / ۹۸.
- (۱۱) تلخیص الشافی ۱/۸۰.

(١٢) تلخیص الشافی ٢١٥/٤.

(١٣) > این پاره سخن مرحوم کاشف الغطاء، ناظر به سخن معروف خواجه نصیرالدین طوسی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْقُدُوسِي - در تجرید الاعتقاد است که می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه آخر و عدمه مینا». تفصیل را، نگر: کشف المراد، تحقیق: الشیخ حسن زاده الاملی، ط: ٩، صص ٤٩٠ - ٤٩٢؛ و: علاقه التجرید، ٩٥٤/٢ - ٩٥٦.<

(١٤) أصل الشيعة وأصولها > ط. قاهره < /١٤٠ > و: تحقیق علاء آل جعفر، ص ٢٢٧ و ٢٢٨.<

(١٥) بهجة الأمال في شرح زبدة المقال، ٦/٦٢٦.

حدیث بیست و پنجم

سود بردن و بهره‌مندی مردمان از حضرت قائم (عج)

در زمان غیبت

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ ابْنِ مِهْرَانَ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ

الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالَ:

نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ سَادَاتُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَادَةُ

الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ مَوَالِي الْمُسْلِمِينَ، وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ

لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ بِنَا يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُنْزِلُ الْعَيْشُ

وَ تُنْشِرُ الرَّحْمَةَ، وَ تُخْرِجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ

بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَخْلُ مِنْذُ خَلَقِ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، إِلَّا ظَاهِرٌ

مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ، وَلَا
ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللَّهَ.

قال سُلَيْمَانُ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ الصَّادِقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : كَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ
الغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟

قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا سَحَابٌ. (۱)

(یعنی:

از سُلَيْمَانِ أَعْمَشِ پسرِ مِهْران، (۲) منقول است که از امام جعفرِ صادق نقل کرد و
آن حضرت از پدرِ خویش و او از جدِّ وی، علی بن حسین - که خداوند از ایشان
خشنود باد (۳) - نقل فرمود که فرمود:

ما، پیشوایانِ مسلمانان، و حُجَّتْهايِ خداوند بر جهانیان، و سرورانِ مؤمنان، و
راهبرانِ سپیدچهرگانِ سپید دست و پائی (۴)، و مولایانِ اهلِ اسلام هستیم. همانگونه
که ستارگانِ امانِ اهلِ آسمان اند، ما امانِ اهلِ زمینیم. به واسطهٔ ما آسمان نگاه داشته
می شود تا مجز به اذنِ او [= خداوند] بر زمین فرو نیفتد، و به سببِ ما باران
فرو فرستاده می شود و رحمتِ نَشْر می یابد و بَرَکاتِ زمین بیرون می آید، و اگر کسی
از ما بر رویِ زمین نبود، زمین، زمینیان را به کامِ خویش اندر می کشید.

آنگاه فرمود: از هنگامِ آفرینشِ آدم - علیه السلام - زمین از حُجَّتِ خدا که در آن
باشد، خواه پدیدار و شناخته و خواه غائب و پوشیده، خالی نبوده است، و تا زمانی
هم که رستاخیز برپا شود، زمین خالی از حُجَّتِ نخواهد بود، و اگر این نبود،
خداوند پرستیده نمی شد.

سُلیمان گفت: به امام جعفرِ صادق - که خداوند از او خشنود باد - گفتم: مردمان
چگونه از حُجَّتِ غائب و پوشیده بهره برتند؟

فرمود: همانگونه که از خورشید در هنگامی که آبری آن را بپوشاند بهره می‌برند).

۸

شریف مرتضی در رساله‌اش درباره «غیبتِ حجت»، گفته است: «اگر گفته شود: چه فرق است میان وجود او در حالی که غائب باشد و دست کسی به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره‌مند نشود، و عدم او؟ و اگر فرقی نباشد، همانگونه که رواست در استتار باشد تا بداند توده فرمانپذیر اوست و آنگاه ظاهر شود، روا باشد که خداوند او را تا زمانی که بداند توده فرمانش می‌برند در عدم بدارد؟»

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً ما روا می‌داریم که بسیاری از اولیاء وی و قائلان به امامتش را به او دسترس باشد و از وی بهره‌برند، و کسانی از ایشان که به وی دسترس ندارند و شیعیان و معتقدان به امامتش که او را دیدار نمی‌کنند، در حال غیبت نفعی را که معتقدیم در تکلیف از آن‌گزیری نیست، از وی می‌برند؛ چه ایشان چون می‌دانند که او در میان ایشان هست و قطع دارند که طاعت وی بر ایشان واجب و لازم است، بناگزیر در دست‌یازیدن به زشتکاری از وی بیم‌کنند و بهراسند و از تأدیب و مؤاخذه‌تش خوف داشته باشند و بدین ترتیب زشتکاری ایشان اندک و نیکوکاریشان بسیار گردد؛ یا این اقرب باشد.

این وجه عقلی حاجت به امام است، و هرچند امام از خوف دشمنانش و از این روی که راه بهره‌بردن از وی را بر خود بسته‌اند، ظاهر نشود، در این گفتار تبیین کردیم که اولیای امام بر دو وجه پیشگفته از وی بهره می‌برند.

بنابر آنچه می‌گوئیم، فرق میان وجود امام که از خوف دشمنانش غائب باشد و در این حالت انتظار برد تا فرمانپذیر وی شوند و آنگاه ظهور نماید و به وظیفه‌ای که خداوند بر عهده وی نهاده است قیام کند، و عدم وی، روشن و آشکارست؛ چه اگر

وی معدوم باشد، مصلحت‌هایی که از کفِ بندگانِ خدا می‌رود و رهیافتگی‌هایی که از دست می‌دهند و لطفی که از آن محروم می‌مانند، به خداوندِ شَبَّاحِ مَنْسُوبِ می‌شود، و خداوند را در این باب حجتی و ملامتی بر بندگان نباشد. ولی هنگامی که موجود و به سبب آن که ایشان مایهٔ خوفِ وی می‌شوند در استتار باشد، مصلحت‌هایی که از کفِ ایشان می‌رود و منفعت‌هایی که از دست می‌دهند، به خودشان منسوب می‌شود و ایشان خود بخاطرِ آن موردِ مَلَامَتِ و مُؤَاخَذَتِ اند.» (۵)

علامهٔ مجلسی (ره) دربارهٔ تشبیهٔ آن حضرت - علیه السَّلام - به خورشیدی که آبر آن را پوشانیده باشد، وجوهی یاد کرده و گفته است: «تشبیه به خورشیدی که با آبر پوشانیده شده است، به چند چیزِ اِشَارَتِ دارد:

نخست آن که فروغِ هستی و دانش و هدایت به تَوْسُطِ آن حضرت - علیه السَّلام - به آفریدگان می‌رسد؛ چه به اَخْبَارِ مُسْتَفِیضَه (۶) ثابت شده است که ایشان علتهای غائیِ اِیْجَادِ خَلْقِ اند و اگر ایشان نبودند، فروغِ هستی به دیگران نمی‌رسید و پیدائیِ دانش‌ها و معارف بر خَلْقِ و رَفْعِ بِلَايَا از ایشان، به بَرَكَتِ آن وجودهایِ مَقْدَّسِ و شَفَاعَتِ خواهی از ایشان و تَوْسُطِ بَدِیْشان است. اگر ایشان نبودند خَلْقِ به واسطهٔ زشتکاریهایشان سزاوارِ اَنْوَاعِ عَذَابِ می‌شدند چنان که خدایِ متعال فرموده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۷) ما به دفعات بیرون از شمار آزموده‌ایم که به هنگام بستگیِ کارها و دشواریِ مسائل و دوری از حضرتِ حق - تعالی - و بسته شدنِ اَبْوَابِ فِیضِ، وقتی ایشان را شفیع سازیم و به فروغشان متوسل گردیم، به اندازهٔ ارتباطِ معنوی که در آن وقت با ایشان حاصل شود، آن دشواریها نیز مرتفع می‌گردد. این برای کسی که خداوند دیدهٔ دلش را به فروغِ اِیْمَانِ تَوْتِیَا کشیده باشد، عیان است، و توضیحِ آن در کتابِ اِمَامَتِ بیامده.

دوم آن که چنان که مردمان هرچند از خورشیدِ پوشیده با آبرِ مُنْتَفِعِ می‌شوند،

هر دم انتظار می‌برند که آبر به کناری رود و خورشید آشکار گردد، تا بیشتر از آن بهره ببرند، در روزگار غیبت آن حضرت - علیه السلام - هم، شیعیان مخلص وی در هر وقت و زمان، خروج و ظهور وی را انتظار می‌برند و نوید نمی‌شوند.

سوم آن که کسی که به رُغمِ وُفورِ ظُهورِ آثارِ آن حضرت - علیه السلام -، وجودِ او را مُنکِر باشد، چونان کسی است که وقتی آبرها خورشید را از دیدگان پوشیده دارند، وجودِ خورشید را مُنکِر شود.

چهارم آن که گاه نهان بودنِ خورشید در آبر برای بندگانِ خدا سودمندتر از آن است که آشکار و ناپوشیده باشد؛ غیبتِ آن حضرت - علیه السلام - نیز در این روزگاران برای ایشان سودمندتر است و از این روست که وی از ایشان نهان است. پنجم آن که نگرنده به خورشید را، بیرون از آبر، نظر به آن، ممکن نباشد و ای بسا بخاطر ناتوانیِ باصره‌اش از احاطه به خورشید، با نگرستن به آن نابینا شود. خورشید ذاتِ مقدّسِ آن حضرت نیز چنین است. ای بسا ظهورِ آن برای بصائرِ ایشان زیانبارتر باشد و سببِ شود در بابِ حق نابینا شوند؛ در حالی که چنان که آدمی خورشید را از پس آبر می‌نگرد و زیان نمی‌بیند، بصائرِ ایشان هم ایمان به او را در زمانِ غیبتش برمی‌تابد.

ششم آن که خورشید گاه از آبر بیرون می‌آید و تنها برخی - و نه همه - آن را می‌بینند؛ آن حضرت - علیه السلام - هم در آیامِ غیبتش ممکن است تنها از برای بعضِ خَلقِ ظاهر گردد. (۸)

هفتم آن که ایشان > یعنی: حضرت قائم و دیگر امامان - سلامُ الله علیهم اجمعین - در فراگیر بودنِ سودی که می‌رسانند چون خورشید هستند و تنها کسی که نابینا باشد از ایشان سود نمی‌برد؛ چنان که این فرمایشِ خدای متعال که می‌گوید: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (۹)، در اخبار به همین معنا تفسیر شده است.

هشتم آن که همانگونه که پرتوهای خورشید به اندازه روزنه‌ها و پنجره‌های خانه‌ها و چندان که موانع از سر راه آنها برداشته شود، به خانه درمی آیند، حواس و مشاعر، روزنه‌ها و پنجره‌های دلِ خَلق‌اند، و بهره‌وری خَلق هم از انوار هدایت آن وجودهای مقدّس، چندانست که موانع را، اعمّ از شهواتِ نفسانی و علایقِ جسمانی، از حواس و مشاعرِ خود بزدایند و پوشش‌های انبوه هیولانی را از روی دل‌هاشان برانند، تا به مانند کسی شوند که بی هیچ پوشش زیر آسمان باز قرار گرفته و پرتوهای خورشید از همه سو بر او می‌تابد.

باری، از این بهشتِ روحانی هشت باب بر تو گشوده شد و خداوند به فضلِ خویش هشت بابِ دیگر نیز بر من گشوده است که در عبارت نمی‌گنجد. باشد که خداوند در معرفتِ ایشان، بر ما و بر تو هزار باب بگشاید که از هر باب آن هزار باب گشوده آید.» (۱۰)

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر / ۲۷۱ به نقل از ینایع المودّة / ۴۷۷ > نیز نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲۶۸/۲.
- و نیز نگر: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ۱/۲۰۷؛ و: پهلوان: ۳۹۳/۱؛ و: کمره‌ای، ۱/۳۱۳ و ۳۱۴.
- گفتنی است حدیث مورد بحث، دوبار در ینایع المودّة به نقل از فرائد السمطين آمده. نگر: ینایع المودّة، ط. أسوه، ۱/۷۵ و ۷۶، و: ۳/۳۶۰ و ۳۶۱.
- (۲) > أبو محمد سلیمان بن مهران أسدي کوفی (أعمش) از اکابر علما و مردی موثق به شمار می‌رود. ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه - او را از خواص اصحاب امام صادق - علیه الصلوة و السلام - به شمار آورده است.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة / ۱/۴۱۰.
- (۳) > پوشیده نیست که هم شیوة این دعا و هم دعائی که پس از این آمده، شنیانه است و علی الظاهر به تبع متن ینایع المودّة ی قندوزی حنفی اینگونه آمده.
- تأذیب شرعی اقتضا می‌کند از اهل بیت - علیهم السلام - با «سلام» و «صلوة» یاد کنیم؛ چنان که شیوة قاطبة شیعه - اعلی الله کلماتهم - و بیداردلانی از اهل تسنن نیز همین است.
- (۴) > «راهبر سپیدچهرگان سپید دست و پای»، ترجمه‌ای است که از برای تعبیر معروف و اصطلاح گونه «قائد الغر المحجلین» مناسب به نظر رسید.
- اگر بخواهیم اندکی تفسیر آمیز تر بیان کنیم، باید - به سان ابوالمکارم حسنی واعظ (قدس سرّه الشریف) - بگوئیم: «پیشوای آنها که از آثار و ضو - که شعار اهل ایمان است - روی و دست و

- پای ایشان سپید باشد» (نگر: دقائق التأویل و حقائق التزیل، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۱۲۷). <
- (۵) رسائل الشریف المرتضی، ۲/۲۹۷.
- (۶) < «مُسْتَفِیض» از اصطلاحاتِ دانشِ درایة الحدیث است. «مُسْتَفِیض» خبری است که اگرچه به حدّ تواتر نرسیده، در هر طبقه بیش از سه (و به قولی: دو) راوی داشته باشد. نگر: أصول الحدیث، الدكتور عبدالهادی الفضلی، ص ۹۹؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایة، ص ۱۵۷. <
- (۷) < س ۸، آغازی ۳۳؛ یعنی: و خداوند مادام که تو در میان ایشان هستی، ایشان را عذاب نکند. <
- (۸) < علامة مجلسی - قدّس اللّهُ روحه العزیز - در حقّ الیقین می افزاید:
- «... حضرت صادق - علیه السّلام - فرمود که حضرت قائم - علیه السّلام - را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و یکی دراز، و در غیبت او نخواهند دانست جای او را مگر خواصّ شیعیان او و در غیبتِ دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالیان او. و در روایتِ دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آن حضرت همیشه در خدمت او خواهند بود، یعنی هریک که بمیرند دیگری به جای او خواهد آمد» (ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶). <
- (۹) < س ۱۷، بیشترین ۷۲؛ یعنی: هر که در این جهان، کور (کوردل) باشد، در سرای بازپسین هم کور (کوردل) است و گمراه تر. <
- (۱۰) بحار الأنوار ۱۳/۱۲۹ طبع أمین الضّرب، و ۵۲/۹۳ و ۹۴ از طبع حروفی ایران > و ۲۱/۳۴۴ و ۳۴۵ از چاپ شیخ محمود درّیاب نجفی، ۱۴۲۱ ه. ق. <
- < علامة مجلسی - أفاض اللّهُ عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِ مَرَقَدِهِ الشّریف - هفت وجه از این وجوه را در حقّ الیقین هم آورده است. نگر: ط. کانون پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.
- ثالثُ المَجْلِسِیِّین، مُخَدِّثِ نوری - أَعْلَى اللّهُ مَقَامَهُ - نیز، در نجم الثّاقب، پاره‌ای از این وجوه را نقل فرموده است. نگر: ط. مسجد جمکران، ص ۷۹۳ و ۷۹۴. <

حدیث بیست و ششم

تمسک به دین در زمان غیبت

«عَنْ يَمَانَ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جُلُوسًا، فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَأَخَارِطٍ لِلْقَتَادِ. ثُمَّ قَالَ - هَكَذَا بِيَدِهِ - : فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ.»^(۱)

(یعنی):

از یمان تمّار منقول است که گفت: نزد ابو عبد الله [یعنی: امام صادق] - علیه السلام - نشسته بودیم؛ به ما فرمود:

صاحب این امر را غیبتی است؛ هر که در روزگار آن غیبت به دین خویش پایبند باشد، مانند کسی است که با دست خارگون را بترشد.^(۲)

سپس فرمود - و با دست اشاره و تصویر کرد - که: کدامیک از شما تیغ خارگون را

با دستِ خویش می‌گیرد؟

آنگاه لَحْتی سر به زیر افکند و سپس فرمود: صاحبِ این امر را غیبتی است، پس هر بنده باید از خدا پروا کند و به دینِ خویش پایبند باشد).

پینوشتها

(۱) الکافی ۳۳۵/۱ >؛ مصطفوی: ۱۳۲/۲.

نیز با لَحْتَكِي تفاوت در: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۳۴۳؛ و: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. طابع الغیبه نعمانی نشانی روایت را در شماری از متون یاد کرده. <

(۲) > گرفتین خارِ گون و دست کشیدن بر آن تا تراشیده گردد و برگه‌هایش بریزد، «خَرَطُ الْقَتَادِ» خوانده می‌شود، و چون خارهای این گیاه مانند سوزن است، بطبع دست را سخت رنجه می‌دازد و می‌آزارد. «خَرَطُ الْقَتَادِ» در زبان عربی مثل است برای دست‌یازیدن به کارهای صعّب. نگر: مرآة العقول، ۳۳/۴. <

حديث بيست و هفتم

عبادت در روزگار غيبت، از عبادت در زمان

ظهور افضل است

«عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:
أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَرِّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوْ
الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟
فَقَالَ: يَا عَمَّارُ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعِلَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ
وَاللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَرِّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ
فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْيَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ - فِي ظُهُورِ
الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ
الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ.»

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَهُ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا لَهُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَانِيَّةً، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةَ نَافِلَةٍ لَوْ قَتَّهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً، وَ يُضَاعَفُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - كَرِيمٌ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَدْ - وَاللَّهِ! - رَغَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَ حَثَّتَنِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهِ وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُسْتَظْرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلْمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلْمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَكُمْ الْأَعْمَالَ، فَهَنِيئًا لَكُمْ!

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَ يَظْهَرُ الْحَقُّ وَ

نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟
 فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْحَقَّ وَالْعَدْلَ
 فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ - عَزَّ
 وَجَلَّ - فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ خُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهِرُهُ، حَتَّى
 لَا يَسْتَحْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

أَمَا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ! لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ
 أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأَحَدٍ فَأَبْشِرُوا. (۱).
 (یعنی):

از عَمَّارِ ساباطی (۲) منقول است که گفت: به حضرت ابو عبدالله [یعنی: امام
 صادق] - علیه السلام - گفتم: کدامیک [از این دو] برترست: عبادت در نهان با امامی
 از شما که پنهان باشد (۳) در زمان چیرگی باطل، یا عبادت در زمان ظهورِ حق و
 چیرگی آن، با امامی از شما که آشکار باشد؟

فرمود: ای عَمَّار! صدقه در نهان - به خدا - برتر از صدقه آشکاراست، و همچنین
 - به خدا - عبادت شما در نهان با امامتان که پنهان باشد در زمان چیرگی باطل، و بسم
 شما از دشمنان در زمان چیرگی باطل و حال صلح (۴)، برتر از [حال و کردار]
 کسی (۵) است که خدائی - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - (۶) را در زمان ظهورِ حق با امام برحق
 آشکار در دولتِ حق عبادت کند. عبادت با خوف در زمان چیرگی باطل، چونان
 عبادت و امنیت در زمان چیرگی حق نیست.

و بدانید آنکس از شما که امروز نماز فریضه‌ای را به هنگامش در جماعت بگذارد
 و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند (۷)، خداوند برای او پناه نماز فریضه
 گزارده در جماعت بنویسد، و آنکس از شما که نماز فریضه‌ای را به هنگامش فرادی

بُكَزَّارِدْ و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند، خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - در برابر آن نماز، برای او بیست و پنج نماز فریضه فرادی بنویسد، و آنکس از شما که نماز نافله‌ای را به هنگامش بُكَزَّارِدْ و بتمامت ادا کند، خدا، در برابر آن نماز، برای او ده نماز نافله بنویسد، و هرکدام از شما کار نیکی کند، خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - در برابر آن، برایش بیست کار نیک بنویسد، و آنکس از شما که مؤمن باشد، اگر کارهایش را نیکو انجام دهد و در باب دین و امام و جان خود تقیه پیشه کند و جلوی زبانش را بگیرد^(۸)، خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - حسناتش را چندچندان سازد. همانا خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - گریم است.

گفتم: به فدایت شوم! به خدا که مرا به عمل ترغیب فرمودی و برانگیختی، لیک دوست دارم بدانم چگونه ما امروز، به کردار، از یارانِ امامی از شما که آشکار باشد در زمانِ چیرگیِ حق، برتر آمده‌ایم، حال آنکه همگی بر یک کیش هستیم؟! فرمود: شما، در اندر آمدن به دینِ خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ -، و در دست یازیدن به نماز و روزه و حج، و هر خیر و دانش^(۹)، و در عبادتِ خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ^(۱۰)، پوشیده از دشمنان و همسو با امامتان که پنهان است، در حالی که او را مطیعید و به همراه او می‌شکیبید و چیرگیِ حق را چشم می‌دارید و بر امامتان و بر خودتان از پادشاهانِ ستمکار بیمناکید، بر ایشان پیشی گرفته‌اید؛ حقِ امامتان و حقوقِ خودتان^(۱۱) را در دستانِ ستمکاران می‌بینید که آن را از شما بازداشته و شما را از طلبِ فائدتِ دُنْیوی^(۱۲) و تکاپو برای معاش ناگزیر کرده‌اند، و افزون بر اینها، در کار دین و عبادت و فرمانبرداری از امامتان شکیبائید و از دشمنان بیمناک؛ بدینهاست که خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - [ثواب] اعمالِ شما را چند برابر کرده که گواراتان باد!

گفتم: به فدایت شوم! در جایی که ما امروز در امامت و طاعت تو، به کردار، از یارانِ دولتِ حق و عدل برتریم، چرا باید از یارانِ قائم باشیم و حق پدیدار گردد؟!

فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ! (۱۳) آیا دوست ندارید خدائی - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حَقِّ و عدل را در بلاد پدیدار سازد و وحدتِ کلمه پدید آورد و میانِ دلهای پراکنده اَلْفَت دِهَد (۱۴) و مردمان خدائی را در زمینش نافرمانی نکنند و حدودِ اِلَهِی در میانِ آفریدگانش برقرار گردد و خداوند حق را به صاحبانش بازگرداند (۱۵) و حق پدیدار گردد (۱۶) تا جائی که از بیمِ اَحَدی از آفریدگان ذرّه‌ای از حق پنهان کرده نیاید (۱۷). هان! به خدا ای عَمَّار! هرکدام از شما بدین حال که دارید بمیرد، نزدِ خدا از بسیاری از شهیدان بَدْر و اُحُد بترست؛ پس [بخاطر این فضیلت] شاد باشید!

پینوشتها

- (۱) الكافی ۳۳۳/۱ > این حدیثِ عَمَّارِ سَابَاطِی را شیخ صدوق نیز در کمال الدین (باب ۵۵ / ما زوی فی ثوابِ الْمُتَنَتِّظِرِ لِلْفَرَجِ) روایت کرده. نَصْرُ رَوَايَتِ كَمَالِ الدِّينِ بِأَرْوَايَتِ كَافِي تَفَاوُتَهَا نِي دَارِد و این دگرسانیها احتمالاً با تفاوتِ برخی راویان در سندِ هریک از این دو محدثِ بزرگ بی پیوند نیست.
- از برای نقلِ صدوق، نگر: پهلوان، ۵۴۸/۲ - ۵۵۰ <.
- (۲) > عَمَّارِ بْنِ مُوسَى سَابَاطِی در روایتِ ثقه است؛ نگر: رجال النجاشی، تحقیق: الشُّبَيْرِيُّ الزَّنْجَانِيُّ، ص ۲۹۰ <.
- (۳) > گفته‌اند که چه بسا مراد از امام پنهان، در اینجا، امامی است که در حالِ تَقِيَّه است و باسطلید نیست؛ خواه ظاهر باشد و خواه غائب. نگر: مرآة العقول، ۲۱/۴ <.
- (۴) > مراد حالتی است که در آن، بخاطرِ مصلحت و به امرِ خداوند، با ائمه جورِ مُصَالِحَةٌ ظاهری صورت پذیرفته و در ظاهر با ایشان مُعَارَضَه و ستیزی صورت نمی‌بندد و از ایشان تَقِيَّه می‌کنند. نگر: مرآة العقول، ۲۱/۴ <.
- (۵) > عَلَامَةٌ مَجْلِسِي - قُدَّسَ سِرُّهُ - خاطر نشان فرموده است که «مَمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ» در اینجا یعنی «من عبادة من يعبد الله»، و این نظیرِ عبارتِ قرآنی «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى» (س ۲ ی ۱۸۹) است. نگر: مرآة العقول، ۲۱/۴ <.
- می‌افزایم: همچنین سنجیدنی است با عبارتِ قرآنی «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (س ۲ ی ۱۷۷).
- دانشمندانِ قرآن‌پژوه دربارهٔ این ساخت و نحوهٔ تعبیر، بتفصیل، سخن گفته‌اند. نگر: رَوْضُ

الْجَنَانِ وَرُوحُ الْجَنَانِ، تصحیح: یاحقی - ناصح، ط. آستان قدس، ۳۰۹/۲ و ۳۱۰؛ و: ۶۶/۳ و ۶۷.

مقصود، آن که این نحوه تعبیر نص حدیث، نه تنها به شیوائی و رسائی آن خللی نمی‌رساند، همسو با قرآن کریم نیز هست. <

(۶) <عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ> یعنی: گرامی و بزرگ است یاد او. <

(۷) <یعنی: شروط و واجبات آن، بلکه مُسْتَجَبَاتش را هم، به انجام رساند. نگر: مرآة العقول، ۲۲/۴. <

(۸) <یعنی: از آنچه نمی‌داند و از آنچه با تقیه در نمی‌سازد، خاموش بنشیند. نگر: مرآة العقول، ۲۲/۴. <

(۹) <در متن مرآة العقول (۲۳/۴) «إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَفَقِه» ضبط کرده‌اند، لیک در روایت صدوق در کمال‌الدین «إِلَى كُلِّ فَقِهٍ وَ خَيْرٍ» آمده. نگر: پهلوان ۵۴۹/۲، و: کمره‌ای، ۳۵۹/۲ - که مؤید قرائت ما و متن کافی مشکول و مُعَرَّب متداول است. <

(۱۰) <«عَزَّ ذِكْرُهُ» یعنی: گرامی است یاد او. <

(۱۱) <آنگونه که علامه مجلسی - قدس سره - فرموده، حقّ امام، امامت است و فقیه و خمس، و حقوق ایشان زکات و خراج و دیگر چیزهایی است که ظالمان از شیعه غصب کرده‌اند. نگر: مرآة العقول، ۲۴/۴. <

(۱۲) <تعبیر «حَرَثِ الدُّنْيَا»، در این روایت، بجد سنجیدنی است با همین تعبیر در عبارتی از نهج البلاغه:

«إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرَثِ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرَثِ الآخِرَةِ كَسَلَ» (نهج البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی، ص ۹۵؛ خ ۱۰۳).

درباره این تعبیر نهج البلاغه، نگر: مفردات نهج البلاغه، سیدعلی اکبر قرشی، ۲۶۱/۱.

در روایت صدوق - قدس سره - بجای «حَرَثِ الدُّنْيَا»، «جَدْبِ الدُّنْيَا» (نگر: پهلوان، ۵۴۹/۲؛ و: کمره‌ای، ۳۵۹/۲) آمده؛ هرچند گفته‌اند در بعضی نسخ هم «حَرَثِ الأَرْضِ» است (نگر: پهلوان، ۵۴۹/۲، حاشیه). <

(۱۳) <«سُبْحَانَ اللَّهِ»، در اینجا، افزون بر تنزیه که در ذات آن است، دلالت بر تعجب و شگفتی هم می‌کند. نگر: مرآة العقول ۲۴/۴. <

(۱۴) <آنگونه که علامه مجلسی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - فرموده است، مراد از «جمع کلمه»، همداستانی ظاهری خلق بر حقیقت است، و مراد از «أَلْفَتْ قُلُوبَ»، همداستانی واقعی بر حقیقت است. نگر: مرآة العقول ۲۴/۴ و ۲۵. <

- (۱۵) > بنا بر توضیح مرحوم مجلسی - قُدَّسَ سِرُّهُ -، یعنی: إمامت را به أهل بیت - علیهم السَّلام - بازگرداند. نگر: مرآة العُقُول ۴/۲۵ <.
- (۱۶) > می توان اینگونه هم معنا کرد که: صاحب حق پدیدار گردد. نگر: مرآة العُقُول، ۴/۲۵ <.
- (۱۷) > به گونه های دیگر نیز می توان خواند و معنا کرد. نگر: مرآة العُقُول ۴/۲۵ <.

حدیث بیست و هشتم

پاداش منتظر

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

- عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ:

الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

(یعنی:

از ابوبصیر و محمد بن مسلم منقول است که حضرت ابوعبداللّه [یعنی: امام صادق - علیه السلام -] از پدرانش - علیهم السلام - نقل فرموده که نقل کردند امیرمؤمنان - علیه السلام - فرمود:

کسی که امر ما^(۲) را چشم به راه باشد، مانند کسی است که در راه خدا به خون خویش درغلطد).

پینوشتها

- (۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۶۴۵ ح ۶ >؛ پهلوان: ۵۴۸/۲، و کمره‌ای: ۳۵۸/۲.<
- (۲) > مُراد، أمرِ فرَج و ظُهور است. نگر: أصولِ کافی، با ترجمهٔ شادروان سیدجوادِ مُصطفوی، ۱۹۸/۲.<

حدیث بیست و نهم

کسانی که حضرت قائم (عج) را دیده‌اند

شیخ کلینی (ره) در کافی یک باب را به نام بُردنِ کسانی که حضرت قائم - علیه السلام - را دیده‌اند اختصاص داده^(۱) و شیخ صدوق هم در کمال‌الدین و تمام‌النعمه بابی را ویژه یاد کرد کسانی ساخته که حضرت قائم - علیه السلام - را مشاهده کرده و دیدار نموده و با او سخن گفته‌اند.^(۲)

شیخ طوسی (ره) یک فصل الغیبه را به اخبار کسانی تخصیص داده که امام - علیه السلام - را دیده‌اند.^(۳) علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار یک باب را به یاد کرد کسانی که آن حضرت - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - را دیده‌اند و همچنین یک بخش «نادر» را به یاد کرد کسانی که آن حضرت - علیه السلام - را در غیبت کبری و قریب به زمان ما رؤیت کرده‌اند، مُختَصَّ گردانیده^(۴). علامه نوری (ره) در نجم الثاقب^(۵)، و شیخ علی اکبر نهاوندی در العَبَقَرِيُّ الحِسان^(۶)، و علامه صافی در منتخب الأثر^(۷)، هر یک بابی را درباره کسانی که امام - علیه السلام - را در دوران غیبت کبری دیده‌اند، تألیف کرده‌اند.

برخی از اصحاب ما <= امامیه > نیز رساله‌هایی مستقل در این باره نگاشته‌اند؛ مانند علامه سید هاشم بن سلیمان توبلی بخرانی (درگذشته به سال ۱۱۰۷) که تبصرة الولی فیمن رأى المهدي < علیه السلام > را تألیف کرده^(۸)، و میرزا محمدتقی بن کاظم بن مولی محمدتقی مجلسی، مشهور به: الماسی (درگذشته به سال ۱۱۵۹ هـ. ق.) که مؤلف کتاب فارسی - ولی ناتمام - بهجة الأولیاء فیمن فاز بقاء الحجة علیه السلام است^(۹)، و سید جمال‌الدین محمد بن حسین یزدی حائری طباطبائی (درگذشته در حدود سال ۱۳۱۳) که بدایع الکلام فیمن فاز بقاء الإمام علیه السلام را نوشته^(۱۰) و علامه نوری (ره) (درگذشته به سال ۱۳۲۰ هـ. ق.) که رساله جنة المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة علیه السلام را نوشته^(۱۱)، و شاگردش شیخ محمدباقر بیرجندی (درگذشته به سال ۱۳۵۲ هـ. ق.) که کتاب بغية الطالب فیمن رأى الإمام الغائب < علیه السلام > را تألیف کرده^(۱۲)، و شیخ علی اکبر نهاوندی (درگذشته به سال ۱۳۶۹) نیز الياقوت الأحمر فیمن رأى الحجة المنتظر را نگاشته است.^(۱۳)

شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی، در نخستین حدیثی که در باب مذکور آورده است، گوید:^(۱۴)

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو - رَحِمَهُ اللَّهُ - عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ فِيهِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَأُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ، فَلَمْ يَكُ «يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»، فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزِدَادَ يَقِينًا

وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - سَأَلَ رَبَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى
 «قَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ: بَلَى وَ لَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ
 إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ: مَنْ أَعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ أَخَذُ
 وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ ثِقْتِي، فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ
 لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَّةُ الْمَأْمُونُ. وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ
 سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا
 أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا
 فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ، فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ.

قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -؟

فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا - وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَّتُ وَاحِدَةً.

فَقَالَ لِي: هَاتِ.

قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟

قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ

أَحِلَّ وَ لَا أَحْرَمَ، وَ لَكِنَّ عَنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَام -، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ

مَضَى وَ لَمْ يُخَلَّفْ وَ لَدَا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالِهِ

يَجُولُونَ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجُوسُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئًا، وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ

الطَّلَبُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.»

(یعنی):

از عبداللّه بن جعفرِ حَمَیْرِي (۱۵) منقول است که گفت: من و شیخِ أَبُو عَمْرُو (۱۶) - که خدایش رحمت کُنَاد - را نزدِ أَحْمَد بن إِسْحَاق (۱۷) ملاقات افتاد، أَحْمَد بن إِسْحَاق به منِ إِشَارَت نمود که از او دربارهٔ جانشین [= جانشینِ إِمَام یازدهم - عَلَیْهِمَا السَّلَام -] بپرسم. به او گفتم: ای أَبُو عَمْرُو! می خواهی چیزی از تو بپرسم و البته در آنچه می خواهی از تو بپرسم شکی ندارم؛ چه باور و دین من آن است که زمین از حَجَّت تهی نمی ماند مگر آنکه تنها چهل روز به رستاخیز مانده باشد، و چون آن زمان برسد، حَجَّت برداشته شود و در توبه بسته گردد «پس آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عینِ ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی» نبخشد [س ۶ ی ۱۵۸]؛ اینان گروهی از آفریدگانِ بَدکارِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - اند و رستاخیز بر این جماعت بر پا می شود (۱۸). لیک دوست دارم یقینم افزون شود و اِبراهیم - عَلَیْهِ السَّلَام - نیز از پروردگارش - عَزَّ وَ جَلَّ - درخواست تا به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می کند «[خداوند] گفت: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم بیارآمد» [س ۲ ی ۲۶۰]. و أَبُو عَلَی أَحْمَد بن إِسْحَاق مرا خبر داد و گفت که از أَبُو الْحَسَنِ [یعنی: إِمَام هادی] - عَلَیْهِ السَّلَام - پرسیده و گفته: [در امور دینی] با که بده بستان گنم یا (۱۹) از که بیاموزم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عَمْرُو مَورِدِ اعْتِمَادِ من است؛ آنچه از جانب من به تو برساند، براستی از جانب من می رساند، و آنچه از جانب من به تو بگویند، براستی از جانب من می گویند؛ سخنش را بشنو و اطاعت کن، که مَورِدِ اعْتِمَادِ و اطمینان است. و هم أَبُو عَلَی مرا خبر داد که از أَبُو مُحَمَّد [یعنی: إِمَام حَسَنِ عسکری] - عَلَیْهِ السَّلَام - نیز مانند همین سؤال را پرسیده و آن حضرت به أَبُو عَلَی گفته است: عَمْرُو و پسرش (۲۰) مَورِدِ اعْتِمَادِند؛

آنچه از جانب من به تو رسانند، براستی از جانب من می‌رسانند، و آنچه به تو بگویند، براستی از جانب من می‌گویند. سخنشان را بشنو و ایشان را اطاعت کن، که هر دو مورد اعتماد و اطمینان‌اند. این سخن دو امام درگذشته دربارهٔ توست. **جمیری گفت:**

أبو عمرو به سجده افتاد^(۲۱) و گریست. سپس گفت: خواسته‌ات را بپرس. گفتم: تو جانشین ابومحمد [یعنی: جانشین امام عسکری] - علیه السلام - را دیده‌ای؟ گفت: آری به خدا و گردن او چنین بود - و بادستش اشاره کرد.^(۲۲)

گفتم: اکنون یک پرسش مانده. گفت: بپرس. گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که در این باره سؤال کنید و این را از پیش خود نمی‌گویم - که مرا نرسد حلال کنم و حرام کنم -، بلکه این نظر خود آن حضرت - علیه السلام - است؛ چه سلطان^(۲۳) چنین می‌پندارد که ابومحمد [یعنی: امام عسکری - علیه السلام -] درگذشته و فرزندی بر جای ننهاد و میراث او را تقسیم کرده است و کسی که حقی در آن نداشته آن را برگرفته^(۲۴) و اینک خانواده‌اش آواره‌اند؛ کسی نیست که جرأت داشته باشد خود را به ایشان بشناساند یا چیزی به آنها برساند؛ و چون نام در میان آید، جستجو نیز آغاز می‌شود [و در پی یافتن و آزردن امام برخوانند آمد]؛ پس از خدا پروا کنید و از این کار دست بدارید).

شیخ کلینی - که خدایش رحمت‌گنادر - گفته است: شیخی از اصحاب ما که نامش از یادم رفته برایم روایت کرد که ابو عمرو مثل این را از احمد بن اسحاق پرسید و او همین‌گونه پاسخ داد.^(۲۵)

علامه مجلسی در *مرآة العقول* در ذیل این حدیث گفته است: «حدیث نخست صحیح است و سند بعدی آن (یعنی آن که در آخر حدیث یاد شده) مُرسَل است»^(۲۶)

پینوشتها

- (۱) الکافی ۱/۳۲۹.
 - (۲) کمال الدین و تمام النعمة ۴۳۴/
 - (۳) الغيبة ۱۵۲/.
 - (۴) بحار الأنوار ۱۳/۱۰۴ و ۱۴۳ طبع أمين الضرب؛ و: ۱/۵۲ - ۷۷، طبع حروفی ایران.
 - (۵) نجم الثاقب ۱۵۲/ ط. ۱۳۴۶ هـ.
 - (۶) العبرى الحسان ۵۷/۲.
 - (۷) منتخب الأثر ۴۱۲/.
 - (۸) صاحب الذریعة آن را در کتابش (۳/۳۲۶) یاد کرده است > و متن آن نیز به سال ۱۴۱۱ هـ. ق. در شهر مقدس قم از سوی «مؤسسه المعارف الإسلامیة» تحقیق و نشر شده. <
 - (۹) الذریعة ۳/۱۶۰.
 - (۱۰) الذریعة ۳/۶.
 - (۱۱) این رساله در آخر مجلد سیزدهم بحار الأنوار طبع گردیده و در الذریعة ۵/۱۵۹ یاد شده است.
 - (۱۲) الذریعة ۳/۱۳۳.
 - (۱۳) الذریعة ۲۵/۲۷۲.
- > می افزایم:
- از دیگر کسانی که اخبار مربوط به رؤیت سرورمان، حضرت حجة بن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء -، را ضبط کرده اند، شیخ مفید - قدس الله روحه العزیز - است که

- یکی از أبواب الإرشادش را «بابُ ذِکْرِ مَنْ رَأَى الْإِمَامَ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ طَرَفٍ مِنْ دَلَائِلِهِ وَ بَيِّنَاتِهِ» قرار داده (تحقیق مؤسسه آل‌البیت - علیهم السَّلَام - ، ۲/۳۵۲ - ۳۵۴). <
- (۱۴) > این حدیث به نقل از کافی، در تبصرة الولی (تحقیق مؤسسه معارف اسلامی، صص ۵۲ - ۵۴) و إعلام الوری (تحقیق غفاری، صص ۳۹۶ و ۳۹۷) و حلیة الأبرار (ط. قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۵۶ هـ. ش. ، ۲/۶۸۷ و ۶۸۸) آمده است. <
- (۱۵) > عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حَمِیرِي قُمِّي، از بزرگانِ امامیة قم است که به سالِ دویست و نود و اند به کوفه آمده، و أهلِ کوفه از او حدیث شنیده‌اند. کتابهای بسیاری تألیف کرده بوده و «ثقه» است. از مؤلفاتِ اوست: کتاب الغیبة و الحیرة. نگر: تبصرة الولی، صص ۲۹ و ۳۰، هامش، و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۵۰۰ و ۴۹۹، و: معالم العلماء، صص ۷۳؛ و: رجال النجاشی، صص ۲۱۹ و ۲۲۰. <
- (۱۶) > أبو عمرو عثمان بن سعید عَمَرِي زِيَات - که «سَمَان» هم خوانده می‌شده است - ثقه و بس جلیل‌القدر است - چنان که جلالِ قدرش از همین روایتِ چهل حدیث نیز هویدا می‌گردد. او نخستین نایبِ خاصِ امامِ دوازدهم - عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهُ - بوده. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۵۵۹؛ و: تبصرة الولی، صص ۵۳، هامش؛ و: خورشید مغرب، صص ۴۵. <
- (۱۷) > أبو علی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن أحوصِ أشعري قُمِي، بس گراندقدر است و ثقه و از عالمانِ صاحبِ تألیف. او را از خواصِ امامِ عسکری - علیه السَّلَام - شمرده‌اند و گفته‌اند به شرفِ زیارتِ صاحبِ الزَّمان - علیه السَّلَام - نائل گردیده است. نگر: معالم العلماء، صص ۱۴؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۴۸؛ و: تبصرة الولی، صص ۲۹، هامش؛ و: رجال النجاشی، صص ۹۱. <
- (۱۸) > علامة مجلسی - قُدِّسَ سِرُّهُ - فرموده: یعنی پس از مرگِ ایشان با دمیده شدن در صور، قیامت بر پا می‌شود. نگر: مرآة العقول، ۴/۶. <
- (۱۹) > علامة مجلسی - قُدِّسَ سِرُّهُ - تردید را از راوی می‌داند. نگر: همانجا. <
- (۲۰) > یعنی محمد بن عثمان - که دومین نفر از نائبانِ چهارگانه است. نگر: مرآة العقول، ۴/۷. <
- (۲۱) > قاعدتاً: سَجْدَةُ شُكْرِ. نیز نگر: مرآة العقول، ۴/۷. <
- (۲۲) > این عبارت و عَمَلِ عَمَرِي را به گونه‌های مختلف فهمیده و شرح کرده‌اند. علامه محمدباقر مجلسی - اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - ذیل حدیثی دیگر، از میان چند وجه، ظاهراً این معنا را پسندیده که یعنی: او میانِ دو دستش را فاصله داد و در هر دست دو انگشتِ ایهام

- و سبابه را گشود تا - چنان که میان عرب و عجم معمول است - به درشتی و استواری گردن آن حضرت اشاره کند. نگر: مرآة العقول، ۲/۴ و ۳.
- (۲۳) > مراد، خلیفه عباسی، معتمد (محمد بن متوکل)، است که در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد. نگر: مرآة العقول، ۷/۴.
- نیز نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۴۷۶؛ و: الخرائج و الجرائح ط. مؤسسه الإمام المهدی (علیه السلام) ۱۱۰۳/۳. <
- (۲۴) > مراد، جعفر کذاب است (نگر: مرآة العقول، ۷/۴).
- همچنین نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۷۶؛ و: پهلوان، ۱۷۲/۲ و ۱۷۳ و ۲۲۴ - ۲۲۶. <
- (۲۵) > این ترجمه بنا بر آن است که عبارت کافی مطبوع و به تبع آن الأربعون حدیثی آقای نجفی را درست بدانیم؛ یعنی:
- قال الكلینی رَحِمَهُ اللهُ: وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ - أَنَّ أَبَاعِمْرًا سَأَلَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ مِثْلِ هَذَا، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا.
- ولی این عبارت درست به نظر نمی‌رسد، و گویا عبارت متن مطبوع تبصرة الولی صحیح است که بجای «سأل عن»، «سأل عنه» دارد. در این صورت پرسشگر أحمد بن إسحاق است و پاسخ‌دهنده أبو عمرو؛ و همین درست باید باشد. <
- (۲۶) مرآة العقول ۵/۴.

حدیث سی‌ام

شمائل حضرت قائم (عج)

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ:
سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ
مَا اسْمُهُ؟

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ
اللَّهُ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ؟

قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ، حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرُهُ
عَلَى مَنْكَبَيْهِ، وَيَعْلُو نُورٌ وَجْهَهُ سِوَادَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ، يَا بِي ابْنَ خَيْرَةِ الْأُمَمِ»^(۱).
(یعنی:

از جابر جعفی^(۲) منقول است که گفت: از ابوجعفر [یعنی: امام باقر]

- علیه السّلام - شنیدیم که فرمود:

عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ از امیرمؤمنان - علیه السّلام - پرسید و گفت: مرا در بابِ مَهْدِیِ
آگهی ده که نام او چیست؟

امیرمؤمنان - علیه السّلام - فرمود: أَمَّا نَامُشْ؛ حَبِیبٌ > یعنی: رسولِ خدا - صلی
الله علیه و آله - < به من سفارش فرمود که نام او را بر زبان نرانم تا آنگاه که خداوند او
را برانگیزد.

گفت: مرا از صفتِ او خَبَرِ ده؟

امیرمؤمنان - علیه السّلام - فرمود: او جوانی است میانه‌بالا، نیکوروی،
نیکوموی، موی سرش بر شانه‌ها ریخته، و فروغِ رویش بر سیاهیِ مویِ مَحَاسِنِ و
سرفائق آمده؛ پدرم به فدایِ فرزندِ بهترین کنیزان!

پینوشتها

(۱) الإرشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسة آل البيت عليهم السلام - با تفاوت جزئی - : ۳۸۲/۲؛ و نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۴۷۰؛ و: إعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ص ۴۳۴ (با تفاوت اندک)؛ و: كشف الغمّة، تحقیق السیّد هاشم الرّسولی، ط. مكتبة بنی هاشمی، ۴۶۴/۲؛ و: روضة الواعظین، ط. مجیدی و فرّجی، ۲۳/۲؛ و: الخرائج و الجرائح راوندی، ط. مؤسسه الإمام المهدی (علیه السلام)، ۱۱۵۲/۳. نیز سنج: پهلوان: ۵۵۲/۲ و ۵۵۳.

(۲) > أبو عبد الله (به قولی: أبو محمد) جابر بن یزید جعفی، از خواص أصحاب إمام صادق - علیه السلام - و از ثقات بشمارست.
نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۱/۱۶۲؛ و: مناقب آل أبی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، ط. انتشارات علامه، ۲۸۱/۴ <.

حدیثِ سی و یکم

طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج)

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

- يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَهُوَ طَوْلُ الْعُمْرِ»^(۱).

(یعنی:

از سعید بن جبیر^(۲) منقول است که گفت: شنیدم سرورِ عبادتگران، علی بن

الحسین - علیهما السلام -، می فرمود:

در قائم سُنَّتِی از نوح است، که درازایِ زندگیانی باشد).

می گویم: شیعیان در نگارشهاشان به «یادکردِ مَعْمَران» پرداخته اند تا مردمان >از

أخبارِ مَعْمَران آگاه باشند و < طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج) را بعید نینگارند. از این

شمارست، صدوقِ اُمّت در کتابش، کمال الدین و تمام النعمه^(۳)، و نیز معلّم اُمّت، شیخ

مفید، در الفُصولُ العَشْرَةُ فِي الْغَيْبَةِ^(۴)، و نیز شریفِ مُرتَضَى عِلْمِ الْهُدَى در آمالی اش^(۵)، و

نیز علامه مجلسی در بحار الأنوار... (۶).

شیخ محمد بن علی کراجکی (درگذشته به سال ۴۴۹ ه. ق.) - که از شاگردان شریف مرتضی بوده است - نیز کتاب البرهان علی صحه طول عمر الإمام صاحب الزمان علیه الصلاة والسلام را پرداخته و در کتالفوائدش درج نموده. (۷) شیخ طوسی هم در الغیبه (۸) فصلی را به بیان عمر آن حضرت - علیه السلام - اختصاص داده است که شایان مراجعه می باشد. همو در مسائل کلامیه اش چنین گفته: «در درازنای زندگانی قائم - علیه السلام - استبعادی نیست؛ زیرا جزوی کسانی از پیشینیان - مانند شعیب پیامبر و لقمان علیهما السلام - سه هزار سال زیسته اند، و همچنین این امری ممکن است و خدای تعالی را قدرت آن هست» (۹).

فیلسوف زبردست، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (درگذشته به سال ۶۶۹ ه. ق.)، گفته است:

«و أمّا درباره طول عمر آن حضرت، نهایت و اکنشی که خصم می تواند نشان دهد آن است که این طول عمر را بعید بشمارد؛ که آن هم، از چند روی، مردود است: نخست آن که هر که در اخبار و سرگذشت های مَعْمَران بنگرد درمی یابد که میزان عمر آن حضرت و بیش از آن هم عادی است. چه، درباره لقمان که پرورنده گرگس ها بود (۱۱)، نقل شده که هفت هزار سال بزیست، و روایت کرده اند که عمرو بن حممة الدوسی چهارصد سال بزیست، و دیگر مَعْمَران نیز از همین دست هستند.

دوم آن که خدای تعالی درباره نوح - علیه السلام - خبر می دهد و می فرماید: «قَلْبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (۱۲).

سوم آن که ما و خصم در باب زنده بودن خضر و ایاس - علیهما السلام - از انبیاء، و سامری و دجال از اَشْقِيَاء، همداستانیم و چون این در باب این دو طرف متقابل روا

باشد، چرا در بابِ گروهِ میانین - یعنی طبقهٔ اولیاء - روا نباشد؟!»^(۱۳)
 علامهٔ بزرگ، محمدحسین آل کاشف الغطاء، گفته است: «... کسانی که بقاء آن
 حضرت را در طولِ این مدّتِ متجاوز از هزار سال بعید می‌شمارند، گویا از ماجرای
 عمیر حضرت نوح <علیه السلام> غفلت یا تغافل می‌کنند که به نصّ قرآن پنجاه
 سال کمتر از هزار <یعنی: نهصد و پنجاه سال> میانِ قومِ خویش درنگ فرمود^(۱۴)
 و کمترین سنّی که از برای او گفته شده هزار و ششصد سال است و بیش از آن هم، تا
 سه هزار سال، گفته‌اند^(۱۵).

حدیث شناسانِ اهلِ سنّت، مجز دربارهٔ حضرت نوح هم، روایت کرده‌اند که
 افرادی بیش از این زیسته‌اند. نووی که از مُحدِّثانِ بزرگِ ایشان است، در تهذیب
 الأسماء چنین گفته است:

در بابِ حیات و ثبوتِ خضر اختلاف کرده‌اند؛ بیشترین عالمان گفته‌اند که او
 زنده است و در میانِ ماست؛ صوفیان و اهلِ صلاح و معرفت بر این معنا
 همدستان‌اند و حکایاتشان دربارهٔ دیدار و ملاقاتِ او و استفاده از وی و پرسش و
 پاسخ با او و حضورش در جایگاههای شریف و موطنهای نیکو، بیشتر از آن است که
 به شمار درآید و مشهورتر از آنکه یادکردش به گفتار بیاید. شیخ ابو عمرو بن صلاح
 در فتاوی‌اش گفته است: عالمان و صالحان معتقدند که او زنده است و عامّه نیز با
 ایشان همسخن هستند و تنها بعضی مُحدِّثان با انکارِ وی تکروی کرده^(۱۶) (پایانِ
 سخن).

به خاطر می‌آید که وی در جای دیگر، و زَمَخْشَری در ربیع الأبرار، گفته‌اند که
 مسلمانان بر زنده بودنِ چهار تن از پیامبران همدستان‌اند؛ دو تن از ایشان، یعنی
 ادریس و عیسی، در آسمان‌اند، و دو تن، یعنی ایلیاس و خضر، در زمین‌اند، و ولادتِ
 خضر در زمانِ ابراهیم، پدرِ پیامبران^(۱۷)، بوده است^(۱۸).

مُعَمَّرانی که از عمرِ طبیعی درگذشته و تا صدها سال زیسته‌اند، بسیارند. سید مرتضی در آملی‌اش^(۱۹) گروهی از ایشان را یاد کرده و کسانِ دیگر هم، مانند صدوق در اِکمال‌الدین^(۲۰)، شماری را بیش از آنچه شریف مرتضی یاد کرده است، خاطر نشان کرده‌اند. در این روزگاران هم، چه بسیار کسان را دیده‌ایم که عمرشان به صد و بیست سال و قریب به آن یا بیش از آن رسیده است. از اینها گذشته، در دیدهٔ تحقیق، حق آن است که هرکس بتواند زندگانی را در یک روز حفظ کند، هزاران سال هم می‌تواند آن را حفظ کند. تنها این نکته می‌ماند که این عمل عادت‌شکنی است، ولی آیا عادت‌شکنی و خروج از قوانینِ طبیعی در مورد انبیاء و اولیاء، چیزی شگفت یا امری نادر است؟!

در این باره به مُجَلَّداتِ پیشینِ الْمُقْتَطَفِ^(۲۱) مراجعه فرمائید و در آن گفتارهای فراوان و براهین آشکارِ عقلیِ اکابرِ فلاسفهٔ غرب را در اثباتِ امکانِ جاودانگیِ انسان در دنیا ببینید. یکی از دانشمندانِ بزرگِ اروپا گفته است: اگر شمشیرِ ابنِ مُلْجَم در میان نبود، علی بن ابی طالب از کسانی می‌بود که جاودانه در دنیا می‌زیستند؛ زیرا جمیع صفاتِ کمال و اعتدال را یکجا در خود داشت؛ و ما را در این مقام تحقیق و کاوشی فراخ‌دامنه است که مجالِ بیانِش نیست.»^(۲۲)

علامه شیخ محمد رضا مُظَفَّر (ره) در این باره گفته است: «طولانی‌تر شدنِ زندگانی از عمرِ طبیعی - یا آنچه پنداشته می‌شود که عمرِ طبیعی است -، در نظرِ دانش پزشکی، نه مردود است و نه مُحال. پزشکی فقط هنوز نتوانسته به چیزی دست یابد که با آن بتواند زندگانیِ آدمی را از آنچه معمولاً هست درازتر کند. باری، اگرچه پزشکی توانائیِ چنین کاری را ندارد، خدای متعال بر هر کاری تواناست و در عمل هم طولانی‌ساختنِ عمرِ حضرتِ نوح و بقایِ حضرتِ عیسی - علیهما السَّلام - تحقق یافته و قرآن کریم نیز از این دو امر خبر داده است... لیک اگر کسی که شک

دارد، در آنچه قرآن هم از آن خبر داده باشد شک کند، دیگر فاتحهٔ اسلام خوانده است! (۲۳) شگفت آن است که مسلمانی دربارهٔ امکان این امر می‌پرسد که مدعی ایمان به قرآن مجید است. (۲۴)

از عامه هم حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ هـ. ق.) در کتاب خود، البیان فی أخبار صاحب الزمان علیه السلام، گفته است: «بقای آن حضرت ناممکن نیست، چرا که عیسی و ایاس و خضر هم از اولیای خدای متعال، و دجال گجسته و ابلیس ملعون هم از اعدای خدای متعال، بقا یافته‌اند. بقای اینان از طریق کتاب و سنت ثابت شده و <حتی منکران بقای مهدی - علیه السلام - نیز > دربارهٔ آن همداستان‌اند، آنگاه امکان بقای مهدی <علیه السلام > را منکر شده‌اند! اینک من بقای هر یک از ایشان را تبیین می‌کنم تا از این پس خردمندان به انکار امکان بقای مهدی - علیه السلام - گوش فرا ندهند...» (۲۵)

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۳۲۲ ح ۴ و ۵ >؛ پهلوان: ۵۹۱/۱، و کمره‌ای: ۴۳۹/۱ <.
- (۲) > أبو محمد سعید بن جبیر (۴۵ - ۹۵ هـ. ق.)، عالم بزرگ و فقیه و مفسر قرآن کریم و از تابعان بود که از امام سجّاد - علیه السلام - روایت کرده است. حجاج بن یوسف ثقفی - که از قضا خود نیز در همان سال به دَرَک واصل شد و به قول ابن عماد: «فیها أراح الله العباد و البلاد بموت الحجاج بن یوسف بن أبی عقیل الثقفی الطائفی فی لیلۃ مبارکة علی الأمة» - سعید را به شهادت رسانید. قبر او در «واسط» است.
- نگر: الموسوع الرّجالیة المیسرة، ۳۸۶/۱؛ و: شذرات الذهب، دارالکتب العلمیة، ۱۰۸/۱ - ۱۱۰ <.
- (۳) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۵۳۶ - ۵۷۵.
- (۴) الفصول العشرة / ۲۲ - ۲۷.
- (۵) أمالی السید المرتضی / ۱۶۵ - ۱۹۵.
- (۶) بحار الأنوار ۱۳/۵۹ - ۷۷ طبع أمین الضرب؛ و: ۲۲۵/۵۱ - ۲۹۳ طبع حروفی ایران.
- (۷) کنز الفوائد / ۲/ ۱۱۴.
- (۸) الغیبة / ۲۵۸.
- (۹) الرسائل العشر / ۹۹.
- (۱۰) > ظاهرًا باید تاریخ درگذشت ابن میثم - قدّس سرّه - را محصور بین سالهای ۶۷۹ و ۶۹۹ هـ. ق. بدانیم. نگر: پژوهش و حوزه، ش ۷، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ (از مقاله نقد حال شیخ کمال‌الدین میثم بحرانی به ترجمه همین مترجم). <.

(۱۱) > مراد لقمان بن عاد است که بنا بر پاره‌ای گزارشهای کهن به اندازهٔ عمر هفت گرس که یکی پس از دیگری پرورش داد، بزیست، و واپسین گرس او از این هفت گرس، «لبد» نام داشت.

(نگر: کتاب الغیبة، الطوسی، ط. مكتبة نینوی الحدیثة، ص ۷۹؛ و: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعة مدرّسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۵۵۹؛ و: لسان العرب، ذیل «لبد»؛ و: ...).
گویند که این لقمان بن عادِ مُعَمَّرِ گرسِ پَرور، همانا، جَزِ لُقْمَانِ حَکِیمِ مذکور در قرآن کریم است.

(نگر: اللوامع الإلهیة، ط. ۲، صص ۴۴۸ - ۴۹۰). <

(۱۲) سورة عنکبوت: ۱۴ >؛ یعنی: پس در میان آنان هزارسال منهای پنجاهسال (= نهصد و پنجاهسال) به سر بُرد. <

(۱۳) قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۹۱.

(۱۴) > إشارتِ مرحوم کاشف الغطاء به آیت ۱۴ از سورة عنکبوت است: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا... <

(۱۵) > طابع أصل الشيعة، آقای علاء آل جعفر، به این مصادر و منابع توجه داده است:

تفسیر الکشاف زَمَخْشَرِي ۲۰۰/۳ (ط. دارالمعرفة بیروت)؛ و: تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر ۴۱۸/۳ (ط. دارالمعرفة بیروت)؛ و: زادالمسیر ابن جوزی ۲۶۱/۶ (نشرالمکتب الإسلامی / بیروت). <

(۱۶) > طابع أصل الشيعة إرجاع داده است به: تهذیب الأسماء و اللغات، ۱۷۶/۱ (ط. دارالکتب العلمیة بیروت). <

(۱۷) > می دانیم که شماری از پیامبرانِ الهی از زاد و رود حضرتِ ابراهیم - علیه السلام - اند. از ابوالنضر محمد بن سائب کلبی کوفی (درگذشته به ۱۴۶ هـ. ق.) منقول است که غیر از ادریس و نوح و لوط و هود و صالح، دیگر پیامبرانِ مذکور در قرآن، - سلامُ اللهِ علیهم اجمعین -، همه از زاد و رود ابراهیم اند و گویا در این سخن از آن روی آدم را استثناء نکرده که او پدرِ جمیع بشریت محسوب می شود و خود بخود مُستثناست (نگر: شذرات الذهب، ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیة، ص ۲۱۸). <

(۱۸) > طابع پیشگفته إرجاع داده به: تهذیب الأسماء و اللغات ۱۷۷/۱ (ط. پیشگفته)؛ و: ربیع الأبرار زَمَخْشَرِي ۳۹۷/۱ (ط. وزارت أوقافِ عراق / بغداد). <

(۱۹) > طابع پیشگفته إرجاع داده است به: أمالی المرتضیٰ ۲۳۲/۱ - ۲۷۲ (ط. داراحیاءالکتب العربیة / بیروت). <

(۲۰) > چنان که پیشتر هم بیامد در این که نام کتاب صدوق - قُدَس سِرُّه - ، کمال الدین است یا اکمال الدین، اختلاف است.

به هر روی بهره موردِ اشارتِ مرحوم کاشف الغطاء را نگر در: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، صص ۵۲۳ - ۶۴۳؛ و: پهلوان ۳۰۷/۲ - ۵۳۷؛ و: کمره‌ای ۲۰۲/۲ - ۳۵۲.<

(۲۱) > الْمُتَنَطَّفُ ماهنامه‌ای علمی و تاریخی و ادبی به زبان عربی بود که به اهتمام صرّوف (دکتر یعقوب ابن نقولا، ۱۸۵۲ - ۱۹۲۷ م.) و همکاری فارسی نِسْمَر (۱۸۵۶ - ۱۹۵۱ م.) و شاهین مکاریوس (۱۸۵۳ - ۱۹۱۰ م.) در ۱۸۷۶ م. در بیروت تأسیس شد. در ۱۸۸۶ م. آن را به مصر انتقال دادند؛ تا ۱۹۵۲ م. در مصر منتشر شد و در این سال تعطیل گردید. (نگر: دائرة المعارف فارسی).<

(۲۲) أصل الشیعة و أصولها > ط. قاهره < ۱۳۸/ > و: تحقیق علاء آل جعفر، صص ۲۲۵ - ۲۲۷. چون این طبع أصل الشیعه مُحَقَّق بود، گفتاورد منقول در متن را بر اساس آن اصلاح و تکمیل کردیم.<

(۲۳) > مُراد این است که مسلمان، بطّبع، در صحّت و راستی قرآن تردید ندارد، و اگر تردید داشته باشد باید - از راه دلیل و بُرهان - به یازآموزی اصول عقائد پردازد، زیرا ایمان استوار با تردید در بنیادهای عقیدتی جمع شدنی نیست.<

(۲۴) عقائد الإمامیة / ۷۹.

(۲۵) البيان فی أخبار صاحب الزّمان > علیه السلام < / ۱۴۸.

حديث سى و دوم

علامات ظهور حضرت قائم (عج)

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - :
إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ
وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا وَ يُظْهِرُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَّرَ وَ
يُنزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - فَيُصَلِّي خَلْفَهُ.

قال ابن حمران: قيل له: يا ابن رسول الله! متى يخرج قائمكم؟

قال: إذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء
بالنساء وركب ذات الفروج السروج وقبليت الشهادة الزور ورددت شهادة
العدول واستخفت الناس بالدماء وارتكاب الزنا وأكل الرباء والرشاء واستيلاء

الأشْرَارِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَخَسْفِ
بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلِ غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ
مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَلَقَبُهُ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ، وَجَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيِّ
وَ شِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا.

فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا
يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۱). ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ
حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ. فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي
أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعُقَدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي
الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ صَنَمٍ وَ وَثْنٍ وَ غَيْرِهِ إِلَّا فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَ
ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ^(۲).

(یعنی:

از محمد بن حُمران^(۳) منقول است که گفت: جعفر بن محمد الصادق
- عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرمود:

قائم ما - علیه السلام - با هراس باری گردیده^(۴)، و با نَصْرَتِ نِیْرُو بخشیده شده
است^(۵)؛ زمین از برایش درنور دیده می آید^(۶)، و گنجینه‌ها از برای وی آشکار
می‌گردد، و خداوند - هرچند مشرکان خوش نداشتند - با او دین خود را بر همه دینها
چیره می‌سازد. اقتدار او مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد و همه ویرانه‌های زمین آباد
می‌شود و روح الله، عیسی بن مریم - علیهما السلام -، فرود می‌آید و پشت سر او
نماز می‌گزارد.

ابن حُمران گفته است: آن حضرت را گفتند: ای پسر رسول خدا! کی قائم شما

خروج می‌کند؟

فرمود: هنگامی که مردان خود را به زنان مانده سازند و زنان خود را به مردان مانده کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده نمایند، و مادینه صاحب عورتها بر زینها نشینند، و گواهی دروغ پذیرفته آید، و گواهی عادلان پذیرفته نگردد، و مردمان خونریزی و ارتکاب زنا و خوردن ربا و رشوت را سهل شمارند، و چیرگی اشرار بر ابرار و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمَن و فرورفتن زمین در بیداء و کشته شدن جوانی از آل محمد - صلی الله علیه و آله - میان رُکن و مقام - که نام او محمد بن محمد و لقبش «نفس زکی» است - صورت بندد، و بانگی از آسمان آید که حق با علی و شیعیان اوست، در این هنگام، قائم ما خروج می‌کند.

پس چون خروج کند، پشتش را به کعبه تکیه دهد، و سیصد و سیزده مرد ^{حبر} وی < گرد آیند و نخستین چیزی که بر زبان راند این آیت است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۷).

آنگاه گوید: من بقية الله (/ اندوخته خداوند) و حُجَّتِ او و خلیفه او بر شما هستم. پس هر که بر او سلام کند، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» (۸) (یعنی: سلام بر تو ای اندوخته خداوند در زمین). پس چون یک «عقد» - که ده هزار مرد باشد - برای وی گردد آیند، از مکه خروج کند، و بجز خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - هر معبودی در زمین باشد، اعم از بُت‌های بی جُثَّة باصورت و باجُثَّة بی صورت (۹) و بجز آن، آتش در آن گرفته باشد و بسوزد، و این پس از غیبتی طولانی است).

پینوشتها

- (۱) سورة هود < ۱۱ >، ۸۶.
- (۲) كشف الحق < به اهتمام سيّد داود ميرصابري > ۱۸۲/ < و نگر: ط. قديم اصفهان، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.
- در هامش ط. ميرصابري آمده: «این حديث را [شيخ خري عاملي] در ائبات الهداة ج ۷ ص ۱۴۰ ح ۶۸۶ بطور مختصر از ابن شاذان نقل کرده است.»
می نویسم:
- قريب به این حديث - با پاره‌ای تفاوتها - از امام باقر - عليه السلام - روایت شده در: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.
- (۳) < أبو جعفر محمد بن حمران نهدی، راوی «ثقه» ی کوفی الأصل و باشنده جرجرایا بوده که از امام صادق - عليه السلام - روایت کرده است. او را کتابی است.
نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرسین، ص ۳۵۹.
- (۴) < «یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دلهای دشمنان می اندازد» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳.
- (۵) < «یعنی حضرت عزت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر اعداء» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳.
- (۶) < «تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفر ما اثرش قطع نمایند» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳.
- (۷) < س ۱۱، ی ۸۶؛ یعنی: اندوخته خداوند، از برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید. >

- (۸) > این نحوه سلام بر آن حضرت، شایسته تأمل و تعلم است.
 نیز نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام،
 ۲۷۵/۲؛ و: مرآة العقول ۳۶۹/۴ و ۳۷۰.<
- (۹) > پیشینیان درباره تفاوت «صَنَم» و «وَتْن» - که به ترتیب به «أصنام» و «أوثان» جمع بسته
 می‌شوند - سخن گفته‌اند. نمونه را، نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، و مجمع البحرین، و
 دستور الإخوان، و... در اینجا مجال طرح معناها و رای‌های مختلف ایشان نیست. مُستند ما
 در گزینش معنا، لسان‌التزیل (ص ۱۰۶) بوده است.<

حديث سي و سوم

دجال

«عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَحَمِدَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ! قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي - ثَلَاثًا - فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : اقْعُدْ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَلِمَ مَا أَرَدْتَ؛ وَاللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَ لَكِنَّ لِدَلِكَ عِلَامَاتٌ وَ هَيْئَاتٌ^(١) يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِهَا.

قال: نعم، يا أمير المؤمنين!

فقال - عليه السلام - : احفظ، فإن علامة ذلك: إذا أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ، وَ

أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ، وَاسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ، وَ أَكَلُوا الرِّبَا، وَأَخَذُوا الرُّشَا، وَ شَيَّدُوا البُنْيَانَ،
 وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا، وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ، وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ، وَ قَطَّعُوا الأَرْحَامَ، وَ
 اتَّبَعُوا الأَهْوَاءَ، وَ اسْتَخَفُّوا بِالدِّمَاءِ، وَ كَانَ الحِلْمُ ضَعْفًا، وَ الظُّلْمُ فَخْرًا، وَ كَانَتْ
 الأَمْرَاءُ فَجْرَةً، وَ الوُزَرَاءُ ظَلَمَةً، وَ العُرَفَاءُ خَوْنَةً^(٢)، وَ القُرَاءُ فَسَقَةً، وَ ظَهَرَتْ شَهَادَةُ
 الزُّورِ^(٣)، وَ اسْتَعْلَنَ الفُجُورُ، وَ قَوْلُ البُهْتَانِ، وَ الإِثْمُ وَ الطُّغْيَانُ، وَ حَلِيَّتِ المَصَاحِفُ،
 وَ زُخْرِفَتِ المَسَاجِدُ، وَ طَوَّلَتِ المَنَارَاتُ، وَ أَكْرَمَتِ الأَشْرَارُ، وَ ازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ،
 وَ اخْتَلَفَتِ القُلُوبُ، وَ نَقِضَتِ العُهُودُ، وَ اقْتَرَبَ المَوْعُودُ، وَ شَارَكَ النِّسَاءُ أَزْوَاجَهُنَّ
 فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا، وَ عَلَتِ أَصْوَاتُ الفُسَّاقِ وَ اسْتَمِعَ مِنْهُمْ، وَ كَانَ
 زَعِيمُ القَوْمِ أَرْدَلَهُمْ، وَ اتَّقَى الفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَ صَدَّقَ الكَاذِبُ، وَ اتَّيَمَّنَ الخَائِنُ، وَ
 اتُّخِذَتِ القِيَانُ وَ المَعَارِفُ^(٤)، وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَوْلَهَا، وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الفُرُوجِ
 الشُّرُوجَ، وَ تَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ
 يُسْتَشْهَدَ، وَ شَهِدَ الأَخْرُ قِضَاءً لِذِمَامٍ بِغَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ، وَ تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ، وَ آثَرُوا
 عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الأَخْرَةِ، وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ الدِّئَابِ، وَ قُلُوبُهُمْ أَتَنُّ
 مِنَ الجَيْفِ وَ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ الوَحَا الوَحَا^(٥)! ثُمَّ العَجَلُ العَجَلُ! خَيْرُ
 المَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ المَقْدِسِ، وَ لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ^(٦) أَنَّهُ مِنْ
 سُكَّانِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ الأَصْبَعُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ الدَّجَالُ؟

فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بْنُ الصَّيْدِ^(٧)، فَالشَّقِيُّ مَنْ صَدَّقَهُ، وَ السَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ،

يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا أَصْفَهَانُ، مِنْ قَرْيَةٍ تُعْرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُهُ الْيُمْنَى مَمْسُوحَةٌ، وَالْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَبْهَتِهِ تُضِيءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالْدَمِّ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ: «كَافِرٌ»، يَقْرَأُ كُلُّ كَاتِبٍ وَأُمِّيٌّ، يَخُوضُ الْبِحَارَ وَتَسِيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخَانٍ، وَخَلْفَهُ جَبَلٌ أبيضُ يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ طَعَامٌ، يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فِي قَحْطٍ شَدِيدٍ تَحْتَهُ حِمَارٌ أَقْمَرٌ، خُطْوَةٌ حِمَارِهِ مِيلٌ، تُطَوُّى لَهُ الْأَرْضُ مِنْهَا مَنْهَلًا، لَا يَمُرُّ بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ، يَقُولُ: «إِلَى أَوْلِيَائِي، أَنَا الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ قَدَّرَ فَهَدَى، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»، وَكَذَبَ عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّهُ أَعْوَرَ يَطْعَمُ الطَّعَامَ، وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَ إِنْ رَبَّكُمْ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَلَا يَطْعَمُ وَلَا يَمْشِي وَ لَا يَزُولُ. تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

أَوَّانٍ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ الزَّيْنَا، وَأَصْحَابُ الطَّيَالِسَةِ الْخَضِرِ، يَقْتُلُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِالشَّامِ عَلَى عَقَبَةٍ تُعْرَفُ بِعَقَبَةِ أَفِيقٍ لِثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحُ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - خَلْفَهُ، أَلَا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى.

قُلْنَا: وَ مَا ذَلِكَ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قال: خُرُوجُ دَابَّةٍ [مِنْ] الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا، مَعَهَا خَاتِمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَ عَصَى مُوسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، يَضَعُ الْخَاتِمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فِيهِ: هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَ يَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيَسْكَبُ: هَذَا كَافِرٌ حَقًّا، حَتَّى أَنْ الْمُؤْمِنَ

لِيُنَادِي: الْوَيْلُ لَكَ يَا كَافِرٌ، وَإِنَّ الْكَافِرَ يُنَادِي: طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنٌ! وَدِدْتُ أَنِّي
الْيَوْمَ كُنْتُ مِثْلَكَ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

ثُمَّ تَرَفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَيَرَاهَا مَنْ بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ - جَلَّ جَلَالُهُ - وَذَلِكَ
بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تُرْفَعُ التَّوْبَةُ، فَلَا تَوْبَةَ تُقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ
يُرْفَعُ وَ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (۸).
ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ
حَبِيبِي، رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِثْرَتِي.

قَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ: يَا صَعْصَعَةُ! مَا عَنِي
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهَذَا؟

فَقَالَ صَعْصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ! إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ
- عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِثْرَةِ، الثَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
- عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - ، وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ
فَيُظْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا.

فَأَخْبَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبَرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عِثْرَتِهِ الْأَيْمَةِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ» (۹).

(يعنى:

از نزال بن سبره^(۱۰) منقول است که گفت: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب
- عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، برای ما سخن راند؛ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - را سپاس و ستایش و ثنا

گفت و بر محمد و خاندان وی درود فرستاد. آنگاه فرمود:

ای مردمان پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من پرسید (سه بار این سخن را فرمود).

صَعَصَعَةَ بن صَوْحَانَ^(۱۱) روی به آن حضرت برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! دَجَالِ کِیْ خُرُوجِ مِی کُنْد؟

علی - علیه السلام - او را گفت: بنشین که خداوند سخت را شنود و آنچه را خواستی بدانست؛ و به خدا قسم آنکه از او پرسیده شده [در این باب] از پرسنده داناتر نیست، ولی این امر را نشانه‌ها و حالاتی است که چون گامهای پیاپی از پس یکدیگر آیند و اگر بخواهی تو را از آنها می آگاهانم.

گفت: آری، ای امیرمؤمنان!

پس آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: به یاد بسپار که نشانه‌اش، هنگامی است که مردمان نماز را بمیرانند، و امانت را تباه کنند، و دروغ را حلال شمارند، و ربا بخورند، و رشوت بستانند، و ساختمان را [تجمل آمیز] برافرازند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را کارگزاری دهند، و با زنان رای زنند^(۱۲)، و خویشی‌ها را بگسلند، و از هواها پیروی کنند، و خونریختن را سهل شمارند، و بردباری سستی باشد و ستم افتخار، و امیران فاجر باشند و وزیران ظالم، و مباحثران^(۱۳) خائن، و قاریان^(۱۴) فاسق، و گواهی دروغ پیدا شود، و فُجُور و بُهْتَانِ گوئی^(۱۵) و گناه و سرکشی هویدا گردد و مُصْحَفُها را بیارایند، و مساجد را زینت کنند، و مناره‌ها را بلند سازند، و اشرار را گرامی دارند، و صفوف مُزْدَجِمِ شود و دلها پراکنده و مخالف، و عهدها را بشکنند، و آنچه وعده داده شده نزدیک گردد، و زنان از سر آزمندی به دنیا در بازارگانی با همسرانشان هنباز شوند، و آوای فاسقان بلند شود و سخنشان را گوش فرا دهند، و سرگرده مردمان فرومایه‌ترینشان باشد، و از بیمِ شَرِّ فاجر از او

بپرهیزند، و دروغگو را تصدیق کنند، و خائن را اَمین شمرند، و زنانِ رامشگر و ساز فراهم آرند و به کار دارند، و واپسین این اُمَّت نخستین آن را نفرین کند، و مادینگانِ عورت‌دار بر زینها نشینند، و زنان خود را چون مردان سازند و مردان خود را چون زنان سازند، و گواه بی آنکه از وی گواهی خواهند گواهی دهد، و دیگری برای گزارِ دِمه‌ای گواهی دهد بی آنکه حقیقت را بشناسد و به انگیزه غیر دینی دانش دین بیاموزد،^(۱۶) و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوستِ میش را بر دلِ گرگ بپوشند، و دلهاشان از لاشه‌های مردار گنده‌تر و از صبر^(۱۷) تلخ‌تر باشد. در آن هنگام زود باشید، زود باشید؛ وانگاه شتاب کنید، شتاب کنید. در آن روز بهترین سکونتگاهها بیت‌المقدس است و مردمان را زمانی فراز آید که هر یک بآرزو خواهند که از باشندگان آن باشند.

پس أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ^(۱۸) روی به امیرمؤمنان - علیه السلام - برخاسته گفت: ای امیرمؤمنان! دَجَّال کیست؟

فرمود: بدانید که دَجَّال صائِدِ پَسْرِ صَیْدِ^(۱۹) است؛ پس نِگونِ بَخْتِ کسی است که او را تصدیق کند و نِکوبَخْتِ کسی که تکذیبش نماید. از شهری بیرون آید که «اصفهان» اش خوانند. از قریه‌ای که به نام «یهودیّه» شناخته می‌شود. چشم راستش زدائیده شده و چشم دیگرش در پیشانی اوست و چون اختر بامدادی تابان است. در آن زالوئی هست آمیخته به خون. میان دو چشمش نوشته شده: «کافر»، و هر نویسا و نانویسا آن را می‌خواند.

در دریاها فرو می‌رود و خورشید با او روان می‌شود. پیشاپیش او، کوهی است از دود، و پس پشت او، کوهی است سپید که مردمان آن را طَعَامِ می‌پندارند. در قحطی سختی خروج می‌کند و سوار بر درازگوشی سپید است. هر گام درازگوشش یک میل است. زمین، آبشخور به آبشخور، از برای او درنوردیده می‌شود. بر هر آبی گذر کند

تا روزِ رستخیز فرو می‌رود [و بر نمی‌آید]. با بلندترین آوایش، چنان که همهٔ جنیان و آدمیان و شیاطین میانِ خاور و باختر بشنوند، می‌گوید: «ای دوستانم! به سوی من بیایید. من آنم که بیافرید و سامان بخشید و اندازه نهاد و راه نمود، پروردگارِ برترِ شما منم». حال آنکه دشمنِ خدا دروغ می‌گوید. او یک چشمی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؛ و پروردگارِ شما - عَزَّ وَ جَلَّ - یک چشم نیست و غذا نمی‌خورد و راه نمی‌رود و نابود نمی‌شود. خداوند بسی از این برتر است.

بدانید که در آن روز بیشترین پیروانِ او زنازادگان و صاحبانِ طیلسان‌های سبزند. خداوند او را، در شام، برگردنه‌ای که به نامِ گردنهٔ اُفیق خوانده می‌شود، سه ساعت گذشته از روزِ آدینه، به دستِ کسی که مسیح بن مریم - علیهما السلام - پشتِ سرش نماز می‌گزارد، به قتل می‌آورد. بدانید که پس از آن هنگامهٔ مهین است.

گفتیم: ای امیرمؤمنان! آن دیگر چیست؟

فرمود: بیرون آمدنِ جنبنده‌ای از زمین از محلِّ صفا، که خاتمِ سلیمان بن داود و عصایِ موسی - علیهم السلام - با اوست. خاتم را بر چهرهٔ هر مؤمن می‌نهد و بر آن نقش می‌بندد: «این براستی مؤمن است»، و بر چهرهٔ هر کافر می‌نهد و بر آن نگاشته می‌شود: «این براستی کافر است»؛ تا آنجا که مؤمن آواز می‌دهد: وای بر تو ای کافر! و کافر آواز می‌دهد: خوشا به حالِ تو ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانند تو بودم و به کامیابیِ بزرگی دست می‌یافتم.

آنگاه آن جنبنده سر بر می‌آورد و همهٔ کسانی که میانِ خاور و باختر اند، به اذنِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ -، او را می‌بینند؛ و آن پس از برآمدنِ خورشید است از غروبگاهش. آنگاه دیگر در توبه بسته می‌شود؛ نه توبه‌ای پذیرفته می‌آید و نه عملی فراز برده می‌شود و «آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عینِ ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی نبخشد». (۲۰)

سپس آن حضرت - علیه السلام - فرمود: مرا از این که پس از آن چه می شود
مپرسید که حَبِیبِم، رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، به من سفارش فرمود تا آن را
جُزْ به عِترتم خَبَر ندهم.

تَزَالُ بنِ سَبْرَه گفته است: به صَعُصَعَه بنِ صَوْحَانِ گفتم: ای صَعُصَعَه! مُرَادِ
أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ - عَلَيْهِ السَّلَامِ - از این چه بود؟

صَعُصَعَه گفت: ای پسرِ سَبْرَه! آنکس که عیسی بن مریم - عَلَیْهِمَا السَّلَامِ - پشتِ
سرِ او نماز می گزارد، همانا دوازدهمین [امام] از عترت است و نهمین [نسل] از
فرزندانِ حُسَیْنِ بنِ عَلِی - عَلَیْهِمَا السَّلَامِ. او خورشیدی است که از غروبگاهش
برمی آید؛ نَزْدِ رُكْنٍ وَ مَقَامِ پدیدار می گردد؛ زمین را پاک می کند؛ ترازوی داد می نهد؛
و هیچکس بر کسی ستم روا نمی دارد.

أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ - عَلَيْهِ السَّلَامِ - ما را آگهی داد که حَبِیبِش، رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ -، به او سفارش فرمود که جُزْ عِترتش، أُمَّةً - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -،
کسی را از آنچه پس از آن خواهد شد، خَبَر ندهد.

پینوشتها

- (۱) > در مختصر البصائر شیخ حسن بن سلیمان حلی (ره) به جای «علامات و هیئات»، «علامات و امارات و هنات» آمده است (تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۷)؛ فتأمل. <
- (۲) المراد بالعزفاء هنا جمع عریف و هو العالم بالشیء و الذی یعرف أصحابه و القیم بأمر القوم و النقیب.
- (۳) در بعض نسخ: «شهادات الزور».
- (۴) جمع «قنیه»؛ الاماء المغنیات.
- (۵) «الوحا الوحا» یعنی: السرعة السرعة، البدار البدار.
- (۶) در بعض نسخ: «یود اخدم».
- (۷) در بعض نسخ: «سائد بن الصید»؛ در سنن ترمذی: «ابن صیاد».
- (۸) > س ۶ ی ۱۵۸؛ بخشی از آیه است. <
- (۹) کمال الدین و تمام النعمة / ۵۲۵ - ۵۲۸ > و نگر: پهلوان، ۳۱۱/۲ - ۳۱۶؛ و: کمره‌ای، ۲۰۵/۲ - ۲۰۸؛ و: الخرائج و الجرائح، ط. مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، ۱۱۳۳/۳ - ۱۱۳۴؛ مختصر البصائر حسن بن سلیمان حلی، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۰ - ۱۳۰؛ و: بحار الأنوار، ط. مؤسسه الوفاء (۱۱۰ جلدی)، ۱۹۲/۵۲ - ۱۹۵؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۳۲۶/۱۲ و ۳۲۷؛ و: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۲۲/۳ - ۲۵. <
- (۱۰) > «نزال بن سبره» ی هلالی عامری کوفی از کبار تابعان، و به قولی از صحابه است. نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ و: أضبط المقال، ص ۱۸۵. <

(۱۱) >أبو طلحه صَعَصَعَةَ بنِ صَوْحَانَ عِبْدِي، از خَوَاصِّ و كِبَارِ أَصْحَابِ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - و مردی خطیب و ثقة است که دو برادرش، زید و سیحان، در پیکارِ جَمَلِ به شهادت رسیدند و خود او در روزگارِ فرمانروائی معاویه به رحمتِ خدا رفت. صَعَصَعَةُ مردی فصیح و سخنور و دلیر و دین‌ورز و خردمند بود. کثی در مدح و جلالتِ وی روایاتی آورده است.

نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۶؛ و: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۴۳۵/۱؛ و: مهدي موعود [عليه السلام]، علي دواني، ص ۸۷۵؛ و: مجمع الرجال ۲۱۲/۳ - ۲۱۴.

(۱۲) > آیا رای زدن و مشاورت با زنان، به خودی خود نکوهیده است؟ ... آیه‌الله استادی - که در باب مشورت در کتاب و سنت، تحقیقات و تأملاتی دارند - معتقدند روایاتی که از معصومان - علیهم السلام - درباره مشورت به ما رسیده، «تعبدی» نیست؛ بلکه «إرشادی» است و در واقع آن بزرگواران بر هنجارهای عقلانی در این باب تأکید فرموده‌اند. روایاتی هم که از مشورت با زنان نهی می‌کند، تعبدی نیست. ای بسا زمانها و اوضاع گوناگون تفاوت داشته باشند.

از امیر مؤمنان - علیه السلام - منقول است که: «إِيَّاكَ و مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مِنْ جَرَبَتِ بِكَمَالِ عَقْلٍ». در این حدیث از مشاورت با زنانی که کمال عقل آنها دانسته نشده، نهی گردیده است. پس موارد مختلف فرق می‌کنند و خصوصیتی در مذکر یا مؤنث بودن نیست. بنا بر این حدیث، و نیز بنا بر هنجار عقلانی، در هر زمانی که زنان مانند مردان از تحصیل و دانش برخوردار هستند و به محدودیتهای معرفتی متصف نمی‌باشند، دیگر چنین زنانی مصداق نهی از مشاورت و رایزنی نیستند.

بنا بر این، آن رای زدن با زنان که نکوهیده است، رای زدن با زنانی است که از کمال عقل برخوردار نبوده باشند و أهواء و أغراض نفسانی را مبنای گفتار و کردار قرار دهند. نگر: بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

(۱۳) > «مباشر» را در ترجمه «العریف» برگزیدم. «عریف» کسی است که نزد کارفرمائی کار کند و کارگزار و مباشر او باشد؛ مثلاً سرکارگر (نگر: فرهنگ جامع کاربردی، پرویز آتابکی). به تعبیر دیگر کسی است که سرپرست امور قبیله یا جماعتی باشد و امیر و فرمانروا از طریق وی از حال آن گروه آگاه شود (نگر: نزهة النظر، ص ۵۵۱).

به پندار من، «مباشر» در مصطلح فارسی امروز، تا حدود زیادی معنای «العریف» را می‌رساند؛ واللَّهُ أَعْلَمُ.

- (۱۴) > شاید لزوم و درستی «الْقُرَاء» را به «قاریان» و «قرآن‌خوانان» ترجمه کردن، در نگاه نخست، قریب به بداهت باشد؛ اما این را هم باید دانست که «قُرَاء» معنای دیگری نیز دارد؛ اهلِ فقه و فتوا از صحابه را - بنا بر قولِ ابنِ خلدون - «قُرَاء» می‌گفته‌اند؛ ظاهراً در حدیثِ نبوی شریف «صِنْفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي، وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي: الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَاء» هم به همین کاربرد باز می‌خوریم. نگر: موسوعة طبقات الفقهاء، آية الله سبحانی و...، قسم ۲ از مقدمه، ص ۲۴. <
- (۱۵) > «بُهْتَان» دروغی است که شخص را متحیر و مبهوت می‌سازد. نگر: غریب‌الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۱۵۶؛ و: قاموس قرآن قرشی؛ و: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۱/۲۵۶. <
- (۱۶) > ما بآزاء این بهره واپسین عبارت را در متن عربی یکسان نخواننده و یکسان ترجمه نکرده‌اند. در کمال‌الدین ویراسته استاد غفاری (ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۲۶) «تَفَقَّه» (به ضمّ حرفِ یکم) چاپ شده است. مرحوم آقا میرمحمدصادق خاتون‌آبادی (ره) در کشف الحق در ترجمه عبارت نوشته: «عالم شوند از برای غیر دین» (ط. سیدداود میرصابری، ص ۱۹۵)؛ که از قرائتی مشابه قرائت استاد غفاری حکایت می‌کند. شاید این که مرحوم کمره‌ای هم در ترجمه خود نوشته: «برای دنیا فقه آموزند» (کمره‌ای، ۲/۲۰۶) و آقای دوانی هم ترجمه کرده‌اند: «احکام دین را برای غیر دین بیاموزند» (مهدی موعود [علیه السلام]، ص ۹۶۴)، از چنین خوانشی نشأت گرفته باشد. در متن کمال‌الدین مشکول و مُعَرَّبِ دارالحدیث، «تَفَقَّه» آمده، و ترجمه کرده‌اند: «بی آنکه... تفقه در دین داشته باشد» (نگر: پهلوان، ۲/۳۱۳).
- ترجمه ما، موافق با قرائت و نظر استاذنا العلامة و شیخنا فی الإجازة، آية الله سیدمحمدرضا حسینی جلالی - أدامَ اللهُ إجلالَهُ -، است. ایشان «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» را نقطه مقابل «تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ» و به عبارت دیگر «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» قَلَم می‌دهند و عبارت را اینگونه می‌خوانند.
- والله أعلم و علمه أتمّ و أحکم. <
- (۱۷) > «صَبْر» - که (در زبان عربی کمتر و در فارسی بیشتر) به سکونِ بَاء هم تلفظ می‌شود - افشردگی گیاهی است که خاصیت داروئی دارد ولی بغایت تلخ است. در عربی و فارسی آنچه را در اوج تلخی و ناگواری باشد، به «صَبْر» مثل زنند. نگر: نزهة النظر، البدری، ص ۴۶۹؛ و: نفثة المصدور، تصحیح یزدگردی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷. <
- (۱۸) > أبو القاسم أصبغ بن نباتة ی تمیمی سلمی حنظلی مُجاشعی، مردی ناسک و عابد از

خواص یارانِ امیرمؤمنان - علیه السلام - است. وی از «شُرطَةُ الخَمِيسِ» به شمار می‌رود که گروهی خاص از یارانِ امیرمؤمنان - علیه السلام - بوده‌اند و تشکیلات ویژه داشته و وظائف مهمی را بر عهده می‌گرفته‌اند. تشکیلات «شُرطَةُ الخَمِيسِ» در مدّت حکومتِ امامِ مجتبی - علیه السلام - نیز برقرار بوده است.

عضویت در «شُرطَةُ الخَمِيسِ» افتخاری بزرگ و از منظر رجال‌شناسی مدح و تعظیمی مُعتنایه است. أصْبَغُ بنِ نُباته از نامداران «شُرطَةُ الخَمِيسِ» قلمداد شده. دربارهٔ أصْبَغُ بنِ نُباته، نگر: مختصرالبصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۸؛ و: الموسوعة الرجالية المیسرة، ۱/۱۳۴.

دربارهٔ «شُرطَةُ الخَمِيسِ» نگر: سماء المقال، ط. قزوینی، ۲/۲۴۵ - ۲۴۷؛ و: دایرةالمعارف تشیع، ۹/۵۶۰ و ۵۶۱؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایة، ص ۸۲. <
(۱۹) دربارهٔ ضبط این سخن در هامش طبع ۱۱۰ جلدی بحار (۱۹۳/۵۲ و ۱۹۴) اظهار نظر شده است. <

(۲۰) > همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۵۸؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: الحسینیّ الأُمینیّ، ۳/۱۲۹ و ۱۳۰ - که در فهم عبارت قرآنی بس سودمند و روشنگر است. <

حدیثِ سی و چهارم

زمینه‌چینی برای حضرت قائم (عج)

«قال رسولُ الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -:

يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤَطِّئُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»^(۱).

(یعنی:

رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود:

مردمانی از مشرق بیرون آیند [/ قیام کنند] که زمینه حکومت مهدی را فراهم

سازند.)

علامه گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸) پس از نقل این حدیث گفته

است:

«این حدیثی است «حَسَن» و «صَحِيح» که راویانش ثقه و در نقل مورد اعتماد

هستند»^(۲).

پینوشتها

(۱) البیان فی أخبار صاحب الزمان < علیه السلام > گنجی شافعی / ۹۹ و منتخب الأثر ۳۰۴ به نقل از صحیح ابن ماجه ۲/ ۲۷۰؛ و نیز کنز العمال ح ۳۸۶۵۷ و مجمع الزوائد ۷/ ۳۱۸.

(۲) البیان فی أخبار صاحب الزمان < علیه السلام > / ۱۰۰.

> این مضمون در روایات شیعه هم هست؛ چنان که در الغیبهی نعمانی از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل شده است که: شروع کار مهدی از طرف مشرق است.

باری، مراد از این مشرق، مشرق کشورهای اسلامی در مقیاس قرنهای اولیئه اسلام است که سرزمین خراسان و بخشهای شرقی را - ظاهراً - تا نواحی مرکزی ایران کنونی در بر می گرفته است.

نگر: خورشید مغرب، ص ۳۲۰ <.

حديث سى و پنجم

قَم پيش از ظهورِ حضرتِ قائمِ (عج)

«عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةَ (١) وَ قَالَ: سَتَخْلُو كُوفَةَ (٢) مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْرِزُ (٣) عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ (٤) الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبِلْدَةِ يُقَالُ لَهَا: قَم، وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قَمَ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَ الْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ وَ يَسِيرُ (يَصِيرُ ظ.) سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَ لِسَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّةً.» (٥).

(یعنی:

از امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - منقول است که کوفه را یاد کرد و فرمود: زودا که کوفه از مؤمنان تهی شود و همانسان که مار در سوراخ خود می خزد و چنبره می زند، دانش از کوفه دامن بگشاید و برود؛ آنگاه دانش در شهری پدیدار آید که آن را «قم» خوانند، و معدن دانش و فضل گردد تا آنجا که هیچ کس نماند که در زمینه دین زبون داشته شده باشد، حتی پرده‌گان خرگاه نشین. این حال نزدیک به ظهور قائم ما است و خداوند قم و اهل آن را قائم مقام حجّت قرار می دهد و اگر آن نباشد زمین باشندگان خود را به کام اندر می کشد و در زمین حجّتی نمی ماند. پس دانش از قم به دیگر بلاد مشرق و مغرب سرازیر می گردد، و حجّت خداوند بر خلق تمام می شود تا جایی که احدی بر زمین نمی ماند که دین و دانش به او نرسیده باشد. آنگاه قائم ظهور می کند و مایه انتقام خداوند و خشم او بر بندگان می شود، زیرا خداوند تنها پس از این که بندگان حجّتی را انکار کنند، از ایشان انتقام می گیرد).

پینوشتها

- (۱) و (۲) > هم در متن عربیِ چهل حدیث و هم در طبع یکجلدیِ منتخب الأثر، «کوفه» - بدون «ال» - آمده است.
- این ضبط، علی الظاهر ناشی از سهو و إهمالِ کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد. <
- (۳) > هم در طبع یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متن عربیِ چهل حدیث «یأزر» - به تقدّم زاء بر راء - آمده است؛ ولی علی الظاهر راء باید بر زاء مقدّم باشد. فعلهای برشکافته از مصدر «أزر» و «أزوز»، در زبانِ سنّت، آشنا و دارای کاربرد هستند. تفصیل را نگر: الفائق فی غریب الحدیث زَمْخْشَرِي، ۱/۳۳؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۵۲؛ و: مجمع البحْرَيْن، إعداد: محمود عادل، ۱/۶۳ و ۶۴؛ و: نُزْهَةُ النَّظَرِ البَدْرِي، ص ۲۷ و ۲۸؛ و: مفردات نهج البلاغه ی قُرْشِي، ۱/۳۸.
- همین ماده و تشبیه، باز هم در احادیثِ بحثِ غیبت به چشم می خورد؛ نگر: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۴۹؛ و: پهلوان ۲/۲۶؛ و: کمره ای ۲/۱۸؛ و: الغیبه ی تُعْمَانِي، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. <
- (۴) > هم در طبع یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متن عربیِ چهل حدیث، «تأزر» - به تقدّم زاء بر راء - آمده است. <
- (۵) > منتخب الأثر ۴۴۳/۱ به نقل از بحار الأنوار و آن به نقل از تاریخ قم.
- > نیز نگر: طبع جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۳/۶۱ و ۶۲.
- در کتابِ عصرِ ظهورِ استادِ علی کورانی (ترجمه عبّاس جلالی، صص ۲۳۷ - ۲۴۶) مباحثی درباره «قم (در آستانه ظهور)» مطرح گردیده که اگرچه خواندنی است، باید توجه داشت که سخت با تطبیق و تفسیرِ عصریِ مؤلف درآمیخته. <

حدیثِ سی و ششم

حضرتِ قائم (عج) زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ:
لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ
رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ وَ كَذَلِكَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - يَقُولُ.»^(۱)

(یعنی؛

از عبدالله بن عمر منقول است که گفت: از حسین بن علی - علیهما السلام - شنیدم که می‌گفت:

اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - آن روز را چندان دراز کند که مردی از فرزندان من قیام نماید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از دادگری و قسط پُر سازد؛ و من از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - شنیدم که چنین می‌فرمود).

پینوشتها

(۱) کمال الدین و تمام النعمة / ۳۱۸ >؛ پهلوان - با تفاوت اندک - : ۵۸۴/۱، و کمره‌ای - با تفاوت جزئی - : ۴۳۴/۱ و ۴۳۵ <.
مضمون روایت را أحمد در مُسندش (۹۹/۱) آورده (به نقل از: أحادیث المهدي > علیه السلام < من مُسند أحمد بن حنبل / ۶۲).
از برای منابع این حدیث در کتابهای عامه، به «مَنْ هُوَ الْمَهْدِيّ > علیه السلام <؟» (۷۰ - ۸۳) مراجعه بفرمائید.

حدیث سی و هفتم

حضرت قائم (عج) پیش‌نماز حضرت عیسی بن

مریم <ع> می‌شود

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ أَخْبَرَ الْأَئِمَّةَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَأَنَّ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَقْتَ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ»^(۱).

(یعنی:

از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منقول است که آن حضرت، امامان را از خروج مهدی، خاتم امامان، که زمین را - همانگونه که از ظلم و جور پُر شده است - از قسط و عدل پُر می‌سازد، و از این که عیسی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - به هنگام خروج و ظهور وی، نزد وی فرود می‌آید و پشت سر وی نماز می‌گزارد، خبر داده است.)
صاحبِ عیون المعجزات گفته: «این خبری است که به واسطه شهرت آن، شیعیان و دانشوران و غیر دانشوران و سُنیان و خواص و عوام و پیران و کودکان، همه بر آن

همداستانند»^(۲).

در حاشیه الفتح المبین، نویسنده گفته است: «در روایتی آمده است که > عیسی - علیه السلام - < پس از شروع مهدی > - علیه السلام - < به نماز، فرود می آید و مهدی پس پس می آید تا عیسی - علیه السلام - پیش افتد، لیک عیسی دست خود را میان کتفهای آن حضرت می نهد و او را می گوید: پیش باش. پیش از نقل این روایت هم آورده است که: فرود آمدن او به هنگام نماز بامداد است و پشت سر مهدی > - علیه السلام - < نماز می گزارد. > (إلی آخره)^(۳).

بينوشتها

(١) و (٢) و (٣) منتخب الأثر / ٣١٧؛ و تيز رجوع كنيده به: فضائل الخمسة ٣/ ٤٠١ و ٤٠٢، و: البيان في أخبار صاحب الزمان <عليه السلام> / (١٠٨-١١٣)، و: مَنْ هُوَ الْمُهْدَى <عليه السلام>؟ / ١٠٠.

<نيز نگر: حلية الأبرار، ط. مؤسسه المعارف الإسلاميه، ٥/ ٤٧٤ و ٤٨٦ و ٤٨٧.>

حدیث سی و هشتم

رَجَعَتِ مُؤْمِنَانِ^(۱) دَرِ ظَهْرِ حَضْرَتِ قَائِمِ (عج)

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ^(۲)؛ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

إِذَا قَامَ أُتِيَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأْ^(۳)

أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَالْحَقُّ وَإِنْ تَشَأْ^(۳) أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ.»^(۴)

(یعنی:

از مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ منقول است که گفت: از قائم - علیه السلام - و از کسانی از دوستانمان [/ همکیشانمان] که درگذشتند و او را انتظار می‌بردند، یاد کردیم. حضرت ابو عبد الله [یعنی: امام صادق] - علیه السلام - به ما فرمود:

هنگامی که او قیام کند، به سراغ مؤمن آیند در گورش و او را گویند: ای فلان! صاحب تو ظهور کرده است؛ پس اگر می‌خواهی که به او ملحق شوی، ملحق شو، و اگر می‌خواهی [همچنان در گور] در کرامت پروردگارت مقیم باشی، مقیم باش).

پینوشتها

- (۱) <«رَجَعَتْ» از مُعْتَقَدَاتِ مَهْمَ مَا شِيعِيَانِ و از مُسَلِّمَاتِ مَذْهَبِ مَاسْتِ كِه أَحَادِيثِ مُتَعَدَّدِ دَرِبَارَةُ آن دَارِيمِ.
- از برای أَحَادِيثِ رَجَعَتْ، نمونه را، نگر: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی)، ۳۹/۵۳ - ۱۴۴؛ و: مختصر البصائر، تحقیق مشتاق المظفر، ۸۷ - ۱۷۰ و ۴۲۹ - ۴۹۸ (بیش از ۱۴۰ حدیث)؛ و: موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، هادی النجفی، ۴/۱۳۶. <
- (۲) <در الغیبه چاپی «تنتظره» است و همچنین در متن مطبوع چهل حدیث عربی. <
- (۳) <در متن مطبوع چهل حدیث عربی «تشاء» بود؛ موافق بحار الأنوار (ط. دریا ب نجفی) و بعض منابع دیگر اصلاح کردیم. <
- (۴) الغیبه شیخ / ۲۷۶.
- <نیز نگر: حقّ الیقین، مجلسی، ط. کانون پژوهش، ص ۳۶۳؛ و: مرآة العقول، ۲۰۳/۳؛ و: بحار الأنوار، ط. دریا ب نجفی، ۵۹۷/۲۱، ح ۹۸؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۹۲/۵۳؛ و: الإیقاظ من الهجعة، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
- و نیز نگر: نجم الثاقب، ط. مسجد جمکران، ص ۱۵۸؛ و: حلیة الأبرار، ۳۵۲/۵ و ۳۰۱؛ و: كشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصایری، ص ۱۸۹. <

حديث سي و نهم

بيعت با حضرت قائم (عج)

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ

— عَلَيْهِ السَّلَامُ — يَقُولُ:

إِذَا أَدِنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، وَ
نَاشَدَهُمْ بِاللَّهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ، وَ أَنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ — وَ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ — جَلَّ جَلَالُهُ — جِبْرَائِيلَ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَيُنزِلُ
عَلَى الْأَخْطِيمِ يَقُولُ: <إِلَى> ^(١) أَيِّ شَيْءٍ تَدْعُونِ؟ فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ (عج) فَيَقُولُ
جِبْرَائِيلُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُكَ ^(٢) ابْسُطْ يَدَكَ!، فَيَمْسَحُ يَدَهُ، وَ قَدْ وَاوَاهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ
بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيُبَايِعُونَهُ، وَ يُقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ ^(٣) نَفْسٍ، ثُمَّ
يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ. ^(٤)

(یعنی:

مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ جُعْفِيُّ رَوَيْتَ كَرْدَ وَگفت: از أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - شنیدم که می گفت:

هنگامی که خدای متعال قائم را إِذْنِ بیرون شدن دهد، بر مِنْبَرِ رَوْدِ، و مردمان را به سوی خویش فراخواند، و به خداوند سوگندشان دهد، و ایشان را به سوی حَقِّ خود و به این که در میان آنان به سُنَّتِ رَسُولِ خِدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رفتار کند و به کردارِ آن حضرت عمل کند، دعوت نماید. آنگاه خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ (۵) - جِبْرِئِيلَ را برانگیزد تا به سراغِ وی آید و بر حَظِيمِ فرود آید و بگوید: به چه چیز فرا می خوانی؟! قائم (عج) او را بپاگاهاند و آنگاه جِبْرِئِيلَ بگوید: مَنْ نَخَسْتِينَ كَسِي هَسْتَمُ كِه بَا تَوْبِيَعْتِ مِي كَنْد، دَسْتِ بَغَشَا! پَسِ دَسْتِ بَرِ دَسْتِ او كَشْدَ وَ سِيصِدْ وَ دِه وَ آندِ مَرْدِ نَزْدِ او آمْدِه بَاشَنْد. وَ بَا او بِيَعْتِ كَنْنَد، وَ او بِه مَكَّه إِقَامْتِ كُنْدَ تَا يَارَانَشِ دِه هَزَارَتَن شُونَد؛ آنگاه از مَكَّه بِه مَدِينَه رَهْسِيپَارِ كَرْدَد.

پینوشتها

- (۱) <إلى> را از چاپهای مؤسسه آل البیت علیهم السّلام و رسولي محلاتی از الإرشاد مفید (ره) افزودیم.<
- (۲) <در متن چاپی الأربعون حدیث، «یبایعیک» است.>
- (۳) <در متن چاپی الأربعون حدیث، «ألف» است.>
- (۴) الإرشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسه آل البیت علیهم السّلام - با اندکی تفاوت - : ۳۸۲/۲ و ۳۸۳؛ طبع رسولي محلاتی - با اندکی تفاوت - : ۵۲۳/۲ و ۵۲۴؛ إعلام الوری، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، ص ۴۳۱ (با تفاوت‌هایی چند).<
- (۵) <یعنی: بزرگ است شکوهمندی او.>

حدیثِ چهلَم

حضرتِ مَهْدی (عج) در نهج البلاغه

> امیرمؤمنان علی - علیه السلام -، در خطبه‌ای که در آن از رخدادها و پیشآمدهای آینده یاد می‌کند، می‌فرماید: <

«يُعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ، وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».

(یعنی:)

خواهشِ نفسانی را به راهِ هدایت می‌آورد، در هنگامی که هدایت را پیروِ خواهشِ نفس ساخته‌اند، و زانی را پیروِ قرآن می‌سازد، در هنگامی که قرآن را به راهِ رایِ خود برده‌اند^(۱)).

و از همان خطبه است:

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِذُهَا، مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا، حُلُوءًا

رَضَاعُهَا عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلَا وَفِي غَدٍ - وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضَ أَفَالِيدَ كَيْدِهَا، وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا؛ فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ، وَ يُخَيِّ مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ»^(۲).
(یعنی:

تا آن که به جنگی سخت گرفتار آئید؛ که [چون شیرِ دَرَنده] دندان نماید؛ [و چون ماده‌شتری بیقرار به میدان آید] پستانها پُر شیر؛ نوشیدنش گوارا و شیرین است، و پایان آن، تلخ چون حَنْظَل.

هان! فردا - فردائی که آبستنِ رخدادهائی است که نمی دانید - فرمانروائی که از جُز آنان^(۳) باشد، کارگزارانشان را از برایِ کردارهایِ زشتشان کیفر دهد. زمین از برایِ او پاره‌هایِ جگرش را برون افکند^(۴) و کلیدهایش را از راهِ آشتی به او دهد. پس او شیوهٔ دادگرانه را به شما بنمایاند و مُردهٔ کتاب و سنّت را زنده گرداند.

در هامشِ دستنوشتی از نهج البلاغه که به خطِّ حسین بن حسن بن حسین مؤدّب، از اعلامِ نزدیک به روزگارِ شریفِ رضی جامعِ نهج البلاغه، است، چنین نوشته شده: «الوالی هو المهدی علیهِ السّلام»^(۵) (یعنی آن فرمانروا [که در متنِ خطبه مذکورست] همان مهدی - علیه السّلام - است).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته: «این اشارت است به امامی که خداوند او را در آخر الزّمان می آفریند و او همان کسی است که در اخبار و آثار وعده [ی آمدن] اش داده شده...»^(۶).

> علامه شیخ محمدتقی شوشتری - طاب ثراه - در بهج الصباغه این سخنِ ابن ابی الحدید را تصحیح کرده، می نویسد: ... بل که خداوند آن حضرت را در آخر الزّمان ظاهر می فرماید، و این که آن امام، دهمین نسل از فرزندانِ امیرمؤمنان - علیه السّلام - و دوازدهمین تن از ائمّهٔ دوازده گانه است، از ضروریاتِ مذهبِ

إمامیه می باشد؛ و چگونه نباشد؟! حال آن که نزد خاصه و عامه از امیرمؤمنان - علیه السلام - به تواتر رسیده است که - در سخنی بلند - به کُمَیْل فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَى، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ. (۷)

و این جُز بر مذهب ما راست نمی آید و ابن ابی الحدید نیز در گزارش این سخن امیرمؤمنان - علیه السلام - بدان اعتراف کرده... (۸) <

پینوشتها

- (۱) > منظور از قرآن را به راه رای خود بُردن، تأویل قرآن و حمل آن بر مقتضای آراء و أهواء خویشان است... نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۶۹/۳. <
- (۲) خطبة ۱۳۸.
- (۳) > در ترجمه «من غیرها» نوشتیم: «از جز آنان»؛ زیرا - چنان که ابن میثم بحرانی هم گفته است - گویا پیش از این (احتمالاً در بخشی از خطبه که در نهج البلاغه نیامده)، امیر مؤمنان - علیه السلام - از گروهی از صاحبان فرمانروائی و امارت یاد کرده بوده و اینک خاطر نشان می فرماید که فرمانروای مورد نظرش از «آنان» نیست.
نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۰/۳ - ۱۷۱.
- برخی از شارحان درباره این که گروه مورد اشارت امیر مؤمنان - علیه السلام - کدام گروه بوده است، گمانه زنی کرده اند.
علامه شیخ محمد تقی شوشتری، احتمال می دهد صورت کلام مسطور در نهج البلاغه، مُصَحَّف باشد. باری، برای صورت پیشنهادی وی و تفسیر آن، نگر: بهج الصباغة، ۱۹۲/۶ - ۱۹۳. <
- (۴) > مراد از برون آمدن پاره های جگر زمین، خروج خزائن و گنجینه های آن است. نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۱/۳. <
- (۵) شرح نهج البلاغه، مصورة من نسخة مخطوطة من القرن الخامس محفوظة في مكتبة آية الله المرعشي / ۱۱۴.
- (۶) شرح نهج البلاغه، ۶۰۹/۲ ط. دارالفکر، بیروت؛ و: ۴۰/۹ ط. مصر.

- (۷) > در شرح نهج البلاغه، ضمن حکمت ۱۴۷ آمده است.
 یعنی: آری، زمین از کسی که از برای خداوند حجّت به پا دارد، تهی نماند؛ خواه پدیدار و شناسا باشد و خواه بیمناک و پنهان. تا حجّت‌ها و نشانه‌های آشکار خداوند از میان نرود.
 (نیز نگر: الغیبه‌ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۳۶؛ خصوصاً از حیث مدلول‌هایی که نعمانی - رضوان الله علیه - به آنها توجه می‌دهد؛ و: همچنین: موسوعة المصطفی و العترة (علیه و علیهم السلام)، الشاکری ۲۶۱/۱۶ - ۲۶۹)؛ و: کُفتمان مهدویت: سخنرانیهای کُفتمان سوم، ص ۵۷ و ۵۸ و صص ۸۷ - ۸۹.<
- (۸) > نگر: بهج الصباغة، ۱۸۸/۶.<

[نِيايش]

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي
بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ
طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِأَمْتِثَالِ أَوْامِرِهِ، وَ الْإِتِّهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ الْأَ
يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ
عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ
لَدُنِكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ أَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ، وَ
قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ أَحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امدُدْهُ بِجُنْدِكَ
الْأَغْلَبِ، وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، وَ أَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ

عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَيْنَ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ
 امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عَوْجًا، وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ
 هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاةِ
 سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ - صَلَوَاتُكَ
 اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ.»

[صحیفه سجّادیه <ع> / نیایش روزِ عرفه / ۴۷]

(ترجمه نیایش:

خدایا! تو در هر زمان دینت را با پیشوائی نیرو بخشیده‌ای؛ پس از آن که ریسمان
 او را به ریسمان خود پیوستی و او را دستاویزِ خشنودی ات ساختی و طاعتش را
 واجب گردانیدی و از نافرمانی اش بر حذر داشتی و فرمان دادی که به فرمانهایش
 گردن نهاده شود و چون نهی کند دست بازداشته آید و پیش‌رونده‌ای بر او پیشی
 نگیرد و دیرآینده‌ای از وی بازپس نماند، آنگاه او را نشانه‌سان از برای بندگانت و
 چونان بلندائی فروغ‌مند در سرزمینهایت برافراشته‌ای؛ که او نگاهدارِ پناهندگان و
 پناهجای مؤمنان و دستاویزِ متمسکان و روشنای جهانیان است.

خدایا! ولی خود^(۱) را شکرِ نواختی که بر او روا داشته‌ای در دل انداز، و ما را نیز
 چنان شُکری در باب او در دل افکن، و او را از نزد خود چیرگی کارآمد ده، و از
 برایش گشایشی آسان فراهم آر، و به استوارترین پشتیبانی ات یاری اش فرما، و
 پشتش را استوار دار، و بازویش را نیروبخش، و او را تحتِ نظرِ خود بدار، و به
 پاسداریِ خود حمایتش کن، و با فرشتگانت یاری اش نما، و به سپاهِ پیروزمندت
 مددش رسان. کتابت و حدود و شرایعت و سنتهای پیامبرت را - که خدایا درودهای
 تو بر او و خاندانش بادا! - بدو برپائی دار.

آن نشانه‌های دینت را که ستمگران میرانیده‌اند، بدو زنده دار، و زنگار انحراف را به واسطه او از طریقتِ خویش بزدای، و تنگنا و سختی را با او از راه خود دور ساز، و آنان را که از راه تو گشته‌اند به وسیله او از میان بردار، و آنان را که راه راستِ تو را کژ می‌خواهند ریشه کن فرما. او را با دوستانِ ترمخوی دار، و دستش را بر دشمنانت بگشای، و رأفت و رحمت و عطوفت و مهربانی‌اش را بهره ما کن، و ما را چنان کن که شنوا و فرمانبردارش باشیم، و در خشنودی‌اش بکوشیم، و به یاری و پاسداری از او دست یازیم^(۲)، و به تو و به پیامبرت - که خدایا درودهای تو بر او و خاندانش باد! - تقرب جوئیم.

*

این رساله شریفه بر دست نویسنده و مصنف آن، بنده گنهگار، هادی نجفی، به روز دوشنبه دهم ذی‌الحجه، عید اضحای سال ۱۴۰۸ ه. ق.، در شهر اصفهان فرجام یافت.

> و ترجمه آن نیز به دست کمترین خادم کتاب و سنت، جویا جهانبخش - عَفَى عَنْهُ وَ عَنِ الْوَالِدِيهِ -، به روز خجسته ۱۸ ذی‌الحجه ۱۴۲۳ ه. ق.، عید مبارک غدیر، به فرجام رسید. <

و الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ و آخِرًا و ظَاهِرًا و بَاطِنًا و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ لَا سِيَّمَا الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ.

پینوشتها

- (۱) > برخی گفته‌اند: کنایه از حضرت مهدی - علیه السلام - است؛ و برخی گفته‌اند: وقتی «ولی» به طور مطلق به کار رود مُراد آن حضرت می‌باشد. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَخَبُّ الأَثَر (سه جلدی)، ۲۰۳/۳ (هامش). <
- (۲) > شاید در ترجمه این عبارت اندکی از تطابق و امانت دور افتاده باشیم؛ شاید هم ترجمه ما درست‌تر از برخی ترجمه‌های متداول باشد. به هر روی، شارح واژه‌شناس و ادب‌دانی چون سیدعلیخان - قُدّس سرّه - نیز در فهم مقصود بی‌تردید نبوده است. نگر: ریاض السالکین، تحقیق: السیدمُحسن الحُسینی الأُمینی، ۴۱۱/۶. <

مهمترین منابع تالیف

- * إثبات الهداة، الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي.
- * أحاديث المهديّ > عليه السلام < من مُسند أحمد بن حنبل، السّيد محمد جواد الحسينيّ الجلاليّ، جماعة المدرّسين بقم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- * الاحتجاج، أبو منصور الطبرسي، تعليقات و ملاحظات: السّيد محمد باقر الموسويّ الخراسان، الأعلمی، بيروت، ط: ۲، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- * الاختصاص، الشيخ المفيد، صحّحه و علّق عليه: علي أكبر الغفّاري، جماعة المدرّسين بقم.
- * الإرشاد، الشيخ المفيد، دارالكتب الإسلامي، اصفهان، ۱۳۶۴ هـ. ق.
- * إرشاد القلوب، الشيخ حسن الدّيلمی، منشورات الشّريف الرّضی، قم.
- * أسمى المناقب فی تهذيب أسنى المطالب، محمد الجزريّ الدّمشقيّ الشّافعيّ (ف: ۸۳۳ هـ. ق.)، هدّبه و علّق عليه: الشيخ محمد باقر المحمودي، بيروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- * أصل الشيعة وأصولها، الشيخ محمد الحسين آل كاشف الغطاء، ط: ۱۰، قاهره، ۱۳۷۷ هـ. ق.
- * الاعتقادات، الشيخ الصدوق، ط. سنگي (با: شرح باب حادي عشر).

- * أعيان الشيعة، السيّد محسن الأمين، ط: ٢، بيروت.
- * الأمل، السيّد المرتضى، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ط. <معروف به > كُمباني و <چاپ > حروفی ایران.
- * بهجة الأمل في شرح زبدة المقال، ملاعلى العليارى التبريزي، بنياد فرهنگ إسلامي كوشانيپور، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * البيان في أخبار صاحب الزمان، الكنجي الشافعي، جماعة المدرّسين، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- > * تاج المواليد ← مجموعة نفيسة <.
- > * تاريخ الأئمة عليهم السلام ← مجموعة نفيسة <.
- * تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان در دو قرن أخير، سيّد مصلح الدين مهدوي، نشر الهداية، ١٣٦٧ هـ. ش.
- * تقريب المعارف، الشيخ تقي الدين أبو الصّلاح الحلبي، تحقيق: رضا الأستادي، ١٤٠٤ هـ. ق.
- * تخلص الشافي، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيّد حسين بحر العلوم، دار الكتب الإسلامية، قم، ١٣٩٤ هـ. ق.
- * الدليل إلى موضوعات الصحيفة السّجّادية، الشيخ محمد حسين المظفر، جماعة المدرّسين، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الشيخ آغا بزرك الطهراني.
- * رسائل الشريف المرتضى، إعداد: السيّد أحمد الحسيني و السيّد مهدي الرجائي، ط. دار القرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ هـ. ق.
- * شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ط. دار الفكر، بيروت، ١٣٧٣ هـ. ق؛ و: ط. مصر.
- * الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، عليّ بن موسى بن طاوس، مطبعة الخيام، ١٤٠٠ هـ. ق.

- * العبقري الحسان، الشيخ علي أكبر النهاوندي.
- * عقائد الإمامية، الشيخ محمدرضا المظفر، المكتبة الإسلامية الكبرى.
- * علم اليقين، الفيض الكاشاني، منشورات بيدار، قم.
- * العمدة، ابن البطريق، جماعة المدرسين، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- * عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، تحقيق السيد مهدي اللاحجوردی، ۱۳۶۳ هـ. ق.
- * الغيبة، الشيخ الطوسي، مكتبة نينوى الحديثة، ۱۳۹۸ هـ. ق.
- * الغيبة، النعماني.
- * فرق الشيعة، أبو محمد حسن بن موسى التوبختي، صححه وعلق عليه: محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف، ۱۳۵۵ هـ. ق.
- * الفصول العشرة في الغيبة، الشيخ المفيد، منشورات دارالكتاب، قم.
- * فضائل الخمسة، السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي، الأعلمي، بيروت، ط: ۴، ۱۴۰۲ هـ. ق.
- * فهرس البحار، الشيخ جواد الاصفهاني الدهسرخي، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- * قواعد المرام في علم الكلام، ميثم بن علي البحراني، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۰۶ هـ. ق.
- * الكافي، ثقة الإسلام الكليني، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۷۵ هـ. ق.
- * كشف الحق (أربعين)، مير محمد صادق خاتون آبادي، <پخش از> بنياد بعثت، ۱۳۶۱ هـ. ش.
- * كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري، جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- * كتر الفوائد، الشيخ محمد بن علي الكراچكي، حققه وعلق عليه: الشيخ عبد الله النعمة، دارالذخائر، ۱۴۱۰ هـ. ق.

- * مجموعة نفيسة من آثار القدماء من علمائنا الإمامية، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- * المحجة فيما نزل في القائم الحجة <عليه السلام>، السيد هاشم البحراني، تحقيق: محمد منير الميلاني، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * مرآة العقول، العلامة المجلسي، تصحيح: السيد هاشم الرسولي، دارالكتب الإسلامية.
- * المقالات و الفرق، سعد بن عبد الله الأشعري القمي، صححه و قدم له و علق عليه: محمد جواد المشكور، منشورات علمي و فرهنگي، ١٣٦١ هـ. ش.
- * مقدمة ابن خلدون، عبد الرحمن ابن خلدون المغربي، المطبعة الأزهرية، مصر، ١٣٤٨ هـ. ق.
- * منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر <عليه السلام>، الشيخ لطف الله الصافي، ط: ٧.
- * من هو المهدي <عليه السلام>؟، الشيخ أبوطالب التجليل التبريزي، جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * المهدي <عليه السلام>، السيد صدر الدين الصدر، مطبعة عالي، طهران.
- * ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، ط: ١، مصر، ١٣٢٥ هـ. ق.
- * نجم الثاقب، ميرزا حسين نوري، ط: شيراز، ١٣٤٦.
- * نهج البلاغة، ط: الدكتور صبحي الصالح، بيروت، ١٣٨٧ هـ. ق.
- * نهج البلاغة (مصورة من نسخة من القرن الخامس)، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- * وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، الشيخ حسين <بن عبد الصمد> العاملي، تحقيق: السيد عبد اللطيف الكوهكمري، مجمع الذخائر الإسلامية، ١٤٠١ هـ. ق.
- * يأتي على الناس زمان من سئل عاش و من سكت مات، السيد محمود الدهسرخي الاصفهاني، قم: ١٤٠٨ هـ. ق.

فهرستِ پاره‌ای از مآخذِ ترجمه

- * اتفاق در مهدي موعود عليه السلام، سيّد علي أكبر قرشي، ج: ۵، قم: انتشاراتِ إسلامي وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * أحاديث و قصص مشوي (تلفيقي از دو كتاب أحاديث مشوي و مآخذ قصص و تمثيلات مشوي)، بديع الزمان فروزانفر، ترجمه كامل و تنظيم مُجدّد: دكتور حسين داودي، تهران: اميركبير، ج ۲: ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * أصل الشيعة و أصولها، الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء، تحقيق علاء آل جعفر، ط: ۱، قم: مؤسسه الإمام علي (عليه السلام)، ۱۴۱۵ هـ. ق. / ۱۳۷۳ هـ. ش.
- * أصول الحديث، الدكتور عبدالهادي الفضلي، بيروت: دارالمؤرخ العربي، ط: ۱، ۱۴۱۴ هـ. ق. / ۱۹۹۳ م.
- * الاحتجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تحقيق الشيخ إبراهيم البهادري و الشيخ محمد هادي به، ط: ۱، انتشارات أسوه، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- * الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، الشيخ المفيد، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ط: ۱، بيروت، ۱۴۱۶ هـ. ق.

* إعلام الوری بأعلام الهدی، أمین الإسلام أبو الفضل بن الحسن الطبرسی، صححہ و علّق علیہ: علی أكبر الغفاری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۹ هـ. ق.

* إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب (عجل الله فرجه)، الشیخ علی الیزدی الحائری، ۲ ج، ط: ۲ قم: مكتبة الرضی، ۱۴۰۴ هـ. ق. / ۱۳۶۲ هـ. ش.

* إمامت و غیبت از دیدگاه علم کلام (ترجمه المقنع)، سید مرتضی علم الهدی، ترجمه و نشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ج: ۲، قم: ۱۳۷۸ هـ. ش.

* إمامت و مهدویت، آية الله صافي گلپایگانی، ۲ ج، ج: ۵، دفتر انتشارات اسلامی، بهار ۱۳۸۰ هـ. ش.

* اندیشه های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، ترجمه أحمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ هـ. ش.

* آنیس الموحّدين (آموزش اصول دین)، ملا محمد مهدی تراقی (ره)، با تعلیقه مرحوم آية الله قاضي طباطبائی، تصحیح و تدوین: نشر پیام مهدی (عج)، ج: ۱، قم: ۱۳۸۱ هـ. ش.

* الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقیق مشتاق المظفر، قم: دليل ما، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.

* البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، علاء الدین علی بن حسام الدین الشهير بالمتقی الهندی، حقه و علّق علیہ: علی أكبر الغفاری، منشورات شركة الرضوانی، طهران، ۱۳۹۹ هـ. ق.

* بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، رضا استادی، ج: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۹ هـ. ش.

* بیست و پنج رساله فارسی، علامه مولى محمد باقر مجلسی، تحقیق سید مهدی رجائی، زیر نظر سید محمود مرعشی، ط: ۱، قم: کتابخانه عمومی حضرت

آية الله العظمی مرعشی (قدس سره)، ۱۴۱۲ هـ. ق.

- * پژوهش و حوزه (فصلنامه اطلاع‌رسانی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۷، پائیز ۱۳۸۰ ه. ش.
- * پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، چ: ۱، انتشارات گویا، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه چی، چ: ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی علیه السلام، العلامة السید هاشم البحرانی، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ط: ۱، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.
- * تحقیقات اسلامی (مجله علمی - ترویجی)، سال سیزدهم، شماره ۱ و ۲.
- * تراث، السنة الثامنة، العددان الثالث و الرابع (۳۲ و ۳۳)، رجب - ذوالحجّة ۱۴۱۳ ه. ق.
- * ترجمان وحی (نشریه تخصصی مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی)، سال ۵، ش ۱ (پیاپی: ۹)، شهریورماه ۱۳۸۰ ه. ش.
- * تفسیر نورالثقلین، الحویزی، قم.
- * تزیه الانبیاء و الأئمة علیهم السلام، الشریف المرتضی علم الهدی، تحقیق: فارس حسون کریم، ط: ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.
- * جابر بن عبدالله الأنصاری: حیاته و مسنده، حسین الوائلی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ط: ۱، ۱۴۲۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ ه. ش.
- * جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدین، الشیخ محمد بن محمد السبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.
- * جوامع الجامع، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقیق أبو القاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران و «سمت»، ۱۳۷۷ ه. ش.

- * الجواهر الشَّيَّة في الأحاديث القدسيَّة، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرَّ العاملي، ط: ۱، ۱۴۰۲ هـ. ق. / ۱۹۸۲ م. (افستِ نشرِ يس).
- * جهاد الإمام السَّجَّاد عليه السَّلام، السَّيِّد محمد رضا الحُسيني الجَلالي، قم: دارالحدِيث، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- * حقيقة الجُفر عند الشيعة، أكرم بركات العاملي، ط: ۲، بيروت: دارالصفوة، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۹۹۹ م.
- * حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السَّلام، السَّيِّد هاشم البحراني، ج ۵، تحقيق غلام رضا مولانا البروجردي، مؤسَّسة المعارف الإسلاميَّة، ط: ۱، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- * حياتِ فكري و سياسي إمامانِ شيعة عليهم السَّلام، رسول جعفریان، ج: ۴، قم: انتشاراتِ أنصاريان، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- * خاندانِ وحى [عليهم السَّلام]، سيِّد علي أكبر قَرشي، ج: ۵، تهران: دارالكتب الإسلاميَّة، زمستان ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * الخرائج و الجرائح، قطب الدِّين الرَّاوندي، ۳ ج، تحقيق و نشر مؤسَّسة الإمام المَهدي (عليه السَّلام)، بإشراف السَّيِّد محمد باقر الأبطحي الاصفهاني، ط: ۱، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- * خضر و موسى (ع) در فرهنگِ إسلامي، قدرت اللِّه مرادي، ج: ۱، تهران: أميركبير، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، مقدِّمه و ترجمه و تصحيح: سيِّد أحمد فِهري زنجاني، انتشاراتِ علميَّة إسلاميَّة، بي تا.
- * خورشيد مغرب، محمد رضا حكيمي، دفترِ نشرِ فرهنگِ إسلامي، ج: ۲۲، تهران، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * دائرة المعارفِ تشييع، زير نظرِ أحمدِ صدرِ حاج سيِّد جوادى و ...، ۹ ج، تهران: نشرِ شهيد سعيدي محبِّي.

- * دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مُصاحب، ۳ ج، تهران: امیرکبیر (کتابهای جیبی)، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)، سید ثامر هاشم العمیدی، ترجمه و تحقیق: مهدی علیزاده، چ: ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۷۹ ه. ش.
- * درایة فارسی (هدیة المحضین)، حاج شیخ علی اکبر مُرّوج الإسلام، ۱۳۳۸ ه. ش.
- * رجال النجاشی، الشیخ أبو العباس أحمد بن علی النجاشی، تحقیق: الحجّة السید موسی الشبیری الزنجانی، مؤسسه النشر الإسلامی، ط: ۶، قم، ۱۴۱۸ ه. ق.
- * رسائل و مسائل، ملا أحمد نراقی (ره)، به کوشش رضا استادی، ج ۲، چ: ۱، قم: کنگره بزرگداشت ملا مهدی و ملا أحمد نراقی، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ الْخُرَاعِيِّ النِّشَابُورِيِّ (مشهور به: أبو الفتوح رازی)، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی (و) دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع)، ۲۰ ج، چ: ۲، ۱۳۷۸ ه. ش.
- * سفینه البحار، الشیخ عبّاس القمی، دارالأسوة، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.
- * سماء المقال فی علم الرجال، أبو الهدی الکلباسی، تحقیق السید محمد الحسینی القزوينی، قم: مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الإسلامیة، ۲ ج، ط: ۱، ۱۴۱۹ ه. ق.
- * شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام)، آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه (علیها السلام)، چ: ۱، خرداد ۱۳۷۶ ه. ش.
- * شرح و ترجمه احتجاج طبرسی، نظام الدین أحمد غفاری مازندرانی، تصحیح: پاکتچی، تهران: کتابفروشی مرتضوی.

* شناختِ امام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، مهدیِ فقیهِ ایمانی، چ: ۱ (ویراستِ دوم)، عطرِ عترت، ۱۳۸۱ هـ. ش.

* الطلیعة من شعراءِ الشيعة، الشيخ محمد السماوي، تحقيق كامل سلمان الجبوري، ۲ ج، بيروت: دارالمؤرخ العربي، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ. ق.

* عصرِ ظهور، علي كوراني، ترجمه عباس جلالی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین المللی سازمان تبلیغات اسلامی، چ: ۴، بهار ۱۳۸۰ هـ. ش.

* عقْدُ الدرر فی أخبارِ المنتظر [عليه السلام]، يوسف بن يحيى بن علي بن عبدالعزيز المقدسي الشافعي السلمي، تحقيق: الدكتور عبدالفتاح محمد الحلوي، ط: ۱، مكتبة عالم الفكرة، قاهره، ۱۳۹۹ هـ. ق.

* علاقة التجريد، محمد أشرف علوي عاملي، تصحيح و تحقيق: حامد ناجي اصفهاني، ۲ ج، چ: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، ۱۳۸۱ هـ. ش.

* علم حديث و نقش آن در شناخت و تهذيب حديث، زين العابدين قرباني، چ: ۲، قم: انتشارات أنصاريان، ۱۳۷۶ هـ. ش.

* عمدة القارى (شرح صحيح البخارى)، بدرالدین أبو محمد محمود بن أحمد العيني، بيروت: داراحياء التراث العربی و مؤسسة التاريخ العربی (افست از روي چاپ إدارة الطباعة المنيرية).

* عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، ترجمه حميدرضا مُستفيد و علي أكبر غفاري، ۲ ج، چ: ۱، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۸۰ هـ. ش.

* الغيبة، الشيخ أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب المعروف بابن أبي زينب النعماني، تحقيق: فارس حسون كريم، ط: ۱، قم: أنوار الهدى، ۱۴۲۲ هـ. ق.

- * الغيبة، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقیق: الشيخ عبادالله الطهرانی و الشيخ علی أحمد ناصح، ط: ۱، قم المقدسة: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- * الفائق فی غریب الحدیث، جارالله محمود الرّمخسری، تحقیق: علی محمد البجاوی (و) محمد أبو الفضل إبراهيم، ۴ ج، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ. ق. / ۱۹۹۳ م.
- * فرهنگ ائمه مسلمانان، ر. پ. آ. دزی، ترجمه حسینعلی هروی، چ: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ هـ. ش.
- * فرهنگ علم کلام، احمد خاتمی، چ: ۱، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- * فضائل الخمسة من الصحاح الستة، العلامة السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ط: ۴، ۱۴۰۲ هـ. ق. / ۱۹۸۲ م.
- * كشف الخفاء و مزيل الإلباس، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي، ۲ ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- * كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، العلامة الحلّي، صححه و قدم له و علق عليه: الشيخ حسن حسن زاده الأملی، ط: ۹، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * كفاية الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر <عليهم السلام>، أبو القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمي الرازي، حققه: السيد عبداللطيف الحسيني الكوهگمري الخوئي، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- * کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ترجمه منصور پهلوان، ۲ ج، چ: ۱، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- (از این منبع معمولاً به اختصار و به عنوان پهلوان یاد کرده‌ایم).
- * کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ترجمه آیه الله شیخ محمد باقر کمره‌ای، ۲ ج،

- چ: ۳، تهران: انتشاراتِ اسلامیّه، پائیز ۱۳۷۷ هـ. ش.
- (از این منبع غالباً به اختصار و به عنوانِ کمره‌ای یاد کرده‌ایم).
- * گزیده کفایة المهدی، سید محمد میرلوحی اصفهانی، تصحیح و گزینش: گروه احیاءِ تراثِ فرهنگی، چ: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشاراتِ وزارت فرهنگ و ارشادِ اسلامی، ۱۳۷۳ هـ. ش.
- * لسان التزیل، به اهتمامِ مهدی محقق، چ: ۲، تهران: مرکز انتشاراتِ علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- * اللوامع الإلهیة فی المباحث الکلامیة، جمال الدین مقداد بن عبداللّه الأسدی السیوری الحلی، تحقیق آیه الله الشّهِید السّید محمد علی القاضی الطّباطبائی، ط: ۲، قم: مرکز انتشاراتِ دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزة علمیة قم، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * مُشابه القرآن و مُختلفه، محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی، تحقیق حسن المصطفوی، ط: ۳، قم: انتشاراتِ بیدار، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- * مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، به کوششِ دکتر محمد استعلامی، ج: ۵، چ: ۱، تهران: انتشاراتِ زوّار، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- * مثنوی طاقدیس، ملا احمد نراقی، به اهتمامِ حسن نراقی، چ: ۳، تهران: مؤسسه انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۲ هـ. ش.
- * المَجازات النبویة، محمد بن حسین الشّریف الرّضی، تصحیح مهدی هوشمند، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * المختار من کلمات الإمام المهدی عَجَل اللهُ تعالی فرجه الشّریف، الشّیخ محمد العرووی، قم: ۱۴۱۴ هـ. ق.
- * مختصر البصائر، الشّیخ عزالدین الحسن بن سلیمان الحلی، تحقیق مُشتاق المظفر، ط:

- ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسين، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- * مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی قدس سرّه، تهیه و نشر: مؤسسه بوستان کتاب قم، ج: ۱، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * مستدرک الوسائل، الحاج میرزا حسین النوری، تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.
- * مُسندُ فاطمة الزهراء سلام الله عليها، السید حُسين شيخ الإسلامی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ط: ۱، ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۳۷۷ هـ. ش.
- * مشارق أنوار اليقين في حقائق أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، الحافظ رجب بن محمد بن رجب البرسي الحلبي، تحقيق السيد جمال السيد عبدالغفار أشرف المازندراني، قم: انتشارات الشريف الرضي، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * المُصطلحات الإسلامية، العلامة السيد مرتضى العسكري، جمع و تنظيم: السيد سليم الحسني، ط: ۱، كلية أصول الدين، ۱۴۱۸ هـ. ق. / ۱۹۹۸ م.
- * معالم العلماء، الحافظ محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، المطبعة الخيرية، نجف، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- * معجم التراث الكلامي، اللجنة العلمية في مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، إشراف: جعفر السبحاني، قم: مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ق.
- * مفردات نهج البلاغه، سيد علي أكبر قرشي، ۲ ج، نشر قبله، تهران.
- * مُتخَب الأثر في الإمام الثاني عشر عليه السلام، لطف الله الصافي الكلپايگاني، ۳ ج، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * موسوعة الإمام المهدي (عليه السلام)، رتبها و قدّم لها: مهدي الفقيه إيماني، ج ۱، ط: ۱، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي (عليه السلام)، ۱۴۰۱ هـ. ق.

* الموسوعة الرجالية الميسرة، مؤسسه الإمام الصادق (عليه السلام)، ۲ ج، ط: ۱، قم، ۱۴۱۹ هـ. ق.

* موسوعة المصطفى و العترة (عليه و عليهم السلام)، حسين الشاكري، ج ۱۶ و ۱۷، ط: ۱، قم: نشر الهادي، ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ هـ. ق.

* موسوعة كلمات الإمام الجواد عليه السلام، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم (عليه السلام)، قم: سازمان تبليغات إسلامي، انتشارات نورالسجاد، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.

* مهدي منتظر [عليه السلام] در اندیشه إسلامي، سيد ثامر هاشم العميدي، ترجمه محمد باقر محبوب القلوب، ج: ۱، قم: انتشارات مسجد مقدس جمكران، ۱۳۸۰ هـ. ش.

* مهدي موعود [عليه السلام] (ترجمة جلد سيزدهم بحار الأنوار)، علامة مجلسي، ترجمه علي دواني، ج ۲۸، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۷۸ هـ. ش.

* نامه دانشوران ناصري (در شرح حال ششصدتن از دانشمندان نامي)، نوشته جمعي از فضلاء و دانشمندان دوره قاجار، ج: ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتي دارالفكر.

* نجات بخشي در آديان، محمدتقي راشد محصيل، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، ۱۳۸۱ هـ. ش.

* نجم الثاقب، حاج ميرزا حسين نوري (ره)، ج: ۴، قم: انتشارات مسجد مقدس جمكران، بهار ۱۳۸۰ هـ. ش.

* تزهة النظر في غريب النهج و الأثر، عادل عبدالرحمن البدری، ط: ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۳۷۸ هـ. ش.

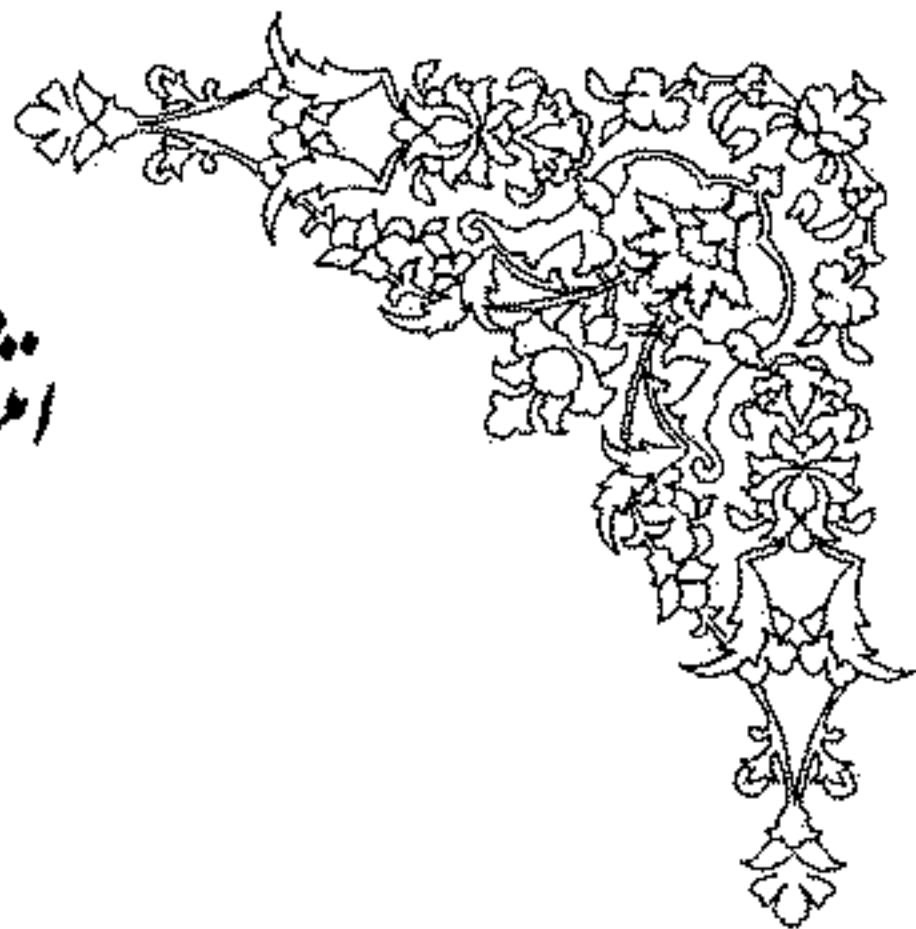
* نظرات في تراث الشيخ المفيد، السيد محمدرضا الحسيني الجلالی، ط: ۱، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ هـ. ق. / ۱۳۷۲ هـ. ش.

- * نَفْتَةُ الْمَصْدُور، شهاب‌الدین محمد خُرَندِزِی زَیدری نَسوی، تصحیح و توضیح دکتر
 امیرحسین یزدگردی، چ: ۳، تهران: توس، ۱۳۸۱ ه. ش.
- * النَّوَادِر، السَّيِّدُ الْإِمَامُ ضِيَاءُ الدِّينِ أَبُو الرِّضَا فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحَسَنِیِّ الرَّائِدِيِّ،
 تحقیق سعیدرضا علی عسکری، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، با ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، چ: ۳، انتشارات و آموزش انقلاب
 اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.
- * وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ، الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُرِّ الْعَامِلِيُّ، تحقیق مؤسسه آل‌البيت
 عليهم السلام لإحياء التراث، قم.
- * يَكْصِدُ بُرْسَشَ وَبَاسِخَ پیرامونِ إِمَامِ زَمَانِ (عج)، علیرضا رجالی تهران، چ: ۸، قم: انتشارات
 نبوغ، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * يَتَابِعُ الْمَوْدَّةَ لِذَوِي الْقُرْبَى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي، تحقیق سید علی
 جمال أشرف الحسيني، ط: ۲، قم: دارالأسوة، ۴ ج، ۱۴۱۶ ه. ق. / ۱۳۷۵ ه. ش.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ،

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اشارات حروف مبشر کرده است



رساله المحبیه

آیه الله العظمی ابوالحجد

الشیخ محمد رضا النجفی

۱۳۶۲-۱۲۸۷ هـ ق

تحقیق و تصحیح و تقدیم

آیه الله الشیخ مادی النجفی

تهران-۱۳۸۲ ش

